

# دانش

۱۰  
تابستان ۱۳۶۶

مجله علمی و ادبی فصلی نشر دانشگاه تهران

- \* صنایع البدایع
- \* محاربه سلیمان حسن و سلطان عشق
- \* تحفة الشعراء از صرفی کشمیری ، مأخذ نو یافته درباره عروض و قافیه
- \* مسایل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راه حل آن
- \* همکاری بین اصطلاح سازان فارسی و اردو
- \* کتابهای تازه
- \* سعدی اور مشایخ هند
- \* تحسین کشمیری کا فارسی کلیات
- \* رساله نخلبنده کا مصنف اور مأخذ
- \* احتجاجات و استدرکات



## قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

\* مجله سه ماهه "دانش" مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.  
\* بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.

\* مقالات ارسالی جهت "دانش" نباید قبلاً منتشر شده باشند.  
\* به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در "دانش" انتخاب شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود. "دانش" می تواند جهت همکاران خود در خارج پاکستان کتب و مجلات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید.  
\* مقاله ها باید تائپ شده باشند. با ورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

\* "دانش" کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر "دانش" ارسال شود.  
\* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت "دانش" ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران  
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۶ - ۲ - اسلام آباد - پاکستان

# دانش

۱۰

تابستان ۱۳۶۶

فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : دکتر احمد حسینی

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی

● رشاء

● رشاء اول : رشاء اول

● رشاء دوم : رشاء دوم

● رشاء سوم : رشاء سوم

● رشاء چهارم : رشاء چهارم



تلفن : ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱

تلفن : ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱

# شناخت

۰۱  
۲۳۳۱ نلسیون

دانشنامه شناخت - زبان و ادبیات فارسی - جلد اول - فصل اول - شناخت

با این همه

زبان و ادبیات فارسی - جلد اول - فصل اول - شناخت

با این همه

زبان و ادبیات فارسی - جلد اول - فصل اول - شناخت

## \* دانش

\* حروف چینی : ایمان برنترز ، لاهور

\* چاپ : ویب برنترز ، راولپندی

\* صفحه بندی : محمد اصغر لالی

\* خوشنویسی عنوان دانش : قاضی محمد امین انجم

\* محل نشر : رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۶/۲ ، اسلام آباد پاکستان

تلفن : ۸۲۵۵۳۹ - ۸۲۵۱۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

۸۸۱

فہرست مطالب

بخش فارسی

۷۶۱

### صنایع البدایع

\* صنایع البدایع

۵

سیفی بخاری - به اہتمام نجیب مایل ہروی

\* محاربتہ سلیمان حسن و سلطان عشق

۹۵

ویدا - ناجی ( فیض )

\* تحفۃ الشعراء از صرفی کشمیری ، مأخذ نویافتہ دربارہ عروض

و قافیہ

۱۰۳

دکتر اکبر حیدری کشمیری

\* مسائل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راہ حل آن

۱۰۸

دکتر مہر نور محمد خان

\* ہمکاری بین اصطلاح سازان فارسی و اردو

۱۲۰

دکتر کلیم سہرامی

\* کتابهای تازه

۱۲۵

عارف نوشاہی

### بخش اردو

\* سعدی اور مشایخ ہند

۱۵۵

ڈاکٹر شریف حسین قاسمی

\* تحسین کشمیری کا فارسی کلیات

۱۷۴

غلام حسن بلتستانی

\* رسالہ نخلبندیہ کا مصنف اور مأخذ

۱۸۸

سید محمد تقی علی عابدی

\* احتجاجات و استدراکات

۱۹۷

وارث سرھندی - الیاس عشقی - میاں محمد سعید - لطیف اللہ -

شاه محمد قزوینی می نویسد که سیفی در هشیاری بسیار مؤدب و باوقار بود ولی در مستی بجاقت می حیایی داشت و در پایان عمر توبه کرد و بر توبه اش استوار ماند.

از سیفی اثری به نظم و نثر به قرار زیر مانده است:  
منضمات کلامی، رساله بختیاری و نالون بختیاری، اندیوه و تناسله

### صنایع البدایع

۰۵۷ تا ۰۶۰ رساله بختیاری  
۰۶۱ تا ۰۶۴ رساله بختیاری  
۰۶۵ تا ۰۶۸ رساله بختیاری  
۰۶۹ تا ۰۷۲ رساله بختیاری  
۰۷۳ تا ۰۷۶ رساله بختیاری  
۰۷۷ تا ۰۸۰ رساله بختیاری  
۰۸۱ تا ۰۸۴ رساله بختیاری  
۰۸۵ تا ۰۸۸ رساله بختیاری  
۰۸۹ تا ۰۹۲ رساله بختیاری  
۰۹۳ تا ۰۹۶ رساله بختیاری  
۰۹۷ تا ۱۰۰ رساله بختیاری

### سیفی بخاری

میزان الاشعار - ۱۰ رساله بختیاری  
۱۱ رساله بختیاری  
۱۲ رساله بختیاری  
۱۳ رساله بختیاری  
۱۴ رساله بختیاری  
۱۵ رساله بختیاری  
۱۶ رساله بختیاری  
۱۷ رساله بختیاری  
۱۸ رساله بختیاری  
۱۹ رساله بختیاری  
۲۰ رساله بختیاری

### نجیب مایل هروی

۲۱ رساله بختیاری  
۲۲ رساله بختیاری  
۲۳ رساله بختیاری  
۲۴ رساله بختیاری  
۲۵ رساله بختیاری  
۲۶ رساله بختیاری  
۲۷ رساله بختیاری  
۲۸ رساله بختیاری  
۲۹ رساله بختیاری  
۳۰ رساله بختیاری  
۳۱ رساله بختیاری  
۳۲ رساله بختیاری  
۳۳ رساله بختیاری  
۳۴ رساله بختیاری  
۳۵ رساله بختیاری  
۳۶ رساله بختیاری  
۳۷ رساله بختیاری  
۳۸ رساله بختیاری  
۳۹ رساله بختیاری  
۴۰ رساله بختیاری

۴۱ رساله بختیاری  
۴۲ رساله بختیاری  
۴۳ رساله بختیاری  
۴۴ رساله بختیاری  
۴۵ رساله بختیاری  
۴۶ رساله بختیاری  
۴۷ رساله بختیاری  
۴۸ رساله بختیاری  
۴۹ رساله بختیاری  
۵۰ رساله بختیاری  
۵۱ رساله بختیاری  
۵۲ رساله بختیاری  
۵۳ رساله بختیاری  
۵۴ رساله بختیاری  
۵۵ رساله بختیاری  
۵۶ رساله بختیاری  
۵۷ رساله بختیاری  
۵۸ رساله بختیاری  
۵۹ رساله بختیاری  
۶۰ رساله بختیاری

## یادداشتِ مصحح

مسلم است و پیدا، که از نظر زبان و فرهنگِ فارسیِ دری آثارِ نافرختهٔ حملهٔ مغول پس از ۷۵۰ - ۸۰۰ هجری قمری رخ نمود. چنان که در زبان و فرهنگِ ما پیش از ۸۰۰ هجری در هر عصری متفکرانی دیده و ر روی می نمودند و به خلق و ابداعِ آراءِ نازکِ علمی می پرداختند. در حالی که پس از تأثیرِ حملهٔ مغول در میانِ فارسی زبانان تکخالها و نمونه های نادری روی نمودند و از وجودِ 'ابن سینا' ها و 'بیرونی' ها و 'خوارزمی' ها و غیرهم خبری نبود.

و این جمود و خمود فرهنگی چیزی نبود مگر تأثیر حملهٔ مغول، و نارواییهایی که بر اثر آن پدید آمد. اما باید دانست که شعر و نظمِ فارسی هر چند از آثارِ نامبارکِ حملهٔ مغول بدور نماند ولیکن به علتِ داشتنِ پشتوانه های زبانی عرفانی و هنری و دارا بودن از پیکرهٔ تنومند، ضربهٔ حملهٔ مغل بر آن تأثیری چندان نداشت، از اینرو به حیاتِ مؤثر و گیرای خود ادامه داد و همچون روزگارانِ پیشینه 'جامی' ها، 'کلیم' ها، 'صائب' ها و غیرهم پرورانید که از آن جمله است در طبقهٔ پائین تری: سیفی بخارایی -

وی از شاعرانِ مشهورِ سدهٔ نهم هجریست - در بخارا زاده شد و در روزگارِ سلطان حسین میرزا از بخارا به هرات - که مرکزِ علمی و فرهنگی آن دوران بود - رفت و دردستگاه وی، و نیز زیر سایهٔ وزیرِ دانش پرورش امیر علیشیر نوایی بسر می برد و مطالعهٔ کتبِ متداولِ آن روزگار می کرد تا آن که بعد از چند سال به مقتضای عشق به وطنِ مألوفِ روی به ماوراءالنهر نهاد و نزد شاهزاده بایسنقر میرزا مقرب گردید پس از قتل بایسنقر، بازهم سیفی در زاد گاه خود مانند تا آنگاه که دارِ فانی را در ۹۰۶ هـ - ق بدرود گفت - ۱



شاه محمد قزوینی می نویسد که: سیفی در هشیاری بسیار مؤدب و باوقار بود ولی در مستی بغایت بی حیایی داشت و در پایان عمر توبه کرد و بر توبه اش استوار ماند - ۲

از سیفی آثاری به نظم و نثر به قرار زیر مانده است:

\* دیوان شعر

مجموعه اشعار اوست در قالبهای غزل و قصیده و رباعی که نباید با شهر انگیز یا صنایع البدایع او یکی باشد - ۳ این دیوان او را تذکره نویسان وصف کرده اند و اشعارش رانیکو دانسته اند تا جایی که گفته اند: برخی از اشعارش مثل سایر بوده است - ۴

\* میزان اشعار

از رسائل مشهور سیفی است در عروض شعر فارسی، که به قول تقی الدین اوحدی 'بغایت استادانه نوشته'، و به قول ابن یوسف در ۱۸۷۲ به انضمام قافیه جامی در پاریس بچاپ رسیده است - ۵

\* رساله در معما

رساله ایست در حل انواع و اقسام معما، مشتمل بر مقدمه و چهل قاعده و چند تنبیه و خاتمه - ۶

\* مکاتبات

گویا مشتمل بر نامه های اوست که به بزرگان علم و ادب و سیاست نوشته است - اوحدی کاشی گوید: 'مابین وی و مولانا جامی مناظرات و مکالمات و مباحثات و مکاتبات بسیار واقع است' - ۷

\* صنایع البدایع

همین رساله حاضر است که از نظر خواننده ارجمند می گذرد و به

مناسبت مضمونش بدان نام شهر انگیز و شهر آشوب سیفی نیز داده اند، زیرا  
مشمول بر اشعاری است در وصف اهل حرف و پیشه و ران - سیفی خود این  
غزلیاتش را 'کاسبانه' نامیده است:

همه عشق است و عاشقی سیفی

این غزلهای کاسبانه تو

بحث و تحقیق پیرامون شهر آشوب که به نامهای شهر انگیز،  
دهر آشوب، عالم آشوب و جهان آشوب نیز خوانده شده، یکی از موضوعات پر  
اهمیت در تاریخ ادبیات فارسی، و نیز از امهات مباحث مربوط به جامعه  
شناسی و شناخت پیشه ها و ابزارهاست، که می بایست تاکنون در دو زمینه  
نظم و نثر فارسی به تحقیق و تأمل برگرفته می شد - متأسفانه این موضوع  
همانند بسیاری از موضوعات دیگر پژوهشی آن چنان که در خور و سزاوار آن  
است به تحقیق و واری بر گرفته نشده و تاکنون کتابی جامع و اکادمیک  
گرداگرد آن پرداخته نشده است، البته سخنور دانشمند و محقق آقای احمد  
گلچین معانی با عرضه کردن رساله 'شهر آشوب در شعر فارسی' گامی  
نخست را برداشته اند، نگارنده این سطور نیز طی تبعاتی که تاکنون داشته  
ام یادداشتهایی فراوان درین زمینه فراهم آورده ام و هم عکسهایی از نسخ  
نگاشته های شهر آشوبهای منشور را جمع کرده ام و امیدوارم روزی  
گرفتاریهای زندگی کوچیکانه و خانه بدوشی بسرآید و مجال تألیف  
و تصحیح 'شهر آشوبهای منشور فارسی' رخ بنماید -

باری در میان شهر آشوبهای منظومی که از قرنهای نهم و دهم در دست  
داریم شهر آشوب سیفی مشهورترین و نیز بهترین آنهاست که از یکسو  
دستبایه شهرت و ناموری سیفی شده، و از سوی دیگر گویا متبعانی چون  
لسانی شیرازی (م ۹۴۰) داشته است،<sup>۸</sup> زیرا با آن که شعر آشوب سرایی  
در شعر فارسی قرنهای پیش از سیفی رواج داشته ولیکن به صورتی که سیفی

به این نوع شعر اهتمام ورزیده و بدان نظم و ترتیب داده و حرفه های موجود در یک شهر را (= ظاهراً هرات) باز نموده، خاصاً اوست و گزاف نیست اگر تذکره نویسان او را 'درین طریقه مخترع' خوانده اند.

بهرحال شهر انگیز سیفی در قالب غزل است و دارای (۱۲۴) غزل، که شاعر طی غزلی پنج بیتی به وصف یکی از ارباب حرف و ابرار و آداب آنان پرداخته، و با توجه به وسایل و اسباب شاعرانه موضوع مورد نظرش را بسیار زیبا و دلنشین بیان داشته به طوری که در بیشتر موارد یا از ابهام شاعرانه سود برده است، مانند:

همچو سیفی طالب گنجِ وصالم روز و شب  
جُستن این گنج می ترسم که ویرانم کند  
و یا از مشتقات لفظی در ایجاد زیبایی کلام بهره برده، مانند کلمات معمور و معمار درین بیت:

همچو سیفی اگرم خانه دل بود خراب  
بیت معمور شد از دلبر معمار مرا  
اگر زیبایی شعر و کلام منظوم را در ایجاد تجانس و مناسبت لفظی و معنایی بگیریم، بی تردید سیفی در پروردن تجانسهای لفظی و معنایی از حاذقان و ماهران سخته گوی است. به این ابیات توجه بفرمایید:

ز سنگ حادثه هر چند کوه غم بودیم  
کشان بجانب خود بُرد آن کمر مارا

\*\*\*

شطرنج باز من دورخ همچو ماه را  
بازی کنان نموده و دل برده شاه را

\*\*\*

در همه شهر به شیرینی تو ماهی نیست  
 شاید از نام محبان تو فرهاد کنند  
 گاهی این مناسبت‌های لفظی و معنایی در شعر سیفی بقدری باریک و  
 نازک، تشبیه و بیان شده که از پاره ای ابیات او راجحه خوش شاعران سبک  
 هندی به مشام خواننده می رسد - به این نمونه بنگرید:

شد از سرشک حاصل من ، روی زرد و بس  
 جز زعفران ترست ز آب روان من  
 بنابراین گزاف نیست اگر شاعر طبع خود را ' شوخ خرده دان' بر می شمارد و می  
 گوید:

لب و دندان او بر لعل و گوهر خرده می گیرد  
 کجا باشد به لطف طبع شوخ خرده دان من

\*\*\*

از ' صنایع البدایع ' سیفی تاکنون بیش از یک نسخه شناخته نشده  
 است و آن نسخه ایست ارزنده که به شماره ۴۵۸۵ در کتابخانه مرکزی  
 دانشگاه تهران محفوظ است به خط نستعلیق ، مورخ ربیع الاول ۹۲۴ که  
 توسط دانشمند محترم آقای دانش پژوه معرفی شده ( فهرست دانشگاه ج ۱۴  
 ص ۳۵۱۵ ) - نسخه مزبور کامل است فقط در غزل شماره ۱۴ - که در وصف  
 آهنگر آمده - یک بیت افتادگی دارد -

در پایان ذکر این نکته را لازم می دانم که : گویا سیفی غیر از ' صنایع  
 البدایع ' در دیوانش نیز اشاراتی شهر آشوب گونه داشته است ؛ زیرا در کتب  
 لغت به ابیاتی از او استشهاد شده که در مایه های شهر انگیز است ولی آن  
 ابیات را در این رساله نمی توان یافت -

چنانچه آندراج ۱۰ ذیل کلمه ' فقاعی ' به این بیت سیفی استشهاد

کرده: ' آن فقاعی که به از جان جهانست مرا + برفِ دو شابِ اُزو راحتِ  
جانست مرا ' که در غزلِ فقاعی ( غزل شماره ۱۳ ) چنین بیتی دیده نمی شود -

نجیب مایل هروی

مشهد ۱۳۶۶/۲/۱۲

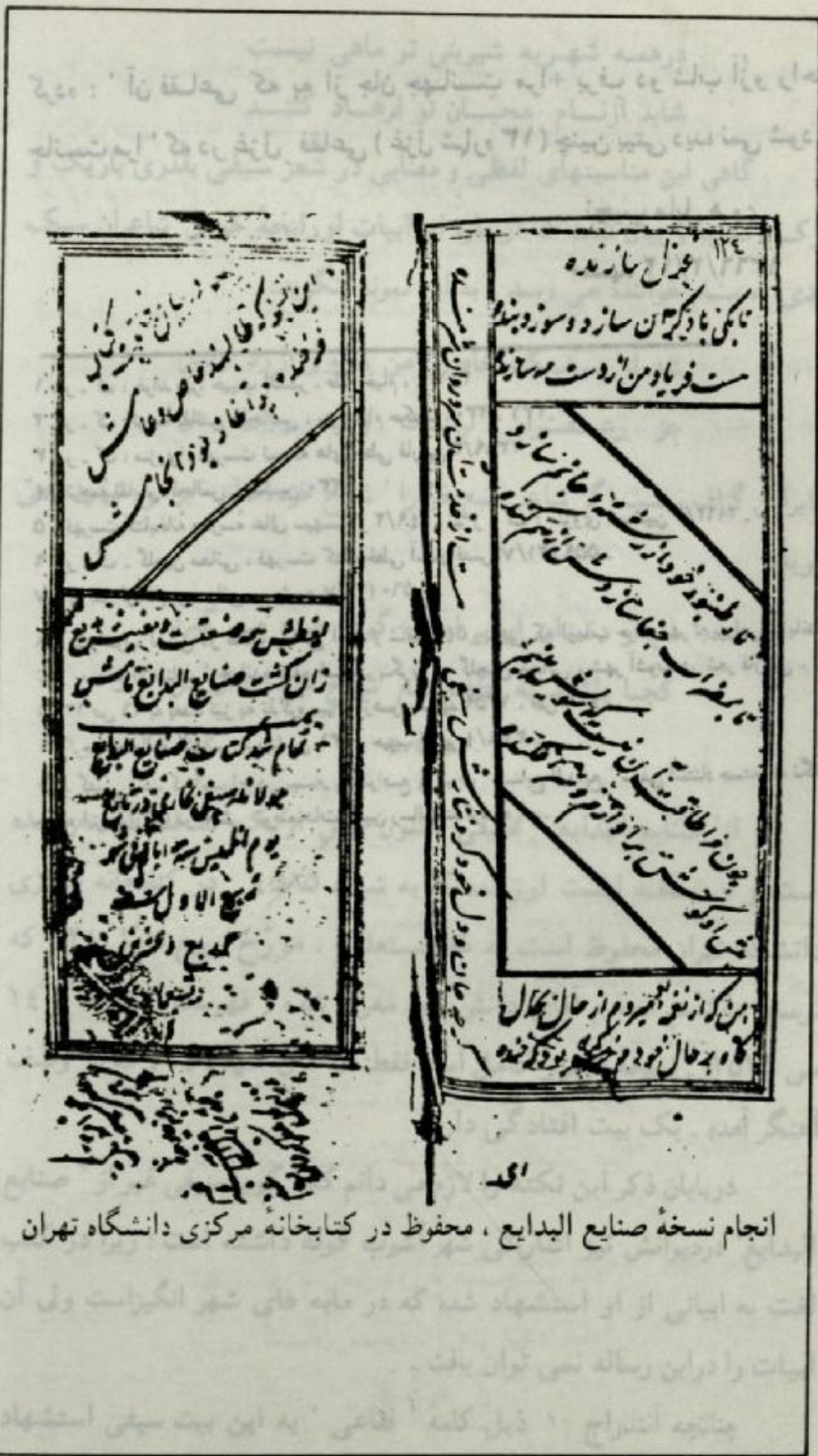
- ۱ - ر - ک: خواند میر، حبیب السیر، طبع خیام، ۳۴۶/۴
- ۲ - ر - ک: ترجمه نفائس المجالس، به اهتمام حکمت، ۲۳۰ - ۲۳۱
- ۳ - ر - ک: منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی ۲۳۶۹/۳
- ۴ - ترجمه نفایس المجالس، پیشین ۲۳۰
- ۵ - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سهسالار ۴۴۹/۲، نیزر - ک: منزوی، پیشین ۲۱۶۲/۳
- ۶ - ر - ک - گلچین معانی، فهرست کتب خطی آستان قدس ۵۵۹ (۲)/۷
- ۷ - به نقل از گلچین معانی، پیشین ۲۱/۷ (۲) ح - ۵۶۰
- ۸ - شهر آشوب لسانی در قالب رباعی است و شامل ۵۴۰ رباعی که ارباب حرف شهر تبریز را می نمایاند و به  
ن - مجمع الاصفاف خوانده شده است - بنگرید به: گلچین معانی، شهر آشوب در شعر فارسی، تهران  
۱۳۴۶ ص ۹۶ به بعد، نیز به تذکره بیانه از همو، مشهد ۱۳۵۹، ص ۴۳۹ -
- ۹ - ترجمه مجالس النفائس، پیشین ۲۳۱ - حبیب السیر ۳۴۶/۴
- ۱۰ - گفنی است که اندراج در بیشتره مواضع به ابیات ' صنایع الدبایع ' سیفی استناد جسته که نگارنده  
جمیع این موارد را در بخش توضیحات همین رساله متذکر شده ام -

نایب هلاکت او در این به مالغزلت بود که بقصه و در ایام جوانی مضن و لجنه  
از کتبستان برسی کسی دررد جای خواهد شد

گرسه دره خود گذاری ای بزی جان مرا

کنند سیفی از دورا تاچهار دندان طبع

ان مسیحانم نمی خواهند چو درستان مرا



در همه شهرها شیرینی تو مایه نیست  
 به آن بابت که با او به تسالیه ناله تا به حد  
 باشد از تمام حسان تو برسد  
 بهت رساند، زمین من (۶۱) و لبت باخیز، به ایمتصال  
 گاهی این مناسبات لفظی و معنایی در شعر شمس بلخی بار بار

عجل سازنده  
 تا بکنی با دیگرین سازد و سوز و بند  
 است فریاد من از دست مرسان  
 تا بکنی خود را از دست او جانم سازد  
 تا بکنی جانم از دست او جانم سازد  
 چون از طاعتش آن نیست که بشود  
 پیش او که بر او از تو هرگز نکند

این کتاب را در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران  
 محفوظ است  
 این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران  
 محفوظ است  
 این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران  
 محفوظ است  
 این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران  
 محفوظ است  
 این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران  
 محفوظ است

انجام نسخه صنایع البدایع ، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

ت به ایاتی از او استشهد شده که در مایه های شهر انگریز است ولی آن  
 بیات را در این رساله نمی توان یافت  
 چنانچه آنسراج ذیل گفته اقمی به این بیت سببی استشهد

## غزل گلکار

تن خاکِیست گِل از گریه بسیار مرا  
 آه اگر دست نگیرد بُتِ گلکار مرا  
 دردِ من غم او طرح بنا افکندست  
 هر زمان می برد این طرح زهرکار مرا  
 بس که بر خاکِ درش ریختم آب از دیده  
 پایه گِل مانده همچون گه دیوار مرا  
 کارِ من خوردنِ خشت است به سر دانستم  
 تابه آن سنگدل افتاد سروکار مرا  
 همچو سیفی اگرم خانه دل بود خراب  
 بیت معمور شد از دلبرِ معمار مرا

## غزل دردِ دندانِ عاشق

دردِ دندانِ کم نسازد عشقِ جانانِ مرا  
 عاشقِم گرمی کند از بیخ ، دندانِ مرا  
 می کشیدم درد و دندان می نهادم بر جگر  
 داغ او کرد آشکارا دردِ پنهانِ مرا  
 تارقیبانِ تو دانستند درد و داغِ من  
 شد بهانه بر سرِ کوی تو افغانِ مرا  
 از طبیبانِ پُرس گفتمی دردِ جانِ خود چه شد  
 گریه دردِ خود گذاری ای پری جانِ مرا  
 کند سیفی از دوا ناچار دندانِ طمع  
 آن مسیحادم نمی خواهد چو درمانِ مرا

[۳]

## غزلِ دُرودِ گر

دو رُود گشته روان از دو چشمِ تر ما را  
 بیادِ قامتِ سروِ درودِ گر ما را  
 حدیثِ تیشهٔ فرهاد کنی کنیم که هست  
 فگار پای دل از تیشهٔ دگر ما را  
 توان چو آرهٔ تمنّای دست بوسش کرد  
 اگر چو گردِ بر او بود دوسر ما را  
 زکوی او نکشد دل به سرو شمشاد  
 به چوبها نتوان راند ازین گذر ما را  
 کجا شود زتوسیفی جدابه تیغ که ساخت  
 دل چو سنگِ تو از تیغ ، تیزتر ما را

[۴]

## غزلِ زورِ گر

نبود میلِ جوانانِ سیمبر ما را  
 به زورِ عاشقِ خود ساخت زورگر ما را  
 زسنگِ حادثه هرچند کوه غم بودیم  
 کشان به جانبِ خود بُرد آن کمر ما را  
 غلامِ حلقه بگوشِ توئیم اگر خواهی  
 به روزِ معرکه گردان به گردِ سرما را  
 چو لاله ایست که درهای سرو آویزد  
 به روی رانِ تو آن زنگ در نظر ما را  
 به عشقِ خود چو زسیفی طلب کنی بنیاد  
 نشارتست سرو جان و سیم و زر ما را



## غزل عطار

دوستان تا عاشقم عطار گلرخسار را  
 دوست می دارم به بوی او همه بازار را  
 شکر و بادام قندی چون لب و دندان اوست  
 قند ریزد گر گشاید لعل شکر بار را  
 تاتو از عناب لب گفتمی که شربت می دهم  
 می دهم تسکین به آن شربت ، دل بیمار را  
 در عرق شدبید مشک از شرم ، و از خجالت گلاب  
 تانمودی جعد مشکین و رخ گلنار را  
 جان به یاری داد سیفی و نپرسیدی از او  
 بارک الله همچنین پرسند یاران ، یار را!

## غزل سالو فروش

گرمه سالو فروش این طور پرسد یار را  
 بر زمین خواهم زدن از دست او دستار را  
 عاشق خود ساختن سوداییان را کار اوست  
 هیچ کسی بهتر نمی داند ازو این کار را  
 تا توان سوی دکانش بادل جمع آمدن  
 از خدامی خواهم آنجا مردم بسیار را  
 ای لب جان پرور جانان که به از شربتتی  
 از تو چون پرهیز فرمایم دل بیمار را؟  
 فتنه شهری نیابی چون مه سالو فروش  
 سالها سیفی ! اگر برهم زنی بازار را

## غزل نرّاد

تا شرط نرد بوسه شد آن گل‌عذار را  
 من خواهم از خداهش و پنج و چهار را  
 شد چرخ اگرچه طاس ، و مه و مهر کعبتین  
 نقشی نزد فلک که توان بُرد بار را  
 تا بُرد نقد جان ، نشد آن مه به من دو چار  
 یارب چه طالع است من بدقمار را  
 تنها به خانه ای که فتادم به دست او  
 لَت می کند چو مُهره من دل فگار را  
 سیفی ! ترا که گفت در آن کوی ، خانه گیر  
 کردی به زور دشمن خود صد هزار را

## غزل شطرنج باز

شطرنج باز من دو رُخ همچو ماه را  
 بازی کنان نموده ، ودل ، بُرده شاه را  
 براسب ناز جلوه کن و نقد جان پر  
 خرد و بزرگ شهر و سفید و سیاه را  
 ای شاه رُخ نهی که مردم در انتظار  
 کوتاه بر پیاده خود ساز راه را  
 رند بساطم و شده ام فیلمات غم  
 فرزین صفت چه پوشم حال تباه را  
 سیفی گناه کرد که صد رنج خویش گفت  
 ای شاه حسن ، بخش به من این گناه را

[۹]

## غزلِ جامه باف

با نگارِ جامه بافم هست تا بازارها  
 بهر من هر لحظه پیدا می کند سرکارها  
 نیست ابریشم ، که بهر جامه وارش می تنند  
 رشته های جانِ عشاق است بر دیوارها  
 از غمش گو کننده می شو رشته های جان اگر  
 راست گردد کار او از کندن این تارها  
 ای که کفر زلف آفت بسته ای بر خوشتن  
 بر میان بر بسته چون ماکو، ترا ز تارها  
 دست بر سر می زند سیفی ازین غم چون نورد  
 تا چرا پای تو می بوسند پای افشارها  
 که اگر هست سخن [۱۰] زمان شهرین است

## غزلِ فوطه فروش

فوطه فروش بست میان تابه کین ما  
 در مهر بسته ایم میان را چهار جا  
 در فوطه ها نظر کنم و مگذرم ازو  
 تاملشتری گمان برد ، و گویدم: بیا  
 دارم بهای فوطه اونقد جان و دل  
 مُفت است اگر به من بفروشد به این بها  
 ای آفتاب ، گرمی بازار حُسن تست  
 بر بند فوطه بر سر، و بند قباگشا  
 سیفی ! بر آستانه ماگفت آن پری  
 کار تو چیست شب همه شب؟ گویمش: دعا

[۱۱]

## غزلِ نگارِ صوفی

نگارِ صوفی من رشکِ لعبتِ چین است  
 کدام چین وجهِ لعبت ، تعصبِ ازدین است  
 به مسجدی که گزارد نمازِ صبح ، مرا  
 دو چشم در ره او تانهازِ پیشین است  
 چو گفتمش که زحلوی صبح قندم بخش  
 گشاد لب که ببینید این چه شیرین است  
 مریدِ عشقم و جانِ پر لب آمدست مرا  
 کجاست مرشدِ عارف که وقتِ تلقین است  
 دعای سیفی خود بشنو و بگو آمین  
 که گفته اند: دعاها برای آمین است

[۱۲]

## غزلِ حلواگر

آن شکرریز از لبِ شیرین مه حلواگرست  
 گویی آن مه را دهانِ تنگ تنگ شکرست  
 پیشِ لعلِ شکرین او که هست آب حیات  
 آب می گردد نبات از خجالت ، و حلواترست  
 مغزبادام است بر اطرافِ او حلوی قند  
 یادِ دندان و آن لعلِ لبِ جان پرورست  
 پیشِ حلوی لبش قدری ندارد چون نبات  
 قند بی مقدار را سودای خامی در سر است  
 صوفیان حلوا همی خواهند و سیفی لعلِ یار  
 فکرِ زاهد دیگر ، و سودای عاشق دیگرست

## [۱۳]

غزلِ فقاعی

جان من سرو فقاعیست از آن شیرین است  
 راست شد آن مثل امروز که: جان شیرین است  
 مزه ای در همه شهرست ز شیرینی او  
 چه عجب گرسر بازار و دکان شیرین است  
 از دهان و لب آن شوخ شکر می بارد  
 که لب لعل شکر ریز ، و دهان شیرین است  
 گفتمش در دهنت هست کمان وقت سخن  
 با وجود سختم ، گفت: کمان شیرین است  
 هست دشنام تو خوشتر ز دعا سیفی را  
 که اگر هست سخن تلخ ، زبان شیرین است

## [۱۴]

غزلِ آهنگر

بُتِ آهنگر من گرچه دلش سنگین است  
 دل او سوزد از آه من ، اگر آه اینست  
 آن ، کز آه من و بولاد گدازد به دمی  
 آتش آه من سوخته مسکین است  
 بر سر و روی من ار پُتک زند چون آتش  
 پیش او روی دگر داشتیم آیین است  
 سیفی سوخته دز وصف بُتِ آهنگر  
 غزلی گفت چو بولاد که صد تحسین است

[۱۵]

## غزل عبدالله

آنچه برجان من از فرقت عبدالله است  
 بنده را طاقت آن نیست خدا آگاهست  
 هر که دید از غم آن ماه چنین زارم ، گفت:  
 هر بلایی که ترا هست همین یک ماه است  
 هر کجا دیدمرا می کند از راه کنار  
 یارب این کافر بی رحم چه دور از راهست  
 گفته ای: کشتن عشاق دلم می خواهد  
 تیغ بردارو بکش هر چه ترا دلخواه است  
 ای شه حسن مران از در خود سیفی را  
 تا نگویند که او رانده این درگاهست

[۱۶]

## غزل شاه حسین

آن ماه که در شهر ازو این همه شین است  
 سرفتنه خوبان جهان شاه حسین است  
 در تاب از آن عارض زیباست مه و مهر  
 دارد دو رخ خوب که رشک قمرین است  
 نعلی که فتد از سُم شب دیز تو ای ماه  
 بر چشم منش جاست که سر منزل عین است  
 آن سرو خرامان همگی عشوه و نازست  
 وان لعبت خندان همگی زینت و زین است  
 سیفی نکنند آه و فغان بر سر کویش  
 تا خلق نگویند چه فریاد و چه شین است

[۱۷]

## غزلِ پسرِ صدر

زیبا پسر صدر که جانِ وقفِ غمِ اوست  
 گر لطف کند با منِ مسکین ، کرمِ اوست  
 در حُسنِ خطِ آن ماهِ لقارایِ بیضاست  
 در شهر از آن شهرتِ دست و قلمِ اوست  
 بی جرمم و پروانه نوشتمست به خونم  
 این هم اثرِ ظلم و نشانِ ستمِ اوست  
 با آن که دلم را زغمش حالِ خراب است  
 چندان غمِ خودنیست دلم را، که غمِ اوست  
 سیفی که کم از خاک شد از مهر تو ای ماه  
 در راهِ وفا خاک شدنِ کارِ کمِ اوست

[۱۸]

## غزلِ پسرِ شیخِ صفا

پسرِ شیخِ صفا سرو قدِ ماهِ لقاست  
 همه آثارِ صفا در رخِ خویش پیداست  
 از میانِ صنمان نامِ صفاگم شده بود  
 باز از آن طرفه صنم در همه آفاق صداست  
 چون کشد تیر و بصد نازِ قبوق اندازد  
 از همه سرو قدان دستِ مه من بالاست  
 بر سر راه تو ای سرو روان بنشینم  
 که ازین راه بیایی و خدا آرد راست  
 تا شود دیدنِ خورشیدِ رُختِ روزی او  
 سیفی دل شده راشب همه شب کار دعاست

[۱۹]

## غزل بابا دوست

بگوی از من مهجور ای صبا با دوست  
 که جان من به لب آمد ز هجر بابا دوست  
 عجب مدار که بی دوست سینه گردد چاک  
 مرا که پیرهن صبر شد قبا با دوست  
 به پایوس سگش راضیم من درویش  
 کجاست آن که دهد دست مرحبا با دوست  
 زدوستی تو یاران شدند دشمن من  
 تو دشمنی مکن ای شوخ دلربا با دوست  
 توتیغ می کشی و سر نمی کشد سیفی  
 من از برای سری کی کنم ابا با دوست

[۲۰]

## غزل میر آخر

مه میر آخر من شہسوار تُند روست  
 که زیر پای سمنش هزار جان به جوست  
 به شرط تاختن اسب نقد جانم بُرد  
 بتاز اسب و پیر گوی هر که را گروست  
 زبیم آن که رود پای توسنش به زمین  
 همی نهم سر خود را بهر کجا که گوست  
 ز نقره خنک فلک فارغیم وزین زرش  
 که هر رکاب تو در چشم ما چو ماه نویست  
 به گرد او به دویدن کجارسد سیفی  
 که تُند می رود آن شہسوار و پُر بدوست



[۲۱]

## غزل موزه فروش

تاموزه فروش است و دکان ، جای من آنجاست  
 یک پای من اینجا و یکی پای من آنجاست  
 از تیم نیام من سودا زده بیرون  
 تاهست مرا سر ، همه سودای من آنجاست  
 بی خواست کشم ناله چو آیم به دکانش  
 رسوا شده شهرم و غوغای من آنجاست  
 عییم مکن ارسوی تو آیم به نظاره  
 چشم همه شهری و تماشای من آنجاست  
 سیفی نرود از سر بازار تو جایی  
 ای من سگ تو مسکن و مأوای من آنجاست

[۲۲]

## غزل امام زاده

امام زاده که کارش بغیر طاعت نیست  
 پری رُخیست که در سی و دو جماعت نیست  
 شبم چگونه بود صبرتابه وقت نماز  
 مرا که طاقت هجرش به نیم ساعت نیست  
 به پنج وقت ازو قانعم به دیداری  
 که چاره من درویش جز قناعت نیست  
 به کوی اونتوان بی نیازمندی رفت  
 به کعبه چون رود اورا که استطاعت نیست  
 لطیف ساخت فن شعر را چنان سیفی  
 که غیر صنعت خوبان درین صناعت نیست

## غزل رنگین فروش

دلبر رنگین فروش آر زانکه شوخ و شنگ نیست  
 جز رُخِ زردی ، چرا از وی مرا خود رنگ نیست  
 گرچه درسودا همی گویند می باید گشاد  
 هیچ عاشق نیست کز سودای او دلتنگ نیست  
 جنگ پیش آری ، چو گویم: جان ستان ، چیزی فروش  
 چیز خود مفروش جانا ، احتیاج جنگ نیست  
 روی زردم را رواجی نیست در بازار تو  
 ای پری بیکر ، زر مردم سفال و سنگ نیست  
 عار می دارد زتو سیفی ، سگ آن بی وفا  
 چند می آیی به کوی او ، ترا خود ننگ نیست؟

## غزل خیمه دوز

خیمه دوزم سوی خود ، روزی که گوید بار نیست  
 صدطنابم گرزند آن روزه این مقدار نیست  
 بس که از عکس رُخش گلها نماید هر طرف  
 خیمه کان گلچهره می دوزد کم از گلزار نیست  
 بعد مُردن خیمه اش گریس سرِ خاکم زنند  
 روز محشر سایه بانِ دیگرم درکار نیست  
 هر کجا زد خیمه ، گردم گرد او همچون طناب  
 عشق من با آن پری رو در پس دیوار نیست  
 می کشی جو رو جفا از یار ، و منت از رقیب  
 هیچ کس سیفی به اینها از تومنت دار نیست

[۲۵]

## غزل سوهانگر

در دل سوهانگرم آه مراتائیر نیست  
 چون دل پولادِ او یک ذره سوهان گیر نیست  
 آن که زنجیرِ جنونم می برد سوهانِ او  
 جز بدین سوهانِ خلاص من از آن زنجیر نیست  
 ز آتشِ دل می رود بنی خواست، آب از چشم من  
 کارِ آب و آتش است ای دوستان، تدبیر نیست  
 از غمِ عشقِ تو شیدایم، مکن رسوا مرا  
 گشته ام مشهورِ شهری، حاجتِ تشهیر نیست  
 ای بُتان کُشتید سیفی را به جرمِ عاشقی  
 گرچه از ماهست تقصیر، از شما تقصیر نیست

[۲۶]

## غزل علاف

هر که صیدِ دانه خالِ مه علاف نیست  
 بوالعجب مرغی است کِش گویی: جوی انصاف نیست  
 ماه و پروینند گردِ خرمنِ او خوشه چین  
 کس به حُسنِ ماهِ من امروز در اطراف نیست  
 از دهانِ تنگِ او در شهر، شوری دیگرست  
 پسته گو: بگشا دهانِ دیگر، که جای لاف نیست  
 می برم باگربه از کویِ غبارِ خویش را  
 خاطر آن مه چو می بینم که بامن صاف نیست  
 از تو ای کانِ نمک، سیفی به دشنامی خوشست  
 لطف کن هر چند او در خوردِ این الطاف نیست

[۲۷]

## غزلِ حَمَال

ببین که دلبرِ حَمَال \* را چه رخسارست  
 که حُسنِ او همه خوبانِ شهر را بارست  
 نیات پیش لبش بر کشیده ، گو مفروش  
 که لعلِ دلکشِ او را شکر به خروارست  
 به طرفِ باغِ گهی همچو نخل بارورست  
 گهی چو تُنگِ شکر در میانِ بازارست  
 مرا تحمّلِ یک ذره بارِ جرش نیست  
 اگرچه بارِ فراقِ اندکست ، بسیارست  
 به عیبِ زور و ستم کی برد ازو سیفی  
 که دوستِ رابه همه عیبها خریدارست

[۲۸]

## غزلِ تنورگر

مه تنورگر از هجرِ خود چنانم سوخت  
 که آتشِ غمِ او مغزِ استخوانم سوخت  
 تنوره می زند آتشی درونِ سینه مرا  
 که آتشی به دلم زد فراق و جانم سوخت  
 به خاکِ ره چو تنورم نشسته بالِ خشک  
 که آفتابِ رُخشِ بدرِ دکانم سوخت  
 ز آب و خاکِ من ای چرخِ زودتر گل ساز  
 که یاردست به گل کرده ، دستِ آنم سوخت  
 به داشِ عشقِ چو سیفی بسوختم خود را  
 که یارِ داند ازین داش می توانم سوخت

[۲۹]

## غزل نقاره چی

مه نقاره چی من به شهر شهرت اوست  
 گذشت نوبت خوبان عصر، نوبت اوست  
 جهنم زجای، چو او خوب برنقاره زند  
 سماع و وجد سحرگاهیم به دولت اوست  
 به باد شد دل و جان، نیز پای می کوبد  
 بگو به غمزه که موقوف یک اشارت اوست  
 برقت نوبت او روشن است بر همه خلق  
 که زردی رخ شمس از فروغ طلعت اوست  
 به پای نوبت او جان همی دهد سیفی  
 مگر نقاره آن ماه، کوس رحلت اوست

[۳۰]

## غزل والاباف

بار والاباف کسب و کار من سودای اوست  
 قیمت هر کس به قدر همت والای اوست  
 تار ابریشم مخوان نخهای سرخ زرد را  
 رشته های نور، تابان ازید بیضای اوست  
 عکس چون بر روی او افتاد از والای آل  
 عارضش گلگون شده، خال سیه تمغای اوست  
 می جهنم ازجای و می بوسم کف پایش بذوق  
 تاسر من همچویای افشار، زیر پای اوست  
 پایه والای او تا دید سیفی پیش کار  
 ازبسی غرواج آن مژگان خون بالای اوست

[۳۱]

## غزل بره دوز

از آن حالِ من ژولیده مو هر دم دگرگونست  
 که حُسن بره دوز شوخم از اندازه بیرون است  
 اگر چویم زنند و آب افشانند بر رویم  
 نگویم در درونم زخم تیغش چند یا چون است  
 به مقراضِ جفا هر چند افزون می کند بطنم  
 به زلفش هر سر موی مرا بیوند افزون است  
 بدین شادم که یادم می دهد از تاج پور او  
 دلم کز زخم تیغ او سراسر غرقه خون است  
 به سوی آن پری بیکر ، بخود ره نیست سیفی را  
 به کویش پوستی پوشیده تا گویند: مجنون است

[۳۲]

## غزل خزانہ چی

مہ خزانہ چی کہ چوڈرَ یگانہ است  
 دُرِست شاہسوار کہ اندر خزانہ است  
 ہست این خزانہ غیرتِ بتخانہ کین چنین  
 ہر سو جواہر وُبتِ من در میانہ است  
 حاصل ز کار و بارِ جهان غیرِ یار نیست  
 اینجاست ہرچہ حاصلِ این کارخانہ است  
 دل بہر دیدنش دگران را بہانہ ساخت  
 مقصودِ دل یکی است دگرہا بہانہ است  
 شہرت گرفت شعرِ توسیفی ز عاشقی  
 مشہور می شود چو غزل عاشقانہ است

[۳۳]

## غزلِ بازرگان

هر که در بندِ وصالِ بُتِ بازرگان است  
 در جهان چون من سودا زده سرگردان است  
 بارِ سودایِ غمش بردلِ من نیست گران  
 که به صدجانِ خرم این بارهنوز ارزان است  
 ساربان می کندش بار، و شتر می نالد  
 مگر این بارگرانِ بارِ غمِ هجران است  
 چهره پُرخومه من \* بر شترِ بارِ سوار  
 تازه همچون گلِ پُر بار که در بُستان است  
 می روی شهر به شهر از بی آن بُتِ سیفی  
 هیچ غم نیست مرو، شهر مسلمانان است

[۳۴]

## غزلِ ابدال

آن پری چهره که در کسوتِ ابدالان است  
 مستِ دیوانه و شی، لیک ز قتالان است  
 مُرشدِ اهلِ طریقت شده در عهدِ شباب  
 گرچه طفل است ولی پیرکهن سالان است  
 هست بی طبل و عَلمِ پادشه کشورِ حُسن  
 به خطِ سبز چو سرخیلِ سیه خالان است  
 شادم آن پسته دهن گفت چو اسرارِ خودم  
 هر که شد صاحبِ اسرار، زخوش حالان است  
 بی نوایان همه از ناله گرفتند آرام  
 غیرِ سیفی دعاگو که چو نی نالان است

[۳۵]

## غزل خیابانی

جان من می آید از سوی خیابان هر صبح  
 صد هزاران مُرده می یابد ازو جان هر صبح  
 عالمی را از جهال خود منور می کند  
 چون نماید روی آن خورشید تابان هر صبح  
 بر امید دیدن دیدار او جان می دهند  
 بر سرِ رژه منتظر، امید واران هر صبح  
 تادگر مردم نه بینندم به کوی آن بوی  
 شامها آنجا شوم پیدا، و پنهان هر صبح  
 بس که سیفی می کشد اندوه درشبهای هجر  
 می شود درکار خود بیچاره، حیران هر صبح

[۳۶]

## غزل قناد

هر کجا یاد لب آن بُت قناد کنند  
 شکر و قند چه باشد که از آن یاد کنند  
 در همه شهریه شیرینی تو ماهی نیست  
 شاید از نامِ محبان تو فرهاد کنند  
 آستین بر زدی و خاست فغان از همه شهر  
 جای آنست که از دست تو فریاد کنند  
 گرمی از حال لبست آه برآرم چه عجب  
 مردمان از شکر خویش مگس باد کنند  
 همچو بلبل چه کنی ناله از آن گل سیفی  
 گلرخان پادشهانند که بیداد کنند



[۳۷]

## غزلِ یارِ زندانی

نیست یاری تابه زندان پیش جانانم برد  
 می خورم می تاغسس گیرد به زندانم برد  
 یوسف من درسیه چاه و من لب تشنه را  
 خضر راهی نی که سوی آب حیوانم برد  
 بس که از زنجیر پای او چوزلفش در هم  
 سربه زانو چون نهم، خواب پریشانم برد  
 زخم زنجیرش به با برجان من داغست، کاش  
 بشکند بند خودو این داغ از جانم برد  
 از در زندان چوسیفی برنخواهم تافت روی  
 آب اگر از روی صدره چوب دربانم برد

[۳۸]

## غزلِ رنگریز

گلغذارِ رنگریز، کارِ مسیحا می کند  
 کشته ها را از لب جانبخش احیا می کند  
 رنگهای شوخ گر عیسی برآوردی زخم  
 شوخ من از می بغایت رنگ اعلا می کند  
 نیست مارا درغمش جز اشک سُرخ و روی زرد  
 عاقبت مهریتان این رنگ پیدا می کند  
 پنجه خورشید، دست تست ای زیبا نگار  
 گرمی سازی کبودش، کار بیضامی کند  
 این که گلگون است آب چشم سیفی درفراق  
 رنگ کاراوست می دانم که بامامی کند

[۳۹]

## غزلِ خطاط

خطاطِ من که عشوه بسیار می کند  
 گویی همیشه مشق همین کار می کند  
 گاهی براستخوان زندم نیش چون مَقَط  
 که فرق من دو بخش ، قلم وار می کند  
 حرف جفا و جور ، که گوید معلمش  
 صد بار می نویسد و تکرار می کند  
 مانند خامه رُوسیه و سربریده باد  
 آن کوبه حُسن و خطِ توانکار می کند  
 برکاغذی که سیفی مجنون ، خط تو دید  
 می بنددش به گردن و طومار می کند

[۴۰]

## غزلِ ماهی پز

ماه ماهی پز که تیغش ، رخنه درجانم کند  
 سینه ام بشکافتد و برتابه بریانم کند  
 استخوانِ من ز آب شور خواهد شد سفید  
 غرقه در شوراب تاکی جسم بریانم کند  
 بس که برتن داغ می ماند بروی هم مرا  
 همچو ماهی در درمها زود پنهانم کند  
 بی زلال وصل می میرم چوماهی تشنه لب  
 تابه کی آن ماه قصد جان به هجرانم کند  
 همچو سیفی طالب گنج وصالم روز و شب  
 جُستن این گنج می ترسم که ویرانم کند

[۴۱]

## غزل نانوا

تابه نقدِ جانِ مهِ خبازمنِ نانِ می دهد  
 عاشقِ بیچاره نانِ می گوید و جانِ می کند  
 چون بدستِ خویش آن مه می کنندان را دونیم  
 یاد از عشقِ قمر با اهلِ دورانِ می دهد  
 بر لبِ شیرینِ او تادیدِ خالِ عنبرین  
 حور از گیسوی خود او را مگس رانِ می دهد  
 سازد از مژگانِ دلش خونِ گر دهد نانِ بارقیب  
 باسگِ گیرنده سوزنِ بین که در نانِ می دهد  
 گرچه شهری را زخوانِ وصلِ خود معمور کرد  
 لیک سیفی را کجا ره گردِ آنِ خوانِ می کند

[۴۲]

## غزل کبابی

به سوزِ عشقِ کبابی دلی که خام بُود  
 به گردِ خوانِ محبتِ نمکِ حرام بود  
 به پایِ داربسی کشته محبتِ اوست  
 ولی جیبِ مرا تا سرِ کدام بود  
 دلم کباب شد و هرچه هست برطبق است  
 اگر سگانِ تُرا میلِ این طعام بود  
 گهی که بر سرِ بازارِ حُسنِ جلوه کنی  
 هزار یوسفِ مصری تُرا غلام بود  
 مقامِ بر سرِ این کوی چون کند سیفی؟  
 اگر رقیبِ توبا او درین مقام بود

[۴۳]

## غزل کله پز

چو عشق کله پز درگردن افتاد  
 دلا خوش باش ، نان در روغن افتاد  
 به او سرگرم ، هر کس را که دیدم  
 ازین اندوه آتش در من افتاد  
 کشیدم پردکانش شعله آه  
 که آتش در درو در روزن افتاد  
 زبرق عشق او پُر نور شد دل  
 چراغ عشقبازان روشن افتاد  
 نه تنها شد سرسیفی در آن کوی  
 بسی سر دور از آنجا ، از تن افتاد

[۴۴]

## غزل گلابی

باسنگ تیغ دست گلابی چو بارشد  
 خونریز همچو استره آبدار شد  
 از غمزه ساخت نشتر و خون ریختن گرفت  
 زین کاردست بسته جهان لاله زار شد  
 تاآینه بدست من آن ماهروی داد  
 بهر نظاره بین که دوچشمم چهار شد  
 چون تنگ درمیان زد و بر بست فوطه چُست  
 جان من از گرانی آن زیر بار شد  
 فوطه به گردن افکند و سربه پیش داشت  
 سیفی چو دید تیغ تو و وقت کار شد

[۴۵]

## غزل مه کاروانسرای

دلم اسیرمه کاروانسرای شد  
 به کاروان غم عشقم آشنایی شد  
 چو بهر دیدن او کاروان سرا رفتم  
 بهانه ام به در حجره ها گدایی شد  
 جدا زیار و دیارم بسوخت آتش عشق  
 چه داغها که مرا برسر جدایی شد  
 دلم ز عشق تو بر تیغ می زند خود را  
 کسی که عاشق روی تو شد ، فدایی شد  
 به سوی سیفی بی خان و مان خود آمد\*  
 چو بود بی کس از آن کار او خدایی شد

[۴۶]

## غزل امارت مآب

گریه قلم دل بی رحم نه مایل دارد  
 دائم از بهر چه شمشیر حمایل دارد  
 لطف او شامل و خلقتش خوش و حسنش به کمال  
 بارک الله چه نکو شکل و شمایل دارد  
 ناز او فرض ، وجفا واجب ، و خونریز مباح  
 علم حسنت که این نوع مسایل دارد  
 چشم شوخ و مژه تیر ، ابروی کمان و دل مست  
 همه برگشتن عشاق دلایل دارد  
 ای بتان نامه سیفی همه اوصاف شماست  
 نامه چه بود که درین باب رسایل دارد

[۴۷]

## غزل تیر انداز

چنین کان شوخ تیر انداز از دلها نشان دارد  
 به پیش تیر دلدوزش دگر عاشق چه جان دارد  
 برآرم چله ای گوید خدنگش در دلت لیکن  
 نمی گوید به دل ، میدانم ، اینها بر زبان دارد  
 برای دستبوسش قرنهای کین دل خاکی  
 کشیده پوستی همچون کمان براستخوان دارد  
 حنا تیر و کمان بردست می بنددنگار من  
 برای صید مرغ دل ، عجب تیرو کمان دارد  
 برای قتل سیفی ، تیغ گوید بر میان بستم  
 به هر کس گفت و گویی می کند ، این در میان دارد

[۴۸]

## غزل حمامی

بری رخسار حمامی ، همه جایی نکو دارد  
 ندارد هیچ کس این طور حمامی ، که او دارد  
 چو دیدم آن تن واندام ، دست از جان و دل شستم  
 بدین حمام آید هر که میل شست و شو دارد  
 معطر می شود حمام از بوی خوش آن گل  
 که بر رخسار آشناک خال مشکبو دارد  
 چه سود از آب روی عاشقان هر سو روان ، جویی!  
 که آب رو درین حمام قنبر آب جو دارد  
 چو شد دیوانه سیفی زان بری رخسار حمامی  
 به کنج گلخنی افتاده ، با خود گفت و گو دارد

[۴۹]

## غزل مجلد

لاله رخسارِ مجلد چون قلم ز آتش کشید  
می نهد بر سینه داغم تاجه نقش آرد پدید  
سر نپیچم همچو پرگار از خطِ فرمان او  
چون قلمکاری که فرماید ، بسر خواهم دوید  
شد به وصلش جمع ، اوراقِ پریشانِ دلم  
وَه که خواهد باز در اشکنجه از هجرم کشید  
روی زردم دید ، جلد و رنگ در رویش نماند  
برمقووا ضعفِ من ظاهر شد و پشتش خمید  
قطعه قطعه گر کنی اجزای سیفی را به تیغ  
کی تواند از تو ای نامهربان قطعاً برید

[۵۰]

## غزل کمانگر

می کند شوخِ کمانگر عاشقِ خود را شهید  
چون تواند عاشقِ مسکینِ کمان او کشید؟  
تامرایی ابروش بی خشک شد بر استخوان  
چون کمانِ حلقه از بارِ غمش پُشتم خمید  
از کمانش چله ای در گردنِ عشاق بود  
گر نکردی رحم ، شوخِ من بسی سر می برید  
چون کمان ، گریزند اندازی من دیوانه را  
بی تو در هر گوشه ای زنجیر ها خواهم درید  
می کند وقتِ جدایی ، ناله ، سیفی چون کمان  
چون نسالد؟ کاردها بر استخوان او رسید

[۵۱]

## غزل کنگر

هر گه مه کنگر بی بنیاد برآید  
 ازهر طرف معرکه فریاد برآید  
 عشاقِ حزینش به مقامی که بنالند  
 افغان ز دل بنده و آزاد بر آید  
 چون کاکلِ آن سروِ روان نیست بخوبی  
 گرسنبلِ تر بر سرِ شمشاد برآید  
 جانم به تو بنیادِ وفادارد و ترسم  
 کآخر زوفای تو ز بنیاد برآید  
 سیفی چه کند چاره به آن غمزه خونریز  
 کی مرغ گرفتار به صیاد برآید

[۵۲]

## غزل مؤله

شب که آن ماه مؤله ، جعد موی افشاند  
 رشته جان تارود از دست ، مویی مانده بود  
 خرقة زربفت بودش ، گرد سر وقت سماع  
 یافلک خورشید را گرد سرش گردانده بود  
 پس که جست آن شوخ آتش باره هر سو همجو برق  
 گرنبودی سیل اشکم ، خلق را سوزانده بود  
 از برای درد او درمان نجستم از کسی  
 هر که رادیدم به حال خویشان درمانده بود  
 حسب حال عاشقان می خواندبیتی هر زمان  
 آن پری پیکر مگر دیوان سیفی خوانده بود



[۵۳]

## غزل کبوتر باز

هر گه که نالم از غم شوخ کبوتر باز خود  
 مرغِ هوا را آورم در چرخ از آوازِ خود  
 گر مرغ سازند از گلم بر بامش افتم از هوا  
 خواهم شد آخر صید او ، می دانم از اندازِ خود  
 ذکر کبوتر می کنم هر دم به رنگِ دیگری  
 باشد که باین رنگها سازم ترا ، دمسازِ خود  
 گر چون کبوتر خون من ریزی ، نخواهم دم زدن  
 من گشتنی باشم اگر پنهان ندارم رازِ خود  
 گفتمی کبوتر هانشان سیفی و ترکِ عشق کن  
 این کردمی ، گر مرغِ دل بنشستی از پروازِ خود

[۵۴]

## غزل سه برادر

سه برادر که در آفاق به خوبی ، سَمَرَنَد  
 همه در حُسن و صفا خوبتر از یگد گزند  
 شهسوارانِ سُهی قامتِ خوش رفتارند  
 تاجدارانِ پری چهره زَرین کمرند  
 همه شیرین دهن و نوش لب و شکر خند  
 بهم آمیخته از لطف ، چوشیر و شکرند  
 گریکی ماه و یکی مهر و یکی زُهره لقاست  
 هر چه هستند همه فتنه دورِ قمرند  
 تانظر کرد شد آشفته ایشان سیفی  
 که به رخسار چومه ، آفتِ اهلِ نظرند

[۵۵]

## غزل طاقیه دوز

من که چون قالبِ بی جان شدم از سوزِ جگر  
 هست سودایِ مه طاقیه دوزمِ در سر  
 گر طیبانچه بزند طاقیه سان بر رُویم  
 دستِ او بوسم و دارم ز وفا رویِ دگر  
 رو دلِ گرم مبریشِ رُخِ خویش ، مباد  
 که کند آتشِ او در کُگلِ رویِ تو اثر  
 صفتِ سوزنِ مُزگانِ بُتان می کردم  
 گفت: بگذار که من دارم ازین کارِ پسر  
 گرچو مقراضِ در آری به دو چشمش انگشت  
 از رُخِ خوبِ تو سیفی نکند قطعِ نظر

[۵۶]

## غزلِ قصه خوان

شد حالِ من ز عشقِ مه قصه خوانِ دگر  
 بد قصه ای که نیست ز حالِ منشِ خیر  
 تا عاشقان به معرکه بخشند نقدِ جان  
 بنیادِ چند خواه به عشقِ خودِ ای پسر  
 سلطانِ عالمی چون شینی به صندلی  
 تاجِ سرانِ تویی ، چونهی دستِ بر کمر  
 هستند اهلِ دید، هلاکِ نگاهِ تو  
 گرنیست باوَرَت به چپ و راست کُنِ نظر  
 سیفی گهی که قصه او می کند بیان  
 آخرِ هنوز ناشده ، می گیردش ز سر

[۵۷]

## غزل پیراهن فروش

چشم من روشن شد از پیراهن آن سیمبر  
 یوسف مصریست پیراهن فروش من مگر  
 ماه من تاملشتری گویان سوی خود خواندم  
 می کنم هر ساعت از پیش دکان او گذر  
 تا زمانی ، نیک ، روی خوب او دیدن توان  
 پیرهن هرچند آرد ، خوب جویم خوب تر  
 گریه هجران تو در دامن کشم پای شکیب  
 از گریبان چون برآرم پیش عشاق تو سر؟  
 حال سیفی پیش ازین بدبود در سودای او  
 این زمان شکرست حالم بهترست \* از بیشتر

[۵۸]

## غزل تیر خاکی

من که پیش تیر خوبان می کنم سینه سپر  
 عاقبت دیدم که آمد تیر خاکی کارگر  
 گرچه بردل می رسد از زخم تیر او زیان  
 از کمان آبروش دارم ولی سود دوسر  
 گفته ای چون وصل من یابی ، طلب دلخواه خود  
 جان من گر این چنین باشد چه می باید دگر!  
 روی چون زر یار می جوید بهای خاک ما  
 عاشق مسکین کجایی ، زر نداری یا خبر؟  
 تا خورد سنگی به کویت ، روی زردی می برد  
 سیفی دیوانه گویا می خرد لت را به زر

[۵۹]

## غزل قوشجی

به پای جانور شهنسوار میر شکار  
 دلم به رشته جان بند چون پذیرفتار  
 برای بازتو روزی که طعمه ای نبود  
 شکاف پهلویم ودل بجوی و بیرون آر  
 کُشی تو مرغ به زاری ، من از خدا خواهم  
 که قوت جانوران تو گردد این دل زار  
 چو صید گفت: به پهلوی اسبت آویزم  
 مرا بکشت ازین گفته های پهلودار  
 ز دلبران شکار بستت جنون سیفی  
 ستان جفاولی باز و بند ازین طومار

[۶۰]

## غزل آبدار

مخمور باده توام ای سرو آبدار  
 از تشنگی هلاک شدم جرعه ای بیار  
 آبی بر آتش دل ما زن به یک قدح  
 مارا در انتظار مکش ، جرعه ای بیار  
 بی آب بود گلشن خوبی ز قحط حسن  
 آورد باز آن صنم آبی به روی کار  
 سیل سرشک ماست به هر سو روان آزو  
 جویان اوست آب ازان نیستش قرار  
 سیفی زدست دیده دمی آب خوش نخورد  
 تادر خیال تیغ تو ، دریا شدش کنسار

[۶۱]

## غزل بولانی بز

ماه بولانی بز خود را چو گویم دست گیر  
می شود در تاب و مُشتم می زنده همچون خمیر  
آش ترسم گر دهد آن شوخ شیرین در خمار  
کی زود ذوقش من دوشاب دل را از ضمیر  
باز عاشق کُشتی و رازم نهادی بر طبق  
بارکش ای دل که از سر ساختی خود را اسیر  
تابرای دیدنش کردم بهانه آش را  
ناتوان بینان ازین اندوه می گویند سیر  
بردکانش دید سیفی را ، که بسیار ایستاد  
باش تا آتش ترا نیکو بزم گفت ای فقیر

[۶۲]

## غزل هریسه بز

خوش نعمتیست وصل جوان هریسه بز  
ماییم و هر صباح ودکان هریسه بز  
خوبان شهر مایده حُسن کرده اند  
بخشی که بُرده اند ز خوان هریسه بز  
دیگ هریسه ، صبح چوقندیل روشن است  
از شمع روی نورفشان هریسه بز  
هیچ احتیاج نیست به قند این هریسه را  
دارد چو چاشنی زلبان هریسه بز  
سودای اوست سودتوسیفی و گفتَمَت  
برمن حرام سودو زیان هریسه بز

[۶۳]

## غزل کُشتی گیر

کُشتیمِ ای سروقد از پیشِ من مگریز تیز  
 چند گیری بامن افتاده کُشتی در گریز  
 رُستمان خیزند خاک آلوده از میدان تو  
 گه قیامت می کنی ای شوخ و گاهی رستخیز  
 هر که شد در اُفتِ او در پاش می ریزد گهر  
 وانکه دید انداز او می گویدش : دستت مریز  
 بر کند از جای نعل ماه و دولاپِ فلک  
 مامِ کُشتی گیرِ من بر چرخ اگر آرد ستیز  
 کُشتیِ اودیدی و از پافتادی عاقبت  
 من نمی دانم ترا سیفی که می گوید که: خیز

[۶۴]

## غزلِ دلدارِ عَسَس

نیست دلدارِ عَسَس را رحم بر من یک نفس  
 هیچ مسکین را نیفتد کار یارب با عَسَس  
 بند و زنجیرش همه بردست و پای خود نهم  
 تابغیر از من گرفتارش نباشد هیچ کس  
 شب دلِ نالان به کف آیم به گردِ کوی تو  
 بر مثالِ پاسبانِ قلعه ، گردانم جَس  
 کاش طوقم افکنی در گردن و هرسو کُشی  
 ای سگِ کوی تومن ، بسیار دارم این هوس  
 گرزنی صد چوب سیفی را که بس کن عاشقی  
 عاشقی بر من حرام ای مه اگر گویم که بس

[۶۵]

## غزل مه نوریشانه

ای ترا برگردِ رُوحلوی بشمک جای ریش  
 بوسه ای می خواهم از قند لبت حلوی ریش  
 تا ز ریش نو شد ای گلرخ عذارت تازه تر  
 هر زمانی تازه می گردد مرا سودای ریش  
 عاشقی را هیچ مانع نیست ریش نوخِطان  
 عاشق دیوانه را کمتر بود پروای ریش  
 میرمن ریشی برآوردی و دادم می دهی  
 هرچه می گویی ، ترا دادست بر بالای ریش  
 من خود از دست غم ریش جوانانم هلاک  
 سیفی ماتم زده چونی تو باغمهای ریش؟

[۶۶]

## غزل گرانی گوش

شادم من از آن سنگدل و گوش گرانش  
 تا گوش نیفتد به حدیث دگرانش  
 شد راز دلم فاش و به گوشش نرسید آه  
 آگه به چه صورت کنم از راز نهانش  
 گویند که درد تو ، به آن مه نتوان گفت  
 دردمن از آنست که گفتن نتوانش  
 گرنشود اوناله من هیچ عجب نیست  
 کزناز نهاندست سرآه و فغانش  
 درگوش قصوری نه ، و حرفی نکند گوش  
 سیفی به جز این عیب دگر عیب مدانش

[۶۷]

## غزل بوریایی

هر چند می کنم نظر از روی احتیاط  
 چون شاه بوریایی من نیست در بساط  
 هر گه لباس خود کنم از بوریای او  
 دیگر به هیچ جامه نمی گنجم از نشاط  
 برخویش چون حصیر بهیچم ز حسرتش  
 با هر که افکنند مه من طرح اختلاط  
 تاسینه مرانشکافد چون تی به تیغ  
 نگشایدم دل و ندهد دست انبساط  
 خس را مدار خوار که در دیده می خلد  
 سیفی به کوی دوست قدم نه به احتیاط

[۶۸]

## غزل نمک فروش

ماه نمک فروش بهست از مه فلک  
 مه را اگر چه حسن بود ، نیستش نمک  
 غوغای یوسف ارچه زمین وزمان گرفت  
 امروز شور او زسما هست تاسمک  
 تاریختی زغمزه نمک بردل کباب  
 در شور بختی من بیدل نهاند شک  
 یک مشت زان نمک که ترا هست ای ملیح  
 بر ریش دل فکن که دوائیست یک به یک  
 سیفی به یاد لعل لب نوش خند او  
 خون می خورد شراب و نمک می کند گزک



[۶۹]

## غزل کفش دوز

ای شوخ کفش دوز که بُردی قرارِ دل  
 باغمزه تو مُششت و دَرَفش است کارِ دل  
 تادانه های خال تو زد نقش بر دلم  
 کیمخت وار گشت سیه روز کارِ دل  
 کردیم کرسی تو دل پاره پاره را  
 بنشین و بخیه کش مه من درکنارِ دل  
 گردل ز دست رفت بدین خوشدلم که هست  
 دردست یار کوبه ، مرا یادگارِ دل  
 تابارِ هجر بردل سیفی نهاده ای  
 مسکین شدست قالبِ بی جان زبارِ دل

[۷۰]

## غزل پسر دیوان

من که دیوانه زسودای پری رویانم  
 بند برپای ز دستِ پسرِ دیوانم  
 دل من ظلم بسی دیده ، اَزو کئی باشد  
 که رُخش بینم و دادِ دل خودبستانم  
 می کند جورِ چو حیرانِ خودم می بیند  
 من بیچاره به آن مه چکنم ، حیرانم  
 چون کنم شرحِ سوادِ غمِ او را به بیاض  
 چشمِ خونبارِ دوات است و قلمِ مژگانم  
 گرکشید تیغ و ببردسِرِ سیفی چو قلم  
 همچنان حرفِ وفایش به زبان می رانم

[۷۱]

## غزلِ حَسَنَ عَلی

به مُلکِ عشقِ که صد عیشِ خوشدلی دارم  
 همه زدولتِ حُسنِ حَسَنِ عَلی دارم  
 اگر رَوَدِ سرِمن ، ترکِ آن پری نکنم  
 همین قَدِرمِنِ دیوانه عاقلی دارم  
 محبَّتِ همه کس شد به یارِ خودِ آخر  
 منم که بامه خودمهرِ اولی دارم  
 تغافلِ من از آن یار ، بهر اغیارست  
 گمانِ مبرکه من ازدوستِ غافلِ دارم  
 مرا مرادِ چوسیفی حَسَنِ علیست از آن  
 که بنده حَسَنَم ، مهر با علی دارم

[۷۲]

## غزلِ مَقری

دلبرِ مَقری از آن نامهربان می خواندم  
 هست خودنامهربان ، این طور از آن می خواندم  
 گه قدِ خودمی نباید ، گاه قامت می کشد  
 سویِ خود ، شادم که روزان و شبان می خواندم  
 گریه جز ازبامِ مسجد بشنوم آواز او  
 گویی آن ساعتِ مَلکِ برآسمان می خواندم  
 آستانش سجده گاهِ خلق ، و بر من شکرهاست  
 زان که صبح و شام سوی آستان می خواندم  
 گرمرا خواند چو سیفی باز می راند زدر  
 یک زمان می ران آن مه ، یک زمان می خواندم

[۷۳]

## غزل برآز

اگر صد بار سوی دلبر برآز می بینم  
 چومی آم برون ازتیم ، ازدریازمی بینم  
 مگر بابوسف مصری شریکی در نکورویی  
 که رشکم می کشد باهر کسی انباز می بینم  
 قدم بر پرده های چشم پاکم نه چو بخرامی  
 که بایت لایق این جنس های انداز می بینم  
 به دلجویی حکایت می کندبا من ، گه سودا  
 منم یارب که آن مه را بخود همراز می بینم  
 زهجرش بس که در بازار ، زاری می کندسیفی  
 همه بازاریان را گوش برآواز می بینم

[۷۴]

## غزل فرآش

چه بیدادست این کز دلبر فرآش می بینم  
 که او را هرزمان با مردم اوباش می بینم  
 به مزگان می کشم جاروب و چشم ، آب می باشد  
 من گریان اگر گردی به زیر باش می بینم  
 چو سردازد سر شمع و فروزد آتش او را  
 به صد حسرت سوی دست وی و منقاش می بینم  
 بخرکه ماه من شمعیست درفانوس ، پنداری  
 که روی او گهی پنهان و گاهی فاش می بینم  
 چو سیفی نقد دل سازم من مسکین نثار او  
 نیم بیدل اگرچه خویش راقلاش می بینم

[۷۵]

## غزل چنبه چی

بس که بیکان تو در چنبه جان می بینم  
 دربرِ خوشتن این چنبه گران می بینم  
 همه چشمست مراسینه زتیرت چو زره  
 دل ز هر چشم به رویت نگران می بینم  
 ساعدت گر دم از دست برد ، نیست عجب  
 که درآینه رویت همه جان می بینم  
 آنچه از دست تو خواهد به من خسته رسید  
 همچو تیر و تبر و تیغ و سنان می بینم  
 از توای شوخ چو سیفی به همین خرسندم  
 که گهی درره و گاهی به دکان می بینم

[۷۶]

## غزل ریخته گر

کئی به کس عشق بُت ریخته گرمی گویم  
 خواهد او خون مرا ریخت اگر می گویم  
 می کنم وای چو نقشِ عَلمش آرم یاد  
 ریزد اشک از مژه ریخته گر می گویم  
 شب که از آتش دل ، دم زدمی چون منقل  
 شمع دانست که از سوز جگر می گویم  
 نکنم جز صفتِ رویش اگر گیرم جام  
 که برنجد اگر از روی دگر می گویم  
 همچو سیفی همه دروصفِ بُت ریخته گر  
 سخنانی که نویسند به زر ، می گویم

[۷۷]

## غزلِ ترازو دار

سنگِ کم گرنزدی ، ماهِ ترازو دارم  
 بارِ دل همچو ترازو نشدی بسیارم  
 سنگِ بردل نزنم همچو ترازو ، چه کنم  
 که از آن تنگ شکر هست دلِ پر بارم  
 تابه میزانِ جنونِ راست گرفتم خود را  
 بسته زنجیر ، قهان وار کشد بردارم  
 این که بارِ دلِ عشاقِ دگر می سنجی  
 هست این بردلِ من ، باردگر بندارم  
 تا چوسینی سرِ بازارِ بُتان جای من است  
 نروم جایِ دگر ، من سگِ این بازارم

[۷۸]

## غزلِ ماهیچه

چو بر ماهیچه مالد دستِ خود خورشید تابانم  
 زغم برخورش چون مفتول پیچد رشته جانم  
 از آن برسینه همچون دیگِ بغرا داغها دارم  
 که سرزد آتشِ دل ، دیگدان وار ، از گریبانم  
 نخیزم چون خمیر از تخته روی دکان او  
 اگر چون آتش می ریزند بر سر ، آب جوشانم  
 نظر بر ساعت افکندم و دل رفت از دستم  
 دل این از چشم می بیند ، من از دستِ تومی دانم  
 چوسینی گر خورم ماهیچه ماهِ سمرقندی  
 به کام عیش آید تلخ بُغرای خراسانم

[۷۹]

## غزلِ قصاب

تاپری رخسارهٔ قصاب را دیوانه ام  
 بارقیبان است دایم جنگِ قصابانه ام  
 سرو سیم اندام من تا بر میان زنجیر بست  
 هست از آن زنجیر، قلاب بلا، هر دانه ام  
 تا شود روشن که من از کُشتنیهای توأم  
 داغ کن از دستِ خون آلودِ خود برشانه ام  
 دست و پایم چُست بند، و بر گلویم کارد مال  
 سر جدا ساز از تن و انداز در ویرانه ام  
 گریرانند بنده سیفی را ز در همچون سگان  
 کی روم از آستان او، سگِ این خانه ام

[۸۰]

## غزلِ سلاخ

هر چند می کُشد بُتِ سلاخ زنده ام  
 این است دوستان، سخن پوست کنده ام  
 از کُشتنم چه فکر که عیسی دَمست یار  
 سازد به یکدم از لبِ جان بخش زنده ام  
 چون گوسفند سر به زمینها زَنم اگر  
 من کُشته باشم و تونباشی کُشنده ام  
 تاجان نثار تیغِ تو کردم من نزار  
 بیش تو از خجالتِ آن سر فکنده ام  
 سیفی ز شوقِ تیغِ توجان می کندبیا  
 ضایع مساز این همه جانی که کُنده ام

[۸۱]

## غزل سوچی

تارفت لعل دلبر سوچی ز دیده ام  
 از خون دیده است شراب چکیده ام  
 جان در بهای باده لعلش همی دهم  
 هرگز چنین شراب به خوبی ندیده ام  
 از حسرت می لبش انگشت می گزم  
 اینم گزک شدست اگر می گزیده ام  
 منستم چنان که نیستم از خوشتن خبر  
 تاجرعه ای زیاده عشقش چشیده ام  
 سیفی به کوی دوست رسید و زهوش رفت  
 ساقی دگر شراب مده چون رسیده ام

[۸۲]

## غزل ساربان

تامست خویش خواندست دلدار ساربانم  
 از شوق او شتر وار زنجیر می درانم  
 سودم رخ نیازی برهای ناقه او  
 گر سود و مایه این است غم نیست از زیانم  
 تاجنبش زبانم همچون درای دارد  
 دنبال اشتر او چون زنگ در فغانم  
 لیلی وش مرا هست هر سوهزار مجنون  
 من هم خرابم اما گفتن نمی توانم  
 سیفی اگرچه دارد صد بار دل زجانان  
 اینها کرای گفتن کی می کند بجانم

[۸۳]

## غزل پیاده رو

سرو پیاده رو به زهت رو نهاده ایم  
 بر ما ترخمی که فقیر پیاده ایم  
 بستیم بر میان کمر بندگی تو  
 ای سرو هر کجا که روی ایستاده ایم  
 در وقت دستبوس تو از اضطراب ما  
 معلوم می شود که دل از دست داده ایم  
 تو بر میان به کشتن مابسته تیغ ناز  
 دست نیاز ، مابه دعایت گشاده ایم  
 سیفی نخیزد از سر راه بُتان به طعن  
 مارابه این خوشست و درین ره قتاده ایم

[۸۴]

## غزل پیک

خدنگ غمزه پیکری رسیده بر جانم  
 بین که کشته تیرو هلاک پیکانم  
 چو زنگ تادل خود بر میان خود بستم  
 ز چاکهای دل آید به گوش افغانم  
 چو هست میل به صحرا دوی غزال مرا  
 نهاده رو من سرگشته در بیابانم  
 تومی روی وزهی جان من ، همی گویم  
 که چشم بد نرسد خوب می روی جانم  
 نشسته بر سر راهت چو سیفی ام شب و روز  
 که غیر ازین به وصالت رهی نمی دانم



## غزلِ جلاودار

ازین چه به که دلِ خودبه آن نگار دهم  
 عنانِ خود به نگارِ جلاودار دهم  
 به هر رهی که نشانی ببینم از قدمش  
 هزار بوسه بر آن خاکِ رهگذار دهم  
 چو زود می رُود آن سرو و دیرمی آید  
 عجب نباشد اگر جان در انتظار دهم  
 قرار نیست زمانی دل مرا بی او  
 چگونه صبر و سکون را به دل قرار دهم  
 ز تیغِ یار چو سیفی دمی رَسَم به مُراد  
 که بوسه بر لبِ شمشیرِ آبدار دهم

## غزلِ قهارباز

که قهاربه آن مه ، چو رُو بُرو باشیم  
 جز این مراد ندارم که دو به دو باشیم  
 خوش آن شبی که به آن مه بُوَجل زنیم به خشت  
 گهی به بازی و گاهی به گفت و گو باشیم  
 زدی برای من ای جام بوسه بر لبِ یار  
 تو چند در فرح و ما در آرزو باشیم  
 به زلفِ یارنِ بازیم کج به ستّاری  
 ز اضطرابِ گر آشفته همچو موباشیم  
 زسیم اشک و زرِ چهره شو غنی سیفی  
 به پیشِ سیمبران تابه گفت و گو باشیم

[۸۷]

## غزلِ شماع

سوخت دل از غمِ شماع و به جان می پوشیم  
 همچو شمعی که با روغنِ خود می جوشیم  
 پیه از چشم و زجان رشته دهمت بی شمع  
 تابدانی که درین کار به جان می کوشیم  
 همچو شمعی که در قالبِ ما جانی نیست  
 یکسر افتاده بر آن پیشِ دکان بیهوشیم  
 بی تو خوردیم بسی خون و نشد روزی ما  
 که شبی هم به تو ای شمع بُتان می نوشیم  
 سوخت سیفی ز تو ای شمع و نیامد به زبان  
 همچو پروانه بلی سوخته ای خاموشیم

[۸۸]

## غزلِ کاشی تراش

ز سوزِ عشق چو درهای داش می آیم  
 به طاقِ ابروی کاشی تراش می آیم  
 برای آن که بسایم زخم به کاشی او  
 به فرشِ مدرسه صاحبِ فراش می آیم  
 که دیده است چنین سرو نازِ سنگین دل؟  
 که می کشد سر اگر خاکِ پاش می آیم  
 اگر به حلقهٔ عشاق افکند سنگی  
 به ذوقِ همچو سگان در تلاش می آیم  
 شود شکافته سنگ از خروشِ ماسینی  
 که خار را زلفغان دلخراش می آیم

[۸۹]

## غزل کرباس فروش

تا عاشقِ رویِ مه کرباسِ فروشم  
 شد چاک مرا پیرهنِ صبر ، چه پوشم؟  
 هر گه که نشستم بی سودا به دکانش  
 بوی خوش پیراهن او بُرد زهوشم  
 دریافت چو بارشسته وصلش رگِ جانم  
 زان وقت جدانیست چو کرباسِ خروشم  
 تا خلق ندانند که دارم به تو بازار  
 برپیشِ دکان آمده کرباس به دوشم  
 سیفی به دعا می طلبد روی نکویش  
 از دستِ دعاگو چه برآید که نکوشم

[۹۰]

## غزل انگشت فروش

من سوخته دلبر انگشتِ فروشم  
 آن آتش پنهان دگر از خلق چه پوشم  
 تادستِ خود آن پنجه خورشید سیه کرد  
 پیوسته سیاهست ز دندان سر و دوشم  
 سودای توأم روی سیه کرد چو انگشت  
 لطفی بکن ای ماه و به شهری مفروشم  
 این اشکِ روانِ من و فریاد از آنست  
 کز آتشِ سودای تو در جوش و خروشم  
 گرنیستم آشفته آنان شمع چو سیفی  
 در سوختنِ خویش چو پروانه چه کوشم

[۹۱]

## غزل کحال

دلبر کحال می داند دوی چشم من  
می کند خاک ره خود ، توتیای چشم من  
بهتر از خاک ره خوبان نیابد جوهری  
هر که خواهد ساخت دارو از برای چشم من  
جابه چشم کرد و روشن ساخت چشم تیره را  
مردمیهامی کند آن مه بجای چشم من  
تاچرا جز خاک پایت ساختم داروی چشم  
چشم من گر سوزد از دارو ، سزای چشم من  
چشم سیفی را دعا جز خاک پای یار نیست  
عاقبت خواهد گرفت اورا دعای چشم من

[۹۲]

## غزل نقش گوی

نگار نقش گو آمد به دیر و شدبلائی من  
اگر میخانه و نقش و نگار این است وای من  
به صوت و نقش می خواند به بزم می حریفان را  
عمل خوب است بر قول بت شیرین ادای من  
بگویم نقش ، هرجا بینمش تادرمیان گاهی  
توانم گفتنش عمر کسی و بی وفای من  
میاموز ای مصنف غیر بگرنگی نگارم را  
ندارد چون دورنگی هیچ نقشی دلریای من  
چو بلبل بی گل روی توماندست از نوا سیفی  
ولی هرگز نمی گویی که: چونی بی نوای من ؟

## غزل تیرگر

زهجر تیرگر خواهد جدا افتاد جان از من  
 که گز گرمی جهد پیوسته آن ابرو کمان از من  
 به سویم چون کمان از گوشه ها زین پیش می آمد  
 چرا چون تیر یکسر می گریزد این زمان از من  
 چو تیرم آره برفرق سرو برمه به با دارد  
 عجب نبود اگر پیوار برخیزد فغان از من  
 پس از مُردن ، من خاکی آزو این آرزو دارم  
 که بردنبال تیر خود نشاند استخوان از من  
 چو سیفی میرم از هجر و نیایم بردگان او  
 مباد آزرده گردد طبع آن نازک جوان از من

## غزل زرگر

بُب زرگر که افکنندست طرح دلبری بامن  
 دَمادم می کند از ناز ، جنگ زرگری با من  
 مسخر ساخته دیو و پری را خاتم لعش  
 سلیمانی کنم گریاشد آن انگشتی بامن  
 گر آن دُریتیم از پاره سنگی سازدم خوشدل  
 از آن بهتر که بخشد لعل و گوهر ، جوهری بامن  
 کسی کودید رخسار پری ، دیوانه می گردد  
 مرا دیوانه کرد و روی نمود آن پری بامن  
 کجا سیفی به وصل اورسد ، کاش این قدر بودی  
 که بودی تیغ او را التفات سرسری با من

[۹۵]

## غزلِ صَرَف

بِتِ صَرَفِ ، صَرَفِ زَرِ خُودبَاشِ جانِ من  
 مدهِ خَاکِ دَرِ خُودِ جُزبهِ چشَمِ خُونفشانِ من  
 مرا دَرِ عَشقِ خُودِ گَرچونِ زَرِ خَالصِ نَمیِ دانِی  
 محکِ سَنگِ جَفایتِ بسِ برایِ امْتحانِ من  
 لبِ و دَندانِ اوبَرِ لَعَلِ و گوهرِ خُردهِ میِ گیرد  
 کجا باشدِ به لَظفِ طَبَعِ شوخِ خُردهِ دانِ من  
 زدستشِ چونِ ترازوِ میِ زَنمِ سَربرِ زمینِ اَمّا  
 نیاردِ سَرِ فَرَوِ ، سَنگینِ دَلِ نامَهْرِبانِ من  
 اگرِ بَررویِ گُردِ آلُودِ سِیفیِ میِ نَهیِ پارا  
 چه گویمِ سَنگِ بَرزَرِ میِ زَنیِ سَرِوِ روانِ من

[۹۶]

## غزلِ میخچه گر

به هر کَفشیِ که میخِیِ زدِ مِهِ نامَهْرِبانِ من  
 زحسرتِ نالهِ و فریادِ میِ خیزدِ زجانِ من  
 نشانِ نَعَلِ و میخِ کَفشِ را برآستانِ او  
 هلالِ عیدِ دانِ واخترانِ آسمانِ \* من  
 چون نَعَلِ یارِ شَکْلِ استخوانِ بهلویمِ دارد  
 نمیِ خواهمِ جدا گرددِ ز بهلوِ استخوانِ من  
 مرا چون سینهِ صندوقِ دکانِ شدِ بهرِ سودایش  
 خوشبختِ این نعلها بر رویِ صندوقِ دکانِ من  
 قدِ سِیفیِ زخَمِ بانَعَلِ کَفشِ او برابرِ شد  
 حَدِيثَ طَابَقَ النَّعْلُستِ بِالنَّعَلِ این بیانِ من

[۹۷]

## غزل ابریشم فروش

نواز ای مطرب ، وگو وصف ابریشم فروش من  
 که خوش می آید آن آواز ابریشم به گوش من  
 زاشکِ قرمزی ابریشم آلیست مژگانم  
 زسی تا چهره گلگون کرد سرو سبز پوش من  
 به هر رنگی کزان گلچهره در سودا سخن پرسم  
 برآید رنگ رنگ از شرم رعنائی خموش من  
 من سودا زده هرگه نشینم بردکان او  
 گریبان گیردش ابریشم ، وچسبد به دوش من  
 چو سیفی هرگه از آواز ابریشم کشم ناله  
 همه عشاق می آیند درجوش از خروش من

[۹۸]

## غزل زعفران فروش

گر زعفران فروش شود مهربان من  
 گیرد رواج چهره چون زعفران من  
 تا روزکی شود که خرم زعفران ازو  
 دوشینه می تبید دل ناتوان من  
 شد از سرشک حاصل من روی زرد و بس  
 جز زعفران نرسد ز آب روان من  
 بررنگ زعفرانی من خنده کردن است  
 خاصیت شکر لب شیرین دهان من  
 هر کاغذی که پیچدش آن مه به زعفران  
 باشد دعای سیفی و تعویذ جان من

## غزلِ نفیرچی

ماهِ نفیرچی مکن این جور میر من  
 تا نگذرد ز جور تو از مه نفیر من  
 ای ماه تا مقام گرفتیم به گوی تو  
 هر شب رسد به اوج ثریا صفیر من  
 افغان کنم چونای و کشم ناله چون نفیر  
 شبها که یاد او گذرد در ضمیر من  
 از بافتاده ام من سر گشته دور از تو  
 صوت نفیر گرنشدهی دستگیر من  
 سیفی به دست لشکر عشقت اسیر شد  
 ای شاهِ حُسن پُرس که: چونی اسیر من

## غزلِ شربت دار

شربتی دارد لبش بهر دل بیمار من  
 مردم و رحمی ندارد ماهِ شربت دار من  
 قوتِ جان است و قوتِ دل ، لبِ نوشین او  
 وه چه شیرین است دلدارِ شکر گفتار من  
 حاجتِ قند و نباتی نیست شربت می شود  
 گر رساند آب بر لب ، شوخِ شیرین کار من  
 با زبانِ حال شربتخانه می گوید به او  
 ای پُر از قند و شکر از تو درو دیوار من  
 تا چو سیفی وصفِ خوبانِ شکر لب می کنم  
 هر که خواهد لذتی ، می خواند از اشعار من



[۱۰۱]

## غزلِ دهقان

دلبرِ دهقان که عشقِ اوست کاروبارِ من  
 تُخم مهرش کاشتم دردل ، از آن شد یارِ من  
 آب بگشایم دمی صد بار جویِ دیده را  
 تا مگر آن سرو آید بر لبِ جو بارمن  
 گر بگویم بی رخ و زلفِ وقیدِ دلجوی او  
 یک شبِ روز آب راند دیده بیدار من  
 تامرا از دانه های خال دور انداختی  
 ساختی ای خرمن گل همچو گه رخسار من  
 تا چو سیفی در زمینِ دل نشاندم تخمِ مهر  
 در بیابانِ بلا شد خاک پاشی کارِ من

[۱۰۲]

## غزلِ موی تاب

زهجرِ موی تابِ خودسپه شد روزگارِ من  
 از آنست این که بَسْتر می رود هر روز کارِ من  
 مرا بگذاشته بر موی چوبی ، می زند زان رو  
 به فریادست آزو هر موی بر چشمِ فگار من  
 به کوش می زنم صد چرخ و بنیادی ندارد این  
 ندانم چند خواهد بود چشمِ بی مدار من  
 رسن تا از دکانِ او بیارند از بی قَلم  
 به پای دار ، از آنست انتظارِ دارِ دارِ من  
 چو سیفی کرده ام موی سفید خوش جا رویش  
 ولی هرگز نگفت آن مه که: چونی خاکسارِ من؟

[۱۰۳]

## غزل درویشانه

جامه جان زان نمد بوشم قبا خواهد شدن  
 این دل صد باره در عشقش فنا خواهد شدن  
 شد ز خویشان شاه من بیگانه ، وین درویش راست  
 شادمانیها که بامن آشنا خواهد شدن  
 هست چون برسنت بیر طریقت در سلوک  
 در جوانی خواجه من پارسا خواهد شدن  
 از برای قتل عشاق احتیاج جنگ نیست  
 زان که مقصود تو حاصل از صفا خواهد شدن  
 این چنین کان شاه خوبان را به درویشست عشق  
 سیفی مکین به عشق او گدا خواهد شدن

[۱۰۴]

## غزل دروازه بان

تامرا راند از در خود دلبر دروازه بان  
 گشته ام آواره شهری من بی خان ومان  
 گریه دعوی عشقبازان را نکردی تیر دوز  
 بر در دروازه کی آویختی تیر و کمان  
 گر زمن دروازه بانسی جوید و نگذارم  
 در نظر آرم زسیم اشک پلهای روان  
 گه شوم بنهان به خندق ، گه به دیوار حصار  
 چون رقیبش مردک زشتی است می ترسم از آن  
 گفتمش دزدیده ای دل را ، و خون کردی جگر  
 گفتم: سیفی خاک ریزم گریه من داری گمان

[۱۰۵]

## غزل دربان

ندیدم روی نیکویی ز دربان  
 که می گویند: خیری نیست دربان  
 مرا از زخم چوب اوست دائم  
 سر مجروح و دستار پریشان  
 اگر اُفتم زها از دست چوبش  
 بسوی او روم اُفتان و خیزان  
 نمی گردانم از شمشیرها روی  
 مرا از چین ابرو بر مترسان  
 خیال چشم شوخت آشکارا  
 دل سیفی برد از توجه پنهان

[۱۰۶]

## غزل ترکش دوز

ماه ترکش دوز ، قربان شد دل زارم ازو  
 سینه همچون ترکش قیمه است افگارم ازو  
 بخیه های روشن اشکم بروی کار چیست  
 چون گره گر کم نشد سر رشته کارم ازو  
 گردرفش و سوزنم برچاک دل زد باک نیست  
 موجب پیوند آمد زخم بسیارم ازو  
 چون به ترکش ابر دوزد ، گریه می آید مرا  
 باره ای ابر است گویی چشم خونبارم ازو  
 همچو سیفی بر رخس هرگه که می دوزم نظر  
 خوش نمی آید که دیگر چشم بردارم ازو

[۱۰۷]

## غزلِ قورچی

دلدارِ قورچی که دلم شد نشان او  
 قربان شدم ز حسرتِ تیر و کمان او  
 گر کارِ من ز ترکش و تیرش بجان رسد  
 ترکش نمی کنم من بیدلِ بجان او  
 برخویشتن چو مارهمی پیچم از حسد  
 تا خویش را بیست کمر برمیان او  
 شادم ازین آلم که چرا کوفت می رسد  
 بر وی زبندِ ترکش و بارِ گران او  
 سیفی توگوشه گیر شدی لیک چون کمان  
 خوش می کشند سوی خودت ابروان او

[۱۰۸]

## غزلِ سوزنگر

ماه سوزنگر که دردل می خلد مژگان او  
 آن که دل می خوانمش من ، هست سوزن دان او  
 آن بُت مسند نشین هر گه که خیزد از دکان  
 همچو سوزن خیزم و آویخت در دامان او  
 باغمش سر راست گشتم همچو سوزن عاقبت  
 چون بسی بهلوتهی می کردم از سوهان او  
 در دلِ پولادِ او آهم نیاید کارِ گر  
 نیست این خایسک را تأثیر در سندان او  
 چشمِ سیفی بسته بود از درد ، تاروی تودید  
 باز شد چون چشمِ سوزن از فرح چشمان او

[۱۷۰۹]

## غزل شوری

آن مه شوری که شهری شد پر از غوغای او  
 هر زمان در شور می آرد مرا سودای او  
 تابه چشمش لاف زد بادام زان مژگان تیز  
 بکسر سوزن درستی نیست بر اعضای او  
 پسته را در شور از آن دلتنگ می بینم که نیست  
 هیچ کس را با وجود آن دهان پروای او  
 تخم مهر دوستان است و سبند چشم بد  
 دانه های خال مشکین بر رخ زیبای او  
 سیفی سودا زده رسوای هر بازار شد  
 تابه خوبی یافت شهرت ماه شهر آرای او

[۱۷۱۰]

## غزل چنگی

بس دلکش است طره چنگی و چنگ او  
 مشکل که جان برم من مسکین ز چنگ او  
 آهنگ تیز می شودم سوی آن مقام  
 یکدم به هر مقام که بینم درنگ او  
 می خواهم التماس کنم زو نوازشی  
 اما کجاست زهره ام از بیم چنگ او  
 گوید رقیب گشتن عشاق ، ننگ ماست  
 خواهیم گشت پیش تو خود را زنگ او  
 آن مه برآمد از در میخانه مست رنگ  
 سیفی ! گذار زهد ، برآ خوش به رنگ او

[۱۱۱]

## غزلِ خشتِ مال

کُومِه خشتِ مال! خانه تو  
 تا شومِ خاکِ آستانه تو  
 گرچه دائم میانِ آب و گلی  
 در صفا چون دُرّ یگانه تو  
 الف سینه از کلمِ بیدا  
 شد زخشت و خطِ میانه تو  
 ساز قبرم که زشت بُو، که نکو  
 بر سرِ خاکِ مانشانه تو  
 همه عشق است و عاشقی سیفی  
 این غزلهای کاسبانه تو

[۱۱۲]

## غزلِ سازنده

تابه کی بادگران سازد و سوزد بنده  
 هست فریادِ من از دستِ مه سازنده  
 تارِ طنبورِ خود از رشته جانم سازد  
 تابه مضرابِ جفا سازدش از هم کنده  
 چون مرا طاقتِ آن نیست که سوش بینم  
 پیش او گوشِ برآوازم و سرافکننده  
 من که از نغمه او می روم حال بحال  
 گاه بر حالِ خودم گریه بود، گه خنده  
 گرچه جان و دلِ خود کرد نشارش سیفی  
 هست از خدمتِ آن سرو روان شرمنده

[۱۱۳]

## غزل حلقه بگوش

ای ز ابروی تو پشتِ خمِ گردون حلقه  
 وز غمِ حقه گوش تو قدم چون حلقه  
 رویت از حلقه زر، حسنِ دگر یافت بلی  
 حسن و رخسارِ بٹان را کند افزون حلقه  
 شادمانم که به بگوشت غم من خواهد گفت  
 زان که در گوش تو کردست سر اکنون حلقه  
 خاتمِ لعلِ تو تا در نظرم آمده است  
 چشمِ خونبارِ مرا هست پر از خون حلقه  
 دردزونِ حرمت نیست چو ره سیفی را  
 می زند همچو سگان بر در بیرون، حلقه

[۱۱۴]

## غزل سگبان

بس که از دلبرِ سگبان شده ام دلخسته  
 می روم در پی او چون سگ گردن بسته  
 در گلو بندِ طنابی ام و درکش به رکاب  
 تاسرم بر کف پای تو بود پیوسته  
 می روم تیز تر از تازی آن شاهسوار  
 تامرا گفت: بیا در پی من آهسته  
 تامقید به خودم ساخته ای همچو سگان  
 شده ام از غمِ قیدِ دگران وارسته  
 سیفی از دشتِ سخن صید معانی چون کرد  
 گفت در وصفِ غزالان غزلی بر بسته

[۱۱۵]

## غزلِ پسر دیوانه

یارِ دیوانه و ش و چشمِ سیه مستانه  
 دارد آشفته مرا این پسرِ دیوانه  
 من بیدل شدم افسانه ، زمجنون صفتی  
 همچو مجنون که ز لیلی شده بود افسانه  
 آشنا تابه غم او شده ام می بینم  
 که تمام از خرد و عقل شدم بیگانه  
 آن پری و ش دل ویران مرا منزل ساخت  
 منزلِ مردمِ دیوانه بود ویرانه  
 از جنون بود که درخانه اوشد سیفی  
 نیست از عقل به دیوانه شدن همخانه

[۱۱۶]

## غزلِ تهمت قتل

می رود جان و دل از دیدن آن روی چو ماه  
 گر کسی کشته شود ، ماه مرانیست گناه  
 نیست ای مدعیان شیوه او خون کردن  
 کشتنی باشم اگر خون کند آن چشم سیاه  
 گرمقید بود آن شوخ به زندان چه عجب  
 قصه یوسفِ مصرست و گرفتاری چاه  
 دست ان کو که کشم دیده هر کج نظری  
 که کند در رُخ آن سرو روان ، راست نگاه  
 ای خوش آندم که شود کشته براهش سیفی  
 گوید اورا چه گنه بود مرا این در راه



[۱۱۷]

## غزل شیخ زاده

جدا ز شمع رُخ شیخ زاده ای چون ماه  
 به کُنج خلوت تاریکم و به روز سیاه  
 به ذکرِ اوست صفای ضمیر تیره دلان  
 چه مظهرست بیین لا اله الا الله  
 میان ذکر چه سودم ز حالها چون او  
 نمی کند طرف من بهیچ حال نگاه  
 به غیر مهر تو ای ماه در ضمیرم نیست  
 تونیز واقفی وهست ازین خدا آگاه  
 چو دید سیفی حیران به ره ، چه ذقنش  
 به خنده گفت که : این است راه و اینک چاه

[۱۱۸]

## غزل چوگان باز

شاه من گربودت میل به چوگان بازی  
 گوی چوگان \* تو سازم سر خود ، بی بازی  
 پیش اسب تو دوان است سرم همچون گوی  
 اسب خود سوی دگر کوی چرا می تازی؟  
 وقت چوگان زدن گوی چه حال است ترا  
 که به حال من سر گشته نمی پردازی  
 گوی چوگان تو کردم سر ، و فریادم از آنست  
 که کسی با تو چرا گوی زند انبازی  
 سر سیفی است که نزدیک تو گویی شده است  
 از خود ای سرو روان دور چه می اندازی؟

[۱۱۹]

## غزلِ روزه داشتن

به قید روزه چرا ماه من گرفتاری  
 چو می بری دل و دین ، روزه را چه می داری  
 ترا چه تابِ ریاضت ، مه من آن بهتر  
 که روزه را بگشایی ، نماز بگذاری  
 نه مستحب که فریضه است روزه خوردن تو  
 چنین که جان من از ضعفِ روزه بیماری  
 زدستِ روزه کند عمر من شماره روز  
 دلا تو روزِ چنین راز عمر نشماری  
 وصال عید بعیدست سیفی آن خوشتر  
 که ماهِ عارضِ او دیده ، عید انگاری

[۱۲۰]

## غزلِ درزی

دلبرِ درزی که شد دیوانه رویش بری  
 دوختند از بهر او گویا قبای دلبری  
 بهر او گیرم که سازد سوزن زر آفتاب  
 رشته او کی تواند تافت ماه خاوری  
 رشته جانت به وصلِ سوزنِ مژگان او  
 کی رسد تا در غمش از هفت سوزن نگذری  
 دل که چون انگشتبانه هیچ جایی زخم نیست  
 دارد از مژگانِ تیزش زخم سوزن برسری  
 جامه صبرت که شد سیفی قبا از دست او  
 چون نخواهد دوختن تا کی گریبان میدری

[۱۲۱]

## غزل امین

ای ماه که فرح بخش دل و جان حزینی  
 نقد دل و جان با تو سپردم \* که امینی  
 برخاست زجان هر که زمانی به تو بنشست  
 جان می دهم از شوق که بامن بنشیننی  
 خورشید برافلاک اگر شد شه انجم  
 در حُسن ، تو هم پادشه روی زمینی  
 روز و شبم ازتست دل و دیده منور  
 زان روی که خورشید رخ و ماه جبینی  
 سیفی چو نظر کرد به رخساره آن ماه  
 گفتا که چه گویم هله این بارببیننی

[۱۲۲]

## غزل خواننده

ای ماه که خواننده صاحب نظرانی  
 ماگوش برآواز تو داریم که خواننی  
 گفتی که زآواز خوشم کس نبرد جان  
 معلوم شد ای جان که مرا می شنواننی  
 باصوت خوش و صورت خوب تو کسی نیست  
 ای یوسف گلچهره که داود زمانی  
 ای شمع شکرلب که فریبنده خلقی  
 یارب که چه شیرین سخن و چرب زبانی  
 سیفی چو به گوش تو رسد صوت خوش او  
 فریاد زنی ، آه کشی ، جامه درانی

[۱۲۳]

## غزل بلبانی

شوخی بلبانی که به شیرینی جانی  
 کان شکر و قندی به ملاحظت بلبانی  
 آزرده شود جان من بیدل ازین غم  
 هر گه بلبان رابه لب \* خود برسانی  
 مشتاق منم چیست فغانهای تو ای نی  
 امروز که لب بر لب آن غنچه دهانی  
 آن نیز دمی بود که پنهان زرقیبان  
 نی بامن ازو گفت سخنهای زبانی  
 سیفی مکن انکار غم عشق نکویان  
 شاید که درین کار بود خیر ، چه دانی

[۱۲۴]

## غزل سرکایی

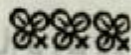
گر گویم از تونیست شکیبایی کسی  
 ابرو ترش مکن مه سرکایی کسی  
 گفتم که چاره من رسوا نمی کنی  
 گفتا مرا چه کار به رسوایی کسی  
 داندبیه یک نظر که ازو دردم چه است  
 می بوده یارب این همه دانایی کسی  
 تنهانه من به محنت هجر تو ام اسیر  
 ای بی خبر ز محنت تنهایی کسی  
 هر جا که دید سیفی آشفته حال را  
 عشق است گفت عاشق هر جایی کسی

## در بیان خاتمت کتاب

این نسخه که طالبند خاص و عامش  
فرخنده چو آغاز بود انجامش  
لفظش همه صنعت است و معنیش بدیع  
زان گشت صنایع البدایع نامش

\*\*\*

تمام شد کتاب صنایع البدایع مولانا سیفی بخاری در تاریخ یوم الخميس سته  
ایام فی شهر ربیع الاول سنة اربع و عشرين و تسعمائة -



### اختلاف متن

- غزل ۲۷ \* نسخه: جمال + من  
غزل ۳۳ \* نسخه: برخی بوده و به "بر خومه من" تصحیح شده است -  
غزل ۵۱ \* نسخه: آمد + یار  
غزل ۹۶ \* نسخه: اختران و آسمان  
غزل ۱۱۸ \* نسخه: گوی و چوگان -  
غزل ۱۲۴ \* متن: باتو بگوم - در حاشیه با همان خط تصحیح شده و "باتو  
سرودم" آمده است -  
\* ضبط آندراج: به لبث برسانی -

مذکور در نسخه خطی کتاب بحث در مرکزی دانشگاه تهران که اساس کار آقای مایل هروی بوده است،  
در ردیف "ت" غزلیات ردیفهای "ه" و "ی" نیز آمده است و مصحح محترم در دستنویس خود  
که برای چاپ در دانش فرستاده اند، همان ترتیب اصلی را حفظ کرده اند. اما در هنگام چاپ  
"دانش" شایسته دیده است که غزلیات ردیفهای "ه" و "ی" را در جای خود بیاورد. دانش

## توضیحات

## غزل ۲

بیت ۲ - دندان بر جگر نهادن: کنایه از تاب و تحمل کردن است -  
 بیت ۵ - دندان طمع از (-) کندن: کنایه از انصراف داشتن و قطع نظر کردن است -

## غزل ۴

بیت ۱ - زورگر: پهلوان را گویند - آندراج همین بیت سیفی را شاهد آورده است -

## غزل ۶

بیت ۱ - سالوفروش: دستارفروش - همین بیت در آندراج برای کلمه مزبور شاهد آورده شده است -

بیت ۱ - دستار بر زمین زدن: کنایه از عجز و داد خواهی است - صائب گوید:

تا گشودیم نظر ، رزق فنا گردیدیم

چون شکوفه به زمین پیش که دستار زنیم

## غزل ۷

عنوان - نرّاد : نردباز ، بازی گرند - و نرد بازی است نزدیک به شطرنج که واضع آن را اردشیر بابک دانسته اند و به صورت نرده شیر نیز می خوانند -

بیت ۲ - طاس : کلمه فارسی است و در اصل تاس بوده است - با آن که طاس

بازی از بازیهای معمول بوده است در اینجا از مصطلحات بازی

نرد است -

بیت ۲ - کعبتین : دو قرعه است که در بازی نرد به کار می رود ، و آن دو مهره

ایست کوچک از استخوان مربع شش پهلو ، که بر پهلو هر یک از

آنها از عدد یک تا شش نقش می کنند و ارقام چهارتاشش آن مطلوب

بازنده نرداست - همین مفهوم را از لفظ

بیت ۲ - باز: باخت - باز: زنده نرداست - زنده نرداست: زنده نرداست - زنده نرداست

بیت ۳ - دوچار: ایهام دارد: ۱ - دو + چار - ۲ - دو چار: گرفتار

بیت ۳ - بدقهار: آن که قهار بازی کند به ناراستی - بدقهار: آن که قهار بازی کند به ناراستی

بیت ۴ - لت کردن: صدمه زدن، کتک زدن - یک جانب میدان درآینده به

بیت ۸ غزل

بیت ۱ - دورخ: ایهام دارد به رخ: دانه شطرنج، ورخ: رخساره - دورخ: ایهام دارد به رخ: دانه شطرنج، ورخ: رخساره

بیت ۱ - شاه: ایهام دارد به شاه: دانه شطرنج، و شاه: سلطان - شاه: ایهام دارد به شاه: دانه شطرنج، و شاه: سلطان

بیت ۳ - پیاده: ایهام دارد به پیاده (سرباز) دانه شطرنج، و پیاده: کنایه از

عاشق - پیاده: ایهام دارد به پیاده (سرباز) دانه شطرنج، و پیاده: کنایه از

بیت ۴ - فیلمات: حالتی است در بازی شطرنج که از طرف حریف با حرکت

فیلمات: حالتی است در بازی شطرنج که از طرف حریف با حرکت

بیت ۴ - فرزین: مهره شطرنج است به منزله وزیر - فرزین: مهره شطرنج است به منزله وزیر

بیت ۹ غزل

بیت ۲ - جامه وار: جامه + وار، پسوند مقدار، یعنی بقدر یک جامه - جامه وار: جامه + وار، پسوند مقدار، یعنی بقدر یک جامه

بیت ۴ - ماکو: از ابزار بافندگی است که جولاهگان توسط آن جامه بافند - ماکو: از ابزار بافندگی است که جولاهگان توسط آن جامه بافند

بیت ۵ - نورد: در اینجا مراد از چوبی است مدور و طولانی که بافندگان پارچه

بافتن را بر آن پیچند - نورد: در اینجا مراد از چوبی است مدور و طولانی که بافندگان پارچه

بیت ۵ - پای افشار: گویا چوبی است مانند نعلین که بافندگان در هنگام

بافتن پای بر آن گذارند و بردارند - پای افشار: گویا چوبی است مانند نعلین که بافندگان در هنگام

بیت ۱۰ غزل

بیت ۱ - فوطه فروش: فوطه یعنی کمر بند، جامه نادوخته، ننگ حمام، دستار

فوطه فروش: فوطه یعنی کمر بند، جامه نادوخته، ننگ حمام، دستار

بیت ۳ - مفت: رایگان - مفت: رایگان

بیت ۳ - مفت: رایگان - مفت: رایگان

## غزل ۱۱

بیت ۴ - تلقین : در لغت به معنای فهماندن و سخن فرازبان کسی دادن است  
و در اینجا مراد تلقین ذکر است از سوی مرشد و شیخ به مرید در  
هنگام مرگ -

## غزل ۱۲

بیت ۱ - حلوگر : قناد و شیرینی پز را گویند - آندراج همین بیت سیفی را  
برای این کلمه شاهد آورده است -

بیت ۱ - شکرریز: در اینجا کنایه از گفتن سخن شیرین است -

## غزل ۱۳

بیت ۱ - فقاعی: بوزه فروش است یا آن که برف دوشاب فروشد - آندراج این  
شاهد را از سیفی آورده است:

آن فقاعی که به از جان جهان است مرا

برف دو شاب ازو راحت جانست مرا

## غزل ۱۴

بیت ۳ - بُتک : مطرقه ، چکش -

## غزل ۱۶

بیت ۱ - شین : عیب و زشتی ، مقابله زین - در اینجا ، و نیز در بیت پنجم  
همین غزل ، شین به معنی غلغله و هنگامه آمده است -

بیت ۲ - قمرین = مراد آفتاب و ماهتاب است -

## غزل ۱۷

بیت ۳ - پروانه نوشتن : در اینجا حکم و فرمان نوشتن مراد است -

بیت ۵ - کم از خاک شدن : کنایه از بی مقدار و بی اهمیت شدن -

بیت ۵ - خاک شدن : ایضاً به معنای مذکور است ولی در عرف مردم هرات به

معنای نیست و نابود شدن رواج دارد و گویا در مصراع



دوم همین مفهوم مراد است -

### غزل ۱۸

بیت ۳ : قبق : قبق کلمه ترکی است که قباق هم گویند به معنی چوبی عظیم و بلند که در میان میدانها نصب کنند و برفراز آن حلقه ای از طلا یا نقره وضع نمایند و سواران از یک جانب میدان دوانیده به پای قبق که رسند تیر در کمان نهاده و حواله آن حلقه فرمایند هر کس که آن حلقه را به تیرزند ، حلقه از او باشد - آندراج ذیل قبق همین بیت سیفی را شاهد آورده است -

بیت ۵ - سرکشیدن : سرکشی کردن اجتناب کردن از امری ، نافرمانی کردن -

### غزل ۲۰

بیت ۱ - میر آخر : داروغه اصطبل -

بیت ۳ - گو : گود ، گودال ، مغاک -

بیت ۵ - به گرد (-) رسیدن : برابری کردن و پهلو زدن با (-) -

بیت ۵ - پُر بدو : پُر صفت بدو است و بدو از دویدن گرفته شده و به معنی جلد و چابک و چالاک است -

### غزل ۲۱

بیت ۲ - تیم : کاروانسرای بزرگ را گویند و تیمچه کاروانسرای کوچک را خوانند - لفظ دوم تاکنون در گونه فارسی هرویان رواج دارد -

### غزل ۲۲

بیت ۳ - پنج وقت : مراد اوقات نمازهای پنجگانه شبانه روزی است -

### غزل ۲۳

بیت ۱ - رنگین فروش : رنگ فروش ، در برهان قاطع کنایه از رنگ رزی و ابریشم فروش آمده است ولی ظاهراً در اینجا مراد کسی است که رنگ می فروشد -

## غزل ۲۴

- بیت ۱ - باریست : اجازه ورود نیست -  
 بیت ۱ - این مقدار نیست : یعنی بسیار نیست اندازه آن زیاد نیست -  
 بیت ۳ - خاک : مزار ، بقعه -  
 بیت ۳ - درکار نیست : به کار نمی آید ، مورد نیاز نیست -

## غزل ۲۵

- بیت ۱ - سوهانگر : سوهان ساز -  
 بیت ۱ - سوهانگیر : کنایه از نرم و ملایم - آندراج همین بیت سیفی را برای  
 دو کلمه مزبور شاهد آورده است -

## غزل ۲۶

- بیت ۱ - علّاف : گاه فروش ، هیزم فروش -  
 غزل ۲۷

- بیت ۵ - کی برد : کی برود -  
 غزل ۲۸

- بیت ۱ - مغز استخوان سوختن : کنایه از حرمان ورنج و تعب فراوان است -

## غزل ۲۹

- بیت ۱ - نقاره چی : نوبت نواز ، نقاره زن -

## غزل ۳۰

- بیت ۱ - والاباف - والا به معنی حریر نازک بسیار لطیف است ، والاباف :  
 بافنده حریر و ابریشم -

- بیت ۴ - های افشار : رجوع شود به یادداشت غزل ۹ ، بیت ۵ -

- بیت ۵ - غرواج : غرواش ، غرواش و غرواشه ، دست افزاری است به مانند  
 جاروب که جولاهان توسط آن بر روی جامه آب می پاشند -

## غزل ۳۱

بیت ۱ - بره دوز: بره یا ابره ، رویه جامه و رویه قبا را گویند -

## غزل ۳۲

بیت ۱ - خزانه چی : خزانه دار ، آن که تحفظ و امور مربوط به خزانه با اوست -

## غزل ۳۳

بیت ۴ - چهره پر خومه من : خو ، خوی بافتح اول و واو معدوله ، عرق را

گویند و چهره پر عرق کنایه از سیاهی شرم آگین است -

## غزل ۳۴

بیت ۱ - ابدال : به فتح اول جمع بدل است به معنی شریف و کریم ، و در

اصطلاح صوفیه طبقه ای از طبقات اولیاء الله را گویند که عالم

به وجود ایشان قائم است و هفتاد تنان نیز نامیده می شوند -

## غزل ۳۶

بیت ۴ - مگس باد کردن : مگس را راندن و دور کردن

## غزل ۳۷

بیت ۲ - خضر راهی : خضر راهبر و راهنماینده -

بیت ۵ - روی برتافتن : روی گردانیدن ، منصرف شدن -

## غزل ۳۹

بیت ۲ - مقط : به کسر اول و فتح ثانی و تشدید ثالث سر استخوان پهلوی

را گویند که خوشنویسان توسط آن قط زنی و قط گیری

می کنند -

بیت ۴ - حسن و خط : ظاهراً باید حسن خط می بود ولی گویا سیفی ابهام

آن را باحسن چهره و خط روی در داشته است -

## غزل ۴۰

- بیت ۱ - تابه : تابه یا تاوه ظرفی است پهن که در آن ماهی و خاگینه و امثال  
آن بریان می کنند -  
بیت ۲ - به روی هم : پی در پی ، از پس یگدیگر -  
بیت ۳ - درم : به فتح اول و ثانی ، پوشیده شدن کعب از گوشت (آندراج) -  
در اینجا گویا مراد آلت و دست افزار است که ماهی پزان در آن  
روزگار بکار می برده اند -

## غزل ۴۱

- بیت ۲ - مگس ران : وسیله ای که بدان مگس رانند -  
بیت ۵ - ره کرد کردن - روان کردن ، راهنمایی کردن -

## غزل ۴۳

- بیت ۱ - نان در روغن افتادن : کنایه از برآمدن کار و مراد است

## غزل ۴۴

- بیت ۱ - گلابی : گلاب + ی مصدری -  
بیت ۱ - استره آبدار : سرتراش و تیغ برنده و تیز -  
بیت ۳ - بهرنظاره بین که دو چشم چهارشد : چشم چهار شدن و چهار چشم  
شدن کنایه از انتظار است -

## غزل ۴۵

- بیت ۱ - کاروان سرایی : کاروان سرا ، جایی را گویند که قافله در آنجا منزل  
کند کاروان سرایی آن که امور کاروان سرا بردوش  
باشد -

## غزل ۴۹

- بیت ۱ - مجلد : صحاف ، پوست باز کننده -  
بیت ۳ - اشکنجه : گرفتن عضوی یا چیزی باشد به سر دوناخن چنان که آن

عضورا درد آید -

مهریه ، سنج : بنا - ۵ بیت

### غزل ۵۰

بیت ۳ - چله : زه کمان -

کسی که شهر را در شب محافظت می کرده  
- لاش پیه : رجسته - ۵ بیت

بیت ۵ - کارد بر استخوان رسیدن : کنایه از نهایت سختی و بد حالی است -

### غزل ۵۱

بیت ۱ - کنگر : گیاهی است معروف دارای کناره های خاردار که آن رامی

بزندوبیا ماست می خوردند - (له) ب آ

### غزل ۵۲

بیت ۱ - موله : شیفته ، عاشق و دیوانه

بیت ۱ - بهت : بهر است -

### غزل ۵۳

بیت ۲ - انداز : انداختن ، حمله کردن ، میل نمودن

بیت ۵ - کسی که در کوفت  
بیت ۲ - انداز : انداختن ، حمله کردن ، میل نمودن - ۳ بیت

### غزل ۵۵

بیت ۱ - طاقیه دوز : کلاه دوز ، طاقیه کلاهی را گویند که به شکل طاق

باشد، آنندراج ذیل کلمه مزبور به همین بیت سیفی

استشهاد کرده است -

بیت ۳ - نسخه مخدوش است ، از دل گرم هم خوانده می شود و گویا به

این صورت ضعف معنایی دارد -

### غزل ۵۷

بیت ۲ - ماه من تامشتری گویا سوی خود خواندم : یعنی ماه و نگار من لحظه

ای که مرا به مانند مشتری و خریدار بیش خود خواند -

### غزل ۵۸

بیت ۴ - پای (-) در دامن کشیدن : کنایه از ترک (-) کردن -

بیت ۱ - تیر خاکی : کنایه از معشوق است که از طین و روح دمیده شده

الهی آفریده شده است -

بیت ۳ - منقش : موی چینه که بدان موی را از بدن برکنند -

بیت ۵ - لت : کُتک ، ضربه - غزل ۵۸ - بدایه ای که از منصفه

بیت ۱ - کنایه : نایب یا نایب غزل ۵۹ غزل ۵۹ که در آن ماهی و خاکینده را مثال

عنوان - قوشچی : میر شکار - ناله و ناله : هله - ۶ ستی

بیت ۴ - گفته های پهلودار : سخنان نیشدار ، سخنان کنایه آمیز و طعن آمیز -

بیت ۲ - فرم : به فتح اول و ثانی سخن کعب از گوشت (آندراج) -

### غزل ۶۰

بیت ۳ - بی آب بودن : کلمه آب در هر دو مصراع ابهام دارد به معنای بدون

آب ( مایع معروف ) بودن ، و بی رونق و بی عزت بودن -

### غزل ۶۱

بیت ۱ - بولانی پز : پزنده نوعی آش که از آرد بعمل می آید - : هانه - ۱ ستی

بیت ۳ - از سر : دوباره ، مجدداً ، بتکرار - کردن -

بیت ۴ - ناتوان بینان : قاصر نظران ، تنگ نظران - : بنده اندا : اندا - ۶ ستی

### غزل ۶۲

بیت ۱ - هریسه پز : پزنده نوعی آش را گویند که از گندم کوفته و گوشت و

روغن و نمک می پزند - آندراج همین بیت سیفی را برای

هریسه پز و هریسه گر شاهد آورده و ضبط مصراع دوم

چنین است : مانیم و هر صباح مکان هریسه پز

بیت ۱ - کنایه از انتظار است -

### غزل ۶۳

بیت ۲ - قیامت کردن : کنایه از کارهای عجیب و غریب کردن است -

بیت ۳ - اُفت : افتادن به میان داری - یعنی در کشتی دو کس را از هم جدا

کردن ( آندراج )

بیت ۳ - انداز : قصد ، آهنگ -

بیت ۳ - دستت مریزاد : جمله ایست تحسین آمیز به معنای سپاس ، و معادل

دستت درد نکند که امروز در گونه فارسی خراسان

ایران رواج دارد -

بیت ۱ - سخن و سخن آید -

## غزل ۶۴

بیت ۱ - عَسَس : شحنه شب ، کسی که شهر را در شب مجافطت می کرده  
بیت ۵ - گرای گزافه معنای ارزش نفاذ می یابد و بیان به همین صورت  
است -

## غزل ۶۶

بیت ۱ - گوش گران : آن که گوشش سنگین واز شنیدن عاجز است -

## غزل ۶۷

بیت ۱ - بوریاپی : بوریا باف ، حصیر ساز -

## غزل ۶۸

بیت ۱ - بهست : بهتر است -

بیت ۵ - گزگ کردن - مزه کردن ، چاشنی گرفتن -

## غزل ۶۹

بیت ۲ - کیمخت وار : کیمخت چرمی باشد ساغری و دباعت شده - ر -

ک : آندراج که وجه تسمیه آن را به تفصیل باز گفته

است -

بیت ۴ - یارکوبه : خال یا نقشی را گویند که به یاد یاردر دست عاشق نقش

می بسته اند -

## غزل ۷۰

بیت ۱ - پسر دیوان : مراد از دیوان در اینجا دفتر مظالم و عدلیه است -

## غزل ۷۳

بیت ۱ - تیم : بازار سرپوشیده بزرگ - به حواشی غزل ۲۱ مراجعه کنید -

بیت ۳ - پای انداز : فرش و بساط که برای عظمت و شأن مهمان در راهگذر او

بگسترند -

## غزل ۷۴

بیت ۳ - منقاش : موی چینه که بدان موی را از بدن برکنند -

## غزل ۷۵

عنوان - چنبه چی : چنبه به ضم اول چوبی را گویند که مسافران چون سلاح  
دردست گیرند -

بیت ۱ - چنبه جان : اضافه تشبیهی است که شاعر وجود خود را به چنبه  
تشبیه کرده است -

## غزل ۷۶

بیت ۱ - ریخته گر : آن که روی و شیشه و امثال آن را بگدازد و در قالبهای  
معین ریزد و از آن ظرفها سازد -

## غزل ۷۷

بیت ۳ - قبان وار : قبان ( ترازویی که یک پله دارد کبان ) + وار ، پسوند  
همانندی و همگونی -

## غزل ۷۸

بیت ۱ - مفتول : تارتافته اعم از ابریشمی و گلابتوننی و غیره -  
بیت ۲ - دیگ بغرا : بغرا نام یکی از خوانین ترکستان است معروف به  
بغراخان و آش بغرا منسوب به اوست - ر - ک آندراج -  
بیت ۵ - بغرای خراسان : کنایه از آش خراسان است -

## غزل ۷۹

بیت ۱ - جنگ قصابانه : گویا مقابل جنگ زرگرانه است یعنی جنگ جدی -  
بیت ۳ - داغ کردن : نشان کردن -

## غزل ۸۰

بیت ۱ - سخن پوست کنده : سخن صریح و پیدا و بی پیرایه -  
غزل ۸۱

بیت ۱ - سوچی : آبدار ، می فروش -



- علتسیرا رحله

### غزل ۸۲

بیت ۳ - درای : آلتی است برای نواختن مانند جرس -

بیت ۵ - کرای گفتن : کرابه معنای ارزش و در عرف هرویان به همین صورت

معمول است -

### غزل ۸۵

بیت ۱ - جلاو دار : جلودار ، جیلو دار ، آن که عنان اسب را گرفته همراه

سوار رود -

بیت ۲ - رهگذار : رهگذار ، ابدال ذال به دال در مصدر گذاشتن و مشتقات

آن به کرات در نسخ کهن و متأخر دیده می شود -

### غزل ۸۶

بیت ۲ - بجل : استخوان شتالنگ را گویند -

### غزل ۸۷

بیت ۱ - شماع : شمع ساز ، آنندراج همین بیت سیفی را برای این کلمه شاهد

آورده و در طبع تهران در مصراع اول 'بجان می کوشیم' چاپ

شده است -

### غزل ۹۴

بیت ۱ - جنگ زرگری : جنگ ساختگی و ظاهری -

بیت ۴ - پری : در مصراع اول به معنای جن است که در فرهنگ عامیانه رؤیت

او موجب جنون آدمی زاد می شود ، و در مصراع دوم کنایه از

معشوق و زیبا روی است -

بیت ۵ - سرسری : امری که از روی تأمل و دقت نباشد -

### غزل ۹۵

بیت ۴ - زدستش چون ترازو می زنم سر بر زمین اما : مراد ترازوهای قدیم

است که دارای دو کفه و طنابهای بلند بود و ترازو گر در هنگام وزن کردن به

پامی ایستاد -

### غزل ۹۷

بیت ۲ - آلی : رنگ معصفر و دیگر رنگهای سرخ را گویند -

### غزل ۹۹

بیت ۱ - نفیرچی : آن که نفیر را ( نوعی ساز ) بنسوزد - آنسدرج همین بیت سیفی را برای کلمه مزبور شاهد آورده است -

### غزل ۱۰۱

بیت ۲ جویبار : جویبار -  
بیت ۴ - گه : گاه -  
بیت ۵ - خاک پاشی : کنایه از عمل بست و سخت باشد غرض رسیدن به مطلوب -

### غزل ۱۰۲

بیت ۱ - موی تاب : آن که پیشه او تابیدن موی بوده است آنسدرج همین بیت سیفی را برای کلمه مزبور شاهد آورده و کلمه را معنی نکرده است -

بیت ۴ - داردار : دار دوم به معنای دارنده است یعنی دار دارنده -

### غزل ۱۰۴

بیت ۵ - خاک ریز : به معنای خاک پاس و خاک پاشی است بنگرید به توضیحات پیشین -

### غزل ۱۰۵

بیت ۱ - روی نیکویی : طریق و شیوه نیکویی واحسان -

بیت ۱ - دربان : در مصراع دوم در + بان است -

## غزل ۱۰۶

- بیت ۱ - ترکش دوز: ترکش تلفظی است از تیرکش یعنی جای تیر کشیدن -  
 بیت ۱ - ترکش قیمه: آندراج این کلمه را به معنای ترکش دوز گرفته و همین  
 بیت ۲ - ترکش سیفی را شاهد آورده، ولی آن را معنی نکرده است

## غزل ۱۰۷

- بیت ۱ - قورچی - آهنگر، سلاحدار، کسی که در دربار پادشاهان اهتمام به  
 کاری کند -

## غزل ۱۰۸

- بیت ۴ - خایسک: مطرقة، چکش آهنگری -

## غزل ۱۰۹

- بیت ۱ - شوری: ظاهراً به معنی شوره فروش است و شوره نوعی خاک شور  
 است آندراج همین بیت را برای کلمه شوری شاهد آورده  
 است -  
 بیت ۲ - یکسراسوزن: کنایه از مقدار ناچیز و بسیار اندک است و امروزه در  
 گونه فارسی هرویان معمول است -

## غزل ۱۱۰

- بیت ۵ - مست رنگ: به رنگ مست، همانند مست، مست وار -

## غزل ۱۱۱

- بیت ۲ - دَرِیگانه تو: دَرِیگانه هستی تو -

## غزل ۱۱۳

- عنوان - حلقه بگوش: کنایه از غلام و فرمانبردار است - گویا در عصر سیفی  
 نوعی وظیفه و حرفه دیوانی بوده -

- بیت ۱ - قَدَم: قَدِمن -

## غزل ۱۱۴

بیت ۱ - سگیان : سگ + بان ، پسوند محافظت و نگهداری - رشاقه - ۱ تنبیه  
 نیمه و متغیر زور رشاقه در غزل ۱۱۵ و آمدن آن : همیه رشاقه - ۱ تنبیه  
 بیت ۲ - افسانه شدن : شهره شدن ، نامبردار شدن -

بیت ۵ : به دیوانه : با دیوانه - به بجای با در در متون فارسی به کرات به کار  
 رفته است - کلمه مزبور شاهد آورده است

غزل ۱۱۶

عنوان ظاهراً در نسخه نونویس است و گویا عنوان غزل باید قاتل یا قاتل باشد -  
 بیت ۲ - خون کردن : خون ریختن ، کُشتن -

بیت ۴ - کج نظر : کنایه از شخصی که به ناراستی و نادرستی می بیند -  
 دیده کشیدن در همین بیت کنایه از توبیخ و سزا دادن است -

غزل ۱۱۷

بیت لا اله الا الله : کلمه توحید است و در اینجا ایهام دارد و بصورت تحسین  
 و کلمه تعجب بکار رفته ، همچنانکه امروزه نیز در گونه  
 فارسی هرات بکار می رود ، هر چند مفهوم کلمه توحید را نیز  
 شاعر خواسته است -

## غزل ۱۱۸

بیت ۱ - بی بازی : بدور از بازی و مجامله ، بلکه از روی راستی -  
 بیت ۴ - انبازی : به انباز ، به مشارکت -  
 بیت ۵ - چه می اندازی : چرامی اندازی -

## غزل ۱۱۹

بیت ۲ - نماز بگذاری - گذاردن بازال درست است به معنی ترک گفتن و رها  
 کردن -

غزل ۱۲۰

بیت ۴ - انگشتبانه : انگشتوانه ، از ابزار خیاطی و درزیگری است -

غزل ۱۲۱

بیت ۲ - به تو بنشست : باتو بنشست ، به بجای با -

غزل ۱۲۳

بیت : بلبانی : بلبان به فتح اول و دوم ، نام سازی است که به لب نوازند ، به

هندی آن را سه چنگ گویند - و بلبانی با یای نسبت ، کسی را

گویند که بلبان رانوازند - آندراج دوبیت از همین غزل سیفی

رابرای کلمه مزبور شاهد آورده است که در چاپ ایران غلط

ضبط شده است -

غزل ۱۲۴

بیت ۱ - ابروترش کردن : کنایه از خشم گرفتن و بدخلقی کردن است مقابل

ابروفراخی -

بیت ۱ - سرکایی : مرکب است از سرکا (سرکه ، خل ) + ای مصدری - آن

که عمل سرکه می کند ، سرکه فروش -

۳۵۸	کشتی کلاهی مینو	کشتی کلاهی مینو	کشتی کلاهی مینو
۳۶۰	کشتی دورا کلاهی	کشتی دورا کلاهی	کشتی دورا کلاهی
۳۶۱	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی
۳۶۲	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی
۳۶۳	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی
۳۶۴	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی
۳۶۵	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی
۳۶۶	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی
۳۶۷	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی
۳۶۸	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی	کشتی کلاهی

### فهرست الفبائی پیشه وران و سایر عناوین غزلیات سیفی

برای کمک در شناخت پیشه‌ها و پیشه‌وران در روزگار سراینده (قرن ۱۰ هـ) تهیه اینگونه فهرست را سودمند دیده‌ام و براین رساله اضافه کرده‌ام - جلوی هر عنوان به شماره غزل ارجاع داده شده است - دانش -

آبدار ۶۰	پیراهن فروش ۵۷	خشت مال ۱۱۱
آهنگر ۱۴	پیک ۸۴	خطاط ۳۹
ابدال ۳۴	ترازودار ۷۷	خواننده ۱۲۲
ابریشم فروش ۹۷	ترکش دوز ۱۰۶	خیمه دوز ۲۴
امارت مآب ۴۶	تنورگر ۲۸	خیابانی ۳۵
امام زاده ۲۲	تهمت قتل ۱۱۶	دربان ۱۰۵
امین ۱۰۹	تیرانداز ۴۷	درد دندان عاشق ۲
انگشت فروش ۹۰	تیر خاکی ۵۸	درزی ۱۰۸
بابا دوست ۱۹	تیر گر ۹۳	دروازه بان ۱۰۴
بازرگان ۳۳	جامه باف ۹	درو دگر ۳
بره دوز ۳۱	جلاودار ۸۵	درویشانه ۱۰۳
بزاز ۷۳	چنبه چی ۷۵	دلدار عسس ۶۴
بلیانی ۱۲۳	چنگی ۱۱۰	دهقان ۱۰۱
بور یابی ۶۷	چوگان باز ۱۱۸	رنگریز ۳۸
پسر دیوان ۷۰	حسن علی ۷۱	رنگین فروش ۲۳
پسر دیوانه ۱۱۵	حلقه بگوش ۱۱۳	روزه داشتن ۱۱۹
پسر شیخ صفا ۳۰	حلواگر ۱۲	ریخته گر ۷۶
پسر صدر ۱۷	حمال ۲۷	زرگر ۹۴
پولانی بز ۶۱	حماسی ۴۸	زعفران فروش ۹۸
پیاده رو ۸۳	خزانه چی ۳۲	زورگر ۴

گلگار ۱	فرّاش ۷۴	ساربان ۸۲
ماهی پز ۴۰	فقاعی ۱۳	سازنده ۱۱۲
ماهیچه ۷۸	فوطه فروش ۱۰	سالو فروش ۶
مجلد ۴۹	قصاب ۷۹	سرکایی ۱۲۴
مقری ۷۲	قصه خوان ۵۶	سگبان ۱۱۴
موزه فروش ۲۱	قمار باز ۸۶	سلاخ ۸۰
موله ۵۲	قناد ۳۶	سوچی ۸۱
موی تاب ۱۰۲	قورچی ۱۰۵	سوزنگر ۱۰۸
مه کاروانسرای ۵	قوشجی ۵۹	سوهانگر ۲۵
مه نوریشانه ۶۵	کبابی ۴۲	سه برادر ۵۴
میخچه گر ۹۶	کبوتر باز ۵۳	شاه حسین ۱۶
میر آخر ۲۰	کله پز ۴۳	شربت دار ۱۰۰
نانوا ۴۱	کمانگر ۵۰	شطرنج باز ۸
نراد ۷	کاشی تراش ۸۸	شماع ۸۷
نفیرچی ۹۹	کخال ۹۱	شوری ۱۰۹
نقاره چی ۲۹	کرباس فروش ۸۹	شیخ زاده ۱۱۷
نقش گو ۹۲	کشتی گیر ۶۳	صراف ۹۵
نگار صوفی ۱۱	کفش دوز ۶۹	طاقیه دوز ۵۵
نمک فروش ۶۸	کنگره ۵۱	عبدالله ۱۵
والاباف ۳۰	گرانی گوش ۶۶	عطار ۵
هرسه پز ۶۲	گلابی ۴۴	علاف ۲۶
یار زندانی ۷		

## بیاتا قدر همدیگر بدانیم

سپاس خدای را که به ماتوفیق داد تا ویژه نامه دانش را به قدر دانی از استاد بزرگوار دکتر غلام سرور اختصاص دهیم و پرده از رخسار پاسداری از پاسداران زبان و ادبیات فارسی شبه قاره برداریم .

اینک مجله دانش در صدد است تا در آینده نزدیک دو ویژه نامه دانش را اختصاص به دو چهره تابناک ادب فارسی :

دکتر وحید قریشی ، استاد سابق دانشکده خاور شناسی ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ( پاکستان )

و استاد حسن عسکری ، استاد بازنشسته زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه پتنه ( هند )

قرار دهد .

برای تحقق این منظور از اساتید و محققان گرامی انتظار داریم که مقالات ارزنده خود را در این زمینه هرچه زود تر به دفتر دانش ارسال دارند .

مدیر مسؤل دانش نامه

رایزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶

اسلام آباد - پاکستان



ویدا - ناجی (فیض)

اسلام آباد

### محاربه سلیمان حسن و سلطان عشق

پیشگفتار

پیوند حسن و عشق ، مناظره و گاهی ستیز آن دو در ادب فارسی جای مشخصی را گرفته است - تعبیر های ادبی و عرفانی و مرموز از آن دو و کیفیت و توانایی های هریک به نثر و نظم ، فراوان دیده میشود - برای بررسی و مقایسه آن کارها ، نیاز به وقت بیشتر و توانایی ادبی بیشتری است که این ناچیز فاقد آن است ، و شاید در آینده بتوانم کتابنامه ای از اینگونه نگاشته ها فراهم سازم ، ولی اکنون به رونویسی و چاپ یکی از آن کارها بسنده میکنم -

در کتابخانه گنج بخش وابسته به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، مجموعه گرانبهای بنام ' گلزار معنی و نکات اشعار ' به خط شکسته زیبائی با تصویرهای آب و رنگ هنرمندانه ای نگاهداری میشود - این مجموعه به شماره ۶۷۹ در آن کتابخانه نگاهداری میشود - و داستان زیر در صفحه های ۹۲۵ تا ۹۳۴ آن جای دارد - با ابرویی به زر که در زمینه آن باسفید آب نام داستان ' محاربه سلیمان حسن و سلطان عشق ' آمده است ، بایک مجلس تصویر آبرنگ از جنگ فیلان و اسب سواران به سبک تیموری هند ، با تاریخ ۱۲۳۴ هـ در مجموعه -

این داستان در ' فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ' جلد ششم صفحه ۱۱۸۴ نشان داده شده است - نام نگارنده داستان در نسخه و فهرست پیشگفته نیامده است و تا اینجا در منابع در دسترس نشانی از نسخه دیگر آن بدست نیامده است -

## محاربه سلیمان حسن و سلطان عشق

بشنو بشنو که در معموره تن و اقلیم وجود ، دو امیرزاده بودند 'سلطان عشق' و 'سلیمان حسن' نام ، که هر یک بقوت بازوی دلاوری خویش ، شیوه رستم دستانرا سهلتر از بازیچه اطفال میدانستند . و وصف اسفند یار روئین تن ، بچشم خیال در نمی آوردند . و به غرور از یاد حشمت و کامرانی ، چون مردم دیده ، باوجود قرابت هم چشمی ، از حال یکدیگر خبر نداشتند . تا شبی که 'سلطان عشق' با 'بی بی تحیر' که حرم محترم اوست ، دست در آغوش همدیگر کرده ، در خواب رفته بود . در واقعه دید که جماعت مهیب از دور پیدا شده ، و بی محابا روی بجانب سلطان مشار الیه آورده ، و او را از سریر سلطنت برداشته ، جوانی را که انوار تجلی از ناصیه احوال او پیدا بود ، حاضر ساخته بر سریر سلطنت او نشانند ، و مضمون این بیت ادا نمودند ، فرد:

جهان را نهانند بی کدخدای

یکی می رود دیگر آید بجای

پس حضرت از روی اضطراب ، سراز بالین استراحت برداشته ، از روی حیرانی نظر بهر جانب انداخت . هر چند سمند نگاهش در میدان تفحص دوید ، بگرد باد رفتار آنجماعت نرسید . بغیر از 'بی بی تحیر' پای کسی را در میان ندید . ولیلای شب درسیه خیمه فلک مستور بود ، خوابش نبرد ، و از تیرگی طالع خود اختر می شمرد .

چون شمع خورشید از قندیل صبح برآمد ، پرتو سرگرمی ۱ به بزم اهل عالم انداخت ، و حضرت سلطان نیزه درش بر آمده ، بجای رایات سلطنت آه حزین خود را علم کرد . فرد:

سلطان عشق را نبود رایتی ، مگر  
 آهی که میشود ز دل خستگان عَلم  
 بعضی از مصاحبانِ اخلاص کیش و ندیمانِ مصلحت اندیش - مثل ' دلاور خان ' و ' میران محبت ' و ' سید تقاضا ' و ' بهادر اضطراب ' و ' قاضی تلواس ' رابحضور خود طلب فرموده ، واقعه شب را بیان کرد - و تکلیف تعبیر نمود - و هر کدامی معبران زبانِ تاویل بکام خموشی نهادند ، دم در کشیدند - و حضرت سلطان به زبان گوهر فشان خود فرمودند ، که در این سرزمین که بندگان ما اقامت دارند ، اگر از پیر و جوان کسی را دیده باشید که آثار بداندیشی در نهاد او متمکن شده است ، معروض دارید ، که در دفع آن مضرت بجان کوشیده آید - چه از سنوح این سانحه عجیبه ، یقین میدانم که البته دولت دنیای دون پشت بر من خواهد کرد ، و روزگار غدار کوس اقبال دیگری خواهد کوفت - اگر شما را نیز سر سودای دیگری باشد مختارید - قطعه:

نه بینی که پیش خداوند جاه  
 ستایش کنان دست بر سر نهند  
 و گر روزگارش در آرد زیبای  
 همه عالمش پای بر سر نهند  
 نظارت پناه ' خواجه تفکر ' که در خوش آمد گوئی سر آمد  
 روزگار است ، بعرض عالی رسانید : در این مدّت که بندگان فرمان روای  
 شهرستان وجودند ۲ ، روی ۳ مخالف به چشم مخالف کسی ندید ۴ ، مگر درین  
 نزدیکی ' سلیمان حسن ' نام جوانی پیدا شده ، که دعوی پادشاهی میکند ،  
 چنانچه ' آصف عشق ' یکی از مهربان ایشان است و در بازار آشنائی جان  
 فروشان آمده و دکان دردمندی وا کرده ، به خرید و فروخت اشتغال داشته ،

۲ - شاید : وجودیم

۳ - شاید : دمی

۴ - شاید : ندیده ایم

درآمد و متاع صبر و شکیبائی آنها را به تاراج برده ، چنانچه بعضی از آن جماعت سودائی شده ، واله طور در کوچه رسوائی میگردند -

اگر این ناجوانمرد همین باشد ، که حضرت در واقعه دیدند ، امیدوار

است که به تائید الهی و اقبال حضرت شاهنشاهی تن او را آشیان مرغ آکل

ساخته ، سرش را گوی چوگان پر دلان گردانیم -

بعد از چندی بنا بر مصلحت ، 'سید تقاضا' را بطریق ایلچی گری

فرستاد ، تا خراج چهارده ساله ملک خود ، از 'سلیمان حسن' طلب نمایند ، اگر

طوعاً و کرهاً خراج مسطور ارسال داشت بهتر ، فرد:

چوکاری برآید به لطف و خوشی

چه حاجت به تندی و گردن کشی

و گرنه ، 'آقا غیرت' برق انداز (را) فرستاده ، و آتش اشتیاق در خانان

و شوری در جان 'میرزا نمک' انداخته ، و 'ملاحات خان' او را در چاه

زنخدان اسیر کرده ، و 'تغافل بیگ' را گوشمالی مواجبی ۵ داده ، 'مهند ۶

بهانه' را از قلمرو حيله سازی بر آورده ، 'سلیمان حسن' را چون اهل زنجیر ،

زلف در پا کرده ، و طوق غبغب بخلق انداخته ، در ملازمت شاهی آورده ،

سوگند به مصحف روی خودش میدهم ، تا همیشه با بندگان حضرت طریق

بندگی مسلوک خواهد داشت -

در این اثنا 'بهادر اضطراب' بعرض عالی رسانید ، که تدبیری که

'خواجه تفکر' کرده از شیوه مردانگی و صلاح دلاوری مردمی نیست ، زیرا

که صیت شجاعت و نامداری و آواز و شهرت شهامت و مردانگی 'سلطان

عشق' در چهار گوشه عالم رسید ، و عشق را هرگز کس زیون ندیده ، بلکه

جهانی را مغلوب خود ساخته - مصلحت آنست که علی الصباح (چون) 'سلیمان

۲ - شاید : موجهی - واجبی

۳ - مهند : شمشیر - اصلاً شمشیر مهند است

۴ - مهند : شمشیر - اصلاً شمشیر مهند است

۵ - شاید : موجهی - واجبی

۶ - مهند : شمشیر - اصلاً شمشیر مهند است

حسن ' با چوگان زلف به میدان دلربائی برآمده ، و در ربودن گوی دلها مشغول گردد ، و ' دلاور خان نظر ' با همه بطریق سوداگری بالوای اشک و عقیق لخت جگر در حصار عصمت او فرستم ، تادل دیانت سرای ' مهند بهانه ' را ، که قلعه داران ' سلیمان حسن ' اند ، بدست آورده ، و ' جاسوس خیال ' بهر جانب گماشته ' از پا برافکنده و سگان آن دیار را به جملگی مطیع فرمان قضا جریان گردانند ، و دنبال ' سلیمان حسن ' تاخته ، او را بخدمت گرامی رسانند .

و این تدبیر به رای روشن او ، مقبول و مستحسن افتاد . حکم قدرتوآمان نفاذ یافت ، که ' دلاور خان نظر ' امشب سرانجام راه نماید ، و کمر خدمت بر میان جان بندد .

چون صبح یوسف کنعانی آفتاب ، از چاه ظلمانی بدر آمد ، رخساره خویش به رود نیل شستشو داده ، ' سلیمان حسن ' به رسم قدیم بشکار آمده و ' دلاور خان نظر ' به طریقی که مذکور شده ، با آنکه بندگان ' سلیمان حسن ' از این واقعه مطلع گردیده ، با مصاحبان ، خویش را در حصار عصمت او رسانیده و سنگ راه حکومت ' سلیمان حسن ' گردید . با ' میرزا نمک ' و ' آصف عشق ' و ' ملاح خان ' و ' صباحت دل ' مجلسی ساخته اند و زر اخلاص بر محک امتحان زده گفت روزگار مقارب الاحوال است ، آدمی را همه وقت موافقت نمی کند ، و دوران مرافقت نمی نماید ، در کام ناز و عیش و نشاط گذرانیدیم . ولی بموافقت شما نبودیم . حالا که ' سلطان عشق ' سرفتنه انگیزی برداشته و علم بداندیشی در میدان خصومت برافراشته ، باید که بیشتر از پیشتر اخلاص ور بوده باشند ، که دوستان در زندگی بکار آیند . ' ملاح خان ' گفت ، فرد :

خلاف رای سلطان رای جستن

بخون خویش باشد دست شستن

بعرض عالی ( بایستی ) رسانید که مابندگان از آنجا که پرورده نعمت و

نمک برداشته احسانیم ، در حضرت پادشاه بغیر از جانسپاری هنری  
نورزیدیم - قطعه:

مبادا غم بخاطر پادشه را  
کزان غم عالمی گردد مکدر  
نخندد طبع دهقان چون به بیند  
درخت آرزوی خویش بی بر

اگر حضرت پادشاه در جمیع امور متعلقه این مقدمه ، عنان اختیار  
بدست دقیقه این خاکسار بسپارد ، امیدوار است که خاطر عاطر عنقریب از  
جمیع دغدغه و تلواس فارغ گردد - پس حضرت سلطان عنان بدست دقیقه  
اقتدار 'ملاحت خان' سپرد و او را نایب مطلق خود گردانید -

روز دیگر 'ملاحت خان' نامدار ، جمیع بنده های 'سلیمان حسن'  
را ، بحضور طلب داشته فرد چهره هر کدامی را به نظر در آورده ، در خور  
لیاقت و قدر قابلیت منصب افزوده ، به خدمت شایسته سرافراز گردانید -  
'میرزا نمک' راسی و دو دانه در دندان ، با دو لعل آبدار عنایت فرمود و بر  
سرچاه ذقن فرستاد ، و صف شکن خان مژگان را قمه خنجر خاصه که در سیه  
تابی و آبداری ضرب المثل است مرحمت نمود - و بر سر چشمه چشم نشانند تا  
لشکر 'سلطان عشق' را در زاویه تقاضا ، تشنه لب داشته ، دود از نهاد آنها  
بر آورد - و کمانخانه ابرو را به بهلوان غمزه حواله نمود - و 'آصف عشق' را  
سمند شوخی بخشیده به تجسس مخالفان فرستاد - و 'حبشی خان' را داروغه  
داغ کرد - و 'صباح دل' منشی را فرمود که در حاشیه چهره هر کدامی که  
'سلیمان حسن' خط غباری نگارد به نظر در آورده ، روزنامه تصححه را به  
بندی داس زلف که در خود اسیر به حبس ، بسیار دارد بسپارد - و خود در  
ساعت نیک به حکم نصر من الله و فتح قریب ، متوجه محاربه گردید - و راه  
یکماه را به هفته طی کردند و مقابل مخالف شدند -

چو لشکر به لشکر در آمیختند  
 قیامت ز گیتی بر انگیختند  
 زهیبت یلان در خروش آمدند  
 چو فیلان جنگی به جوش آمدند

القصه 'دلاور خان نظر' مقابل 'ملاحت خان' شده، آنقدر کوشش نموده که هر طرف که روی آورد، از کشته پشته ساخته - 'ملاحت خان' را باوجود دلاوری که در سرداشت، غرق خوی ۷ خجلت گردانید، چون 'سلیمان حسن' از این آگاهی یافت، به صلابت تمام روی به 'پهلوان غمزه' آورده - پهلوان شیر افکن از کمانخانه ابرو بدرجسته، 'دلاور خان نظر' را تیر باران کرد - صف شکن خان مژگان از چشمه چشم برآمده، خنجر زهر آب به گلوی 'سید تقاضا' فروبرد، 'میران محبت' که به پای او رسیده بود او را به خودش در کشید و از پشت زین ربهوده به خاک تیره گیتی یکسان نمود - در همین اثنا 'آقا غیرت' برق انداز با سلابه درشتی مقابله شده ۸ و خرمن ننگ و نام او را پاک بسوخت - و از یکجانب 'آصف جاه عشق' سمنند شوخی درمیدان منازعت تاخته و غلم جهالت برافراشته، دود از نهاد 'آقا غیرت' بر آورد و سلاح 'صلاح قلی' را شکسته و 'خواجه تفکر' و 'قاضی تلواس' را در زندان حیرانی اسیر ساخت -

و به دست 'مژده بیگ' خبر به 'سلطان عشق' رسانید که اگرچه درمیان 'سلطان عشق' و 'سلیمان حسن' به گفته عرض گویان به حسب تقدیر خصومت ظاهری روی داده، اما گذشت آنچه گذشت، اکنون شایسته و مناسب آنست که در جامع شوق حاضر شده خطبه بزبان فصیح و بیان ملیح بنام 'سلیمان حسن' بخوانند و اگر نه بی فایده خود را ضایع کرده باشند - فرد:

۷ - خوی: عرق

۸ - ظاهراً: مقابل شده

هر کس عاشق شد، اگرچه نازنین عالم است  
نازکی، کی راست آید، بار می باید کشید

به مجرد شنیدن این خبر، 'سلطان عشق' با 'خواجه وفا'  
در جامع شوق حاضر شده، 'شیخ بشارت' را فرمود که خطبه بنام نامی  
'سلیمان حسن' بخواند و سگه شاهی او را در ضرابخانه محبت پیشگان خود  
زنند، و جمله را مطیع فرمان قضا جریان 'سلیمان حسن' گردانند، و غاشیه  
بندگیش به دوش خود کشند - فرد:

زیر دست حسن باشد، عشق، در هر جا که هست

شمع دایم میزند آتش بجان پروانه را

\*\*\*

#### خنده مرگ

چون بتواتر و پیوسته در کتب طبّی خصوصاً  
ذخیره خوارزمشاهی ثبت افتاد که خوردن  
زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر خورد آن  
قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد. حضرت  
شاهنشاهی بجهت امتحان، دزد کشتنی را از  
زندان طلب فرموده در حضور خود پاو سیر  
زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند، اصلاً  
تغییری در احوالش راه نیافت. روز دیگر ده  
بیست آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش  
به تبسم رنگین نگشت تابخنده چه رسد و مردن  
خود چه صورت دارد. (اقبالنامه جهانگیری)



دکتر اکبر حیدری کاشمیری  
 سرینگر - کشمیر  
**تحفة الشعراء از صرفی کشمیری**  
**مأخذ نویافته در باره عروض و قافیه**

شیخ یعقوب صرفی کشمیری (۹۲۸-۱۰۰۰هـ) هم شخصیت روحانی بود و هم ادبی و سیاسی - تذکره نویسان شرح حال و آثار او را آورده اند، ۱ و فهرست نگاران نسخه های خطی آثارش را معرفی کرده اند ۲ - اما اخیراً از آثار ادبی او کتابی بدستم رسیده است که نام آن در هیچیک از مأخذ ادبی دیده نمی شود و نسخه دیگر از آن کتاب نیز سراغ نداریم و بنظر بنده پس از درگذشت شیخ صرفی - که حدود چهار صد سال می گذرد - نخستین بار است که نام و نشانی از این کتاب به معرض عام آورده می شود -  
 این اثر 'تحفة الشعراء' است - مؤلف نام خود را در دیباچه چنین آورده است: 'در این ایام بنده گمنام ... یعقوب المتخلص به صرفی المتولد فی کشمیر ... در اندک مدتی این تألیف و ترتیب را باتهام رسانید' -  
 وی این را در ۹۹۶هـ به پایان رسانیده است - چنانکه در خاتمه طی قطعه ای نام و تاریخ نگارش کتاب را روشن ساخته است:  
 مؤلفی که مسمی بتحفة الشعراء است  
 رساله ایست بفن طریق گفتن شعر  
 چو کرده ام طلب سال ختم آن تألیف  
 سرش گفته به صرفی 'رسالة فن شعر' = ۹۹۶هـ

'تحفة الشعراء' که به نثر فارسی نگاشته شده، در پیرامون دو علم است، یکی عروض و دیگری قافیه - نظر نگارنده این است که: 'اگرچه

فضلاى متقدمين و فصحاى متأخرين در هر يکى از اين علمين مصنفاًت  
مبسوطه و مؤلفات مضبوطه انشا کرده اند ، اما غالباً اين هر دو علم را در يک  
مؤلف نياورده اند . چون قواعد اين هر دو علم از براى فن واحد است يعنى فن  
شعر که موقوف به آن قواعد است ... آن هر دو علم را مع محسنات الشعر و  
صنایع و بدایع و مایناسب و يتعلق به درين مختصر محقر تسهیلاً للطالبين  
مندرج گردانید . ۵

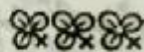
مطالب اين کتاب بريك مقدمه و سه فن و يك خاتمه تقسيم شده است  
- ونگارنده ، در آن از آثار و اشعار شيخ نصير الدين طوسى ( معيار الاشعار )  
، شمس الدين قيس ( المعجم فى معاير اشعار العجم ) ، شهاب الدين احمد ابن  
الحجر ( شرح الشماىل ) ، جلال الدين سيوطى ، خليل ابن احمد بصرى ،  
ابوالحسن ، اخفش ، يوسف عروضى ، شمس الدين اصفهانى ، شيخ حسن طاهر  
، قطب الدين بختيار ، شريفى ، فخر اصفهانى ، سعدى شيرازى و حافظ شيرازى  
استناد و استفاده کرده است . در بعضى موارد صرفى اشعار خود را نيز بعنوان  
مثال آورده است و غالباً اين اشعار در ديوان اونيز يافته مى شود . رباعيات  
صرفى که در اين کتاب آمده است اگر استخراج شود بصورت مجموعه جداگانه  
اى در خواهد آمد .

نگارنده در آن شان نزول بحور و اقسام آن را بيان کرده است و بعنوان  
توضيح دوائر و شجره هاى كشيده است . مثلاً دائره هاى مجتبه ، متفقه ،  
مؤتلفه ، مشتبه و مختلفه ۶ و شجره هاى اخرب و اخرم ۷ .

به نظر بنده ' تحفة الشعراء ' در موضوع خود كتابيست جامع و قابل  
بررسى و چاپ .

نسخه خطى اين كتاب که در دست است ، به خط نستعليق خوانا در  
۳۵۰ صفحه كتابت شده و هر صفحه ۱۱ سطر دارد . در پايان نام كاتب چنين  
آمده است: حرره اقل السادات نواب حسين خان ۳ شعبان ۱۰۰۸ هجرى . اما

امضای کاتب با خط متن بسیار تفاوت دارد و پیدا است که در اوائل قرن یازدهم هجری عدد ۴ را به سبک اردو '۳' نمی نوشتند .



حواشی:

۱. اولین کسیکه از صرفی یاد کرده است . میر علاء الدوله کامی قزوینی در تذکره 'نفائس المآثر' است . وی در سال ۱۹۷۳ هـ بتألیف آن تذکره پرداخت و پس از شش سال در ۱۹۷۹ هـ آنرا به پایان رسانید . اما بگفته دکتر اشهرنگر ( فهرست نویس اوده ) کامی پس از آن نیز مطالبی بر آن می افزوده است و ترجمه شیخ صرفی را پس از ۱۰۰۲ هـ بر آن اضافه کرده است .

در منتخب التواریخ ، هفت اقلیم ، تاریخ اعظمی ، تذکره حسینی ، گل رعنا ، صحف ابراهیم ، شمع انجمن ، تاریخ نظم و نثر زبان فارسی ، تذکره علمای هند ، پارسی گویان کشمیر و رشحات کلام صرفی نیز شرح حال و آثار شیخ صرفی آمده است که شادروان سید حسام الدین راشدی در تذکره شعرای کشمیر ۳: ۶۱۷-۶۵۳ از آنها اقتباس کرده است و به نقل از رشحات کلام صرفی نوشته است که فتحیات گبرویه از شیخ عبدالوهاب نوری سیاحت صرفی ( منظوم ) از خواجه حبیب الله نوشهروی ، روضه الابرار ، ثمرات الاشجار ، وجزالتواریخ نیز شرح حال مولانا صرفی را دارد .

۲. تنها در کتابخانه های پاکستان چندین نسخه خطی از بعضی آثار صرفی موجود است مثلاً:

۱. انوار الازکار (مشترک \* ۳: ۱۲۸۳)

۲. شرح رباعیات صرفی (مشترک \* ۳: ۱۶۱۴).

۳. روایح (مشترک \* ۳: ۱۵۳۰)

۴. دیوان صرفی (مشترک \* ۷: ۷۲۶)

۵. مسلک الاخیار (مشترک \* ۷: ۲۷)

۶. وامق و عذرا (مشترک \* ۷: ۷۲۸)

۷. مغازی النبی (موزه کراچی \* \* ۷۶۲)

۳. تحفة الشعراء نسخه خطی ، ورق ۱۰ ب ، ۱۱ الف .

۴. ایضاً ، ورق ۱۷۵ ب

۵. ایضاً ، ورق ۱۰ ب و ۱۱ الف

۶. ایضاً ، ورق ۵۲ الف ، ۵۷ ب ، ۷۸ الف ، ۸۲ ب ، ۹۲ ب .

۷. ایضاً ، ورق ۶۴ الف و ب .

\* فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد .

\* فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی تألیف عارف نوشاهی - چاپ همان مرکز .

( اقتباس و ترجمه بفارسی از طرف مجله دانش )

و السیر و اگر چه فضیلتی متقدمین و فضیلتی متأخرین در هر یکی از این علمیر  
 مصنفات، مبسوطه و مؤلفات مضبوطه انشا کرده اند اما غالباً این هر دو  
 علم را در یک مؤلف پیدا کرده اند چون قواعد این هر دو علم از برای فن  
 و ادب است، یعنی فن شعر که مؤلفان بدان قواعد است در این ایام نیندیده اند  
 و کمینه از غزوات نام یعنی موصوفه بقوله البصاعه و کثیره التفسیر و غیره  
 المتخاص بالآثار و التوالف فی الکشف و حفظه المدحالی عما یبغ المردم و التشریح  
 بأجر بعضی از اجله اصدقا در فروده جمعی از اعزّه اجبا آن هر دو علم را مع هم  
 الشعر و صنایع و بداییه و مابیناسب و متعلق به درین مختصر مختصر بسیار  
 لطایف مندرج گردانده بعون الهی و فضل نامتناهی در آنکه مدتی این  
 تالیف و ترتیب را با تمام رسانید باعث بحیل درین امر جلیل عدم استقامت  
 از دیاری بدیاری و عدم استقرار در مقری معین و مستقری مشخص بود با وجود  
 آن همه سرعت و استحصال شاید مطلوب از پرده تقابل منصفه ظهور با حسن  
 و جوه جلوه نمود فلله الحمد و الحمد و الحمد و الحمد و الحمد و الحمد و الحمد و الحمد و الحمد و الحمد

نگردد و این طریق تفهیم آنست که تنکیه و لطیفه بر اصل نیاید و واقع نشود و قسم سوم عقداست  
 که کلام کسی را نظم کنند زاناکان او در بنیاد مثل ادب و غیره ذالک اما نظم قرآن و حدیث نه بطریق اقتباس  
 باشد بلکه نغری قافیه در سخن داد شود و جمعی که آن نغز در اقتباس نتوان داد و قسم چهارم اینست  
 که عبارت است از ایراد قصه یا مثل یا نغری سواد

وقف الاشارة اليه اول دليله بالصواب

اولی نقدت بهذا الحجة المماه بحقه النواء

عابد الله و تسليبا و مسلما على فاطم الزهراء و آلها

العلی و اولادها و ابی البراءة ممن راجع تاریخ الامام

فایضا من القصة الواضحة فی الاسلام

سوم آنست که مستقیماً بنوعی است اما در رساله است بعضی طریق گفتن شعر

چون کرده ام طلب سال ختم آن تألیف

سرودش گفته بعضی سال فن شعر

حرفه امراضات و مذبح حسنه ۱۰۰۸

دکتر مهر نور محمد خان

بخش فارسی ، مؤسسه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

## مسائل تدریس زبان فارسی در پاکستان و راه حل آن

زبان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند سابقه هزار ساله دارد - نهال زبان فارسی از گذشته های دور ، توسط شاعران ، عارفان ، نویسندگان فارسی زبان آبیاری گردید و بصورت درختی بار آور درآمد - زبان فارسی قرنها ، زبان رسمی ، دولتی و اداری شبه قاره بوده است - و صدها شاعر ، بزبان فارسی شعر گفته اند و دهها هزار جلد کتاب به زبان فارسی تألیف شده و اکنون این آثار ارزنده بصورت نسخه های خطی و چاپی در سراسر شبه قاره وجود دارد -

متأسفانه بعد از تسلط انگلیس بر شبه قاره و انقراض دولت مسلمانان هند ، رواج و رونق زبان فارسی دچار تعطیل شد - پس از استقلال پاکستان هم این وضع ادامه یافت و در حال حاضر زبان فارسی به هیچ وجه رونقی متناسب با گذشته خود ندارد و نزدیک است که در نتیجه اقدامات جدید آموزشی ، این شمع نیم جان فارسی کاملاً خاموش گردد -

### وضعیت فارسی در نظام آموزشی پاکستان

قبل از اینکه به بررسی وضع زبان فارسی بپردازیم لازم می دانیم که نظام آموزشی پاکستان را بطور مختصر معرفی نماییم - دوره های آموزشی پاکستان به ترتیب زیر است :

۱ - دبستان : از کلاس اول تا کلاس پنجم - این دوره را بزبان انگلیسی

PRIMARY LEVEL میگویند -

۲ - دبیرستان: از کلاس ششم تا دهم - این دوره دو مرحله دارد :  
مرحله اول از کلاس ششم تا هشتم و مرحله دوم کلاس نهم و دهم که  
بانگلیسی علی الترتیب MIDDLE LEVEL و SECONDARY LEVEL خوانده می شود -

۳ - دانشکده - این دوره نیز دو مرحله دارد - مرحله اول کلاس یازدهم و  
دوازدهم که مخفف انگلیسی آن F.Sc./F.A. خوانده میشود - مرحله دوم  
کلاس سیزدهم و چهاردهم که B.Sc/B.A نام دارد -

۴ - دانشگاه: از دوره فوق لیسانس M.A تا دکتری (Ph.D) -  
فارسی در دوره دبیرستان

در این دوره تا چند سال پیش فارسی بعنوان یک درس انتخابی  
(ELECTIVE) تدریس می شده است - تدریس فارسی در این مرحله از  
کلاس ششم آغاز میگردد - در این دوره علاوه برشش درس اجباری  
انگلیسی ، اردو ، ریاضی ، علوم اجتماعی و علوم دینی ، سه درس انتخابی  
بوده که دانش آموزان میتوانند یکی را انتخاب کنند - این سه درس  
انتخابی عربی ، فارسی و نقاشی (ART) بوده است - اکنون در نتیجه  
سیاست جدید آموزشی دولت پاکستان ، زبان عربی از سال ۱۹۸۲م از  
کلاس ششم برای دانش آموزان سراسر پاکستان اجباری شده است و در  
اثر این تصمیم فارسی و نقاشی دو ماده اختیاری دیگر حذف شده است -  
این برنامه در دبیرستانهای دولت مرکزی از سال تحصیلی ۱۹۸۳م عملی  
شده است - البته در دبیرستانهایی که زیر نظر دولتهای ایالتی اداره می  
شود تا تربیت و تهیه آموزگاران عربی ، تدریس فارسی و نقاشی ادامه  
خواهد داشت -

نحوه برپایی کلاسها در دوره دبیرستان

بطوریکه در سطور فوق ذکر شد ، تدریس فارسی از کلاس ششم  
دبیرستان آغاز میشود اما در تمام دبیرستانها ، کلاسهای فارسی  
داینیست ، علل عمده آن بدین قرار است :

- ۱- در اثر اجباری شدن عربی و تراکم دروس ، فارسی در دبیرستانهایی که زیر نظر دولت مرکزی اداره می شود ، قهراً از برنامه درسی خارج شده است -
- ۲- بعثت کمبود امکانات استخدام و وضع اقتصادی فارغ التحصیلان فارسی ، دانشجویان زبان فارسی را بعنوان یکی از ماده های درسی انتخاب نمی کنند
- ۳- در بعضی دبیرستانها ، معلم فارسی وجود ندارد و ازین رو دانش آموزان قهراً درسهای دیگری را انتخاب می کنند -
- ۴- اکثر معلمان ، فارسی امروز و شیوه های نوین آموزش زبان فارسی را نمی دانند و بنابراین نمی توانند کلاسها را به نحو احسن و نتیجه بخشی اداره نمایند -
- ۵- کتابهای درسی به روش جدید نوشته نشده و بیشتر مطالب آن کهنه و فاقد اطلاعات و مواد جدید است -

### فارسی در سطح دانشکده

در دوره دانشکده ، دهها دانشکده رشته زبان فارسی دارند - در این دوره علاوه بر چهار درس اجباری اردو ، انگلیسی ، علوم اسلامی و پاکستان شناسی یک فهرست بسیار طولانی دروس انتخابی هست که فارسی هم یکی از آنهاست -

### نحوه تدریس فارسی در این مرحله

در دوره دانشکده برنامه تدریس زبان فارسی دو نوع است اختیاری (OPTIONAL) و انتخابی (ELECTIVE) -

درس اختیاری تنها در دوره لیسانس وجود دارد - برنامه این درس یک جزوه کوچکی را شامل است که حاوی حکایاتی چند از گلستان سعدی و تعدادی دوبیتی ها و بعضی شعرهای دیگر علاوه محمد اقبال شاعر ملی پاکستان میباشد - دانشجویان ، این درس را غالباً برای این انتخاب میکنند که بتوانند به آسانی نمرات خوب در این ماده بدست بیاورند - ولی دروس این ماده



چنان تهیه شده که دانشجویان حتی بعد از موفقیت در امتحان هم زبان فارسی را اصلاً یاد نمی‌گیرند. درس اختیاری در تحصیلات فارسی در سطح عالی تری اصلاً موثر نیست. و دانشجویانی که این درس را انتخاب میکنند و با موفقیت می‌گذرانند طبق مقررات اکثر دانشگاهها، برای ثبت نام در فوق لیسانس زبان فارسی واجد صلاحیت محسوب نمی‌شوند.

درس انتخابی فارسی در هر دو مرحله دانشکده (کلاس یازدهم تا دوازدهم و کلاس سیزدهم تا چهاردهم) دایر است و برنامه درسی آن دستور، انشاء، ترجمه و متون منتخب از نثر و نظم فارسی را شامل است. واحد های این درس برای ادامه تحصیلات در دوره فوق لیسانس دارای اعتبار می‌باشد.

تا آنجا که به شیوه تدریس این درس مربوط است، متون را استادان، نسبتاً بهتر تدریس میکنند. اما وضع تدریس دستور، انشاء، ترجمه و مکالمه و غیره چندان رضایت بخش نیست و دانشجویان نمی‌توانند حتی چند جمله را از اردو یا انگلیسی به فارسی درست ترجمه کنند یا پیرامون یک موضوع پیش پا افتاده انشای مختصری بنویسند و یا چند جمله به فارسی حرف بزنند، در نتیجه دانشجویانی که اغلب برای بدست آوردن نمرات خوب درس اختیاری فارسی را انتخاب میکنند، چون متوجه می‌شوند درس مزبور هیچ تاثیری در اجازه انتخاب فارسی در دوره فوق لیسانس ندارد دلسرد شده دنبال دروس دیگری می‌روند.

محتویات و مطالب کتابهای درسی این دوره هم غالباً متون قدیم را شامل است. همچنین در ترتیب و تهیه تمرین ها نیز روش های جدید تدریس فارسی در نظر گرفته نشده است. این اشکالات جمعاً موجب میشود که دانشجویان به فراگرفتن زبان فارسی نپردازند.

#### فارسی در سطح دانشگاه

در این سطح چندین دانشگاه رشته زبان فارسی دارند و درجه فوق لیسانس و دکتری را میدهند. دوره فوق لیسانس درسهایی مانند متون شعر

و نثر، تاریخ ادبیات، تاریخ ایران، زبانشناسی و انشاء و غیره را شامل می‌باشد - نقص عمده این دوره عدم توجه درست به جنبه عملی (Functional Aspect) زبان فارسی و تدریس فارسی به وسیله زبان اردو است - در نتیجه فارغ التحصیلان این دوره از آنجا که در ترجمه، مکالمه و نگارش، درست کار نکرده اند نمی‌توانند در ادارات دولتی، وزارتخانه‌ها و سفارتخانه‌ها کاری برای خود پیدا کنند -

عوامل تضعیف موقعیت فارسی در پاکستان  
در ضمن بررسی وضعیت زبان فارسی برخی از نارسایی‌های آموزش را نشان داده ایم و اینک اجمالاً بذکر عواملی می‌پردازیم که در تضعیف حیثیت فارسی در این سرزمین نقش عمده‌ای را بازی کرده است:

#### ۱- کمبود استادان تربیت شده

چون اکثر استادان فارسی در دانشکده‌ها و مراکز آموزشی، دوره‌های تربیتی لازم را ندیده‌اند لذا با شیوه‌های جدید و مفید تدریس زبان فارسی آشنا نیستند و نمی‌توانند کلاسها را چنانکه باید اداره کنند بنابراین دانشجویان دلسرد شده پراکنده می‌شوند -

#### ۲- عدم تشویق از استادان

در سالهای آغاز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولین ایرانی به علل گرفتارهای بسیار خود به ترویج و توسعه زبان فارسی در خارج از ایران التفات شایانی ننمودند - در نتیجه برنامه‌های جهت تقویت مراکز آموزشی و ارتباط با استادان برای مدتی متوقف شد و استادان فارسی و مراکز آموزش شبه قاره تقریباً بفراموشی سپرده شد - این وضع به موقعیت فارسی درین نواحی لطمه شدیدی وارد آورد -

#### ۳- کمبود کتابها و وسائل سمعی و بصری

کتابهای فارسی که طبق شیوه‌های جدید زبان آموزی و نیاز مندیهای دانشجویان نوشته شده باشد، در پاکستان وجود ندارد - همچنین وسائل سمعی

و بصری که امروزه برای تدریس زبانهای خارجی اهمیت زیادی دارد ، در مراکز آموزشی بکار برده نمی شود و تا اکنون به نقش اینها در آموزش زبان فارسی چنانکه باید و شاید توجه نشده است . بنابراین کمبود کتابهای خوب و وسائل سمعی و بصری نیز از عوامل عمده عدم پیشرفت فارسی بشمار میرود .

#### ۴ - کمبود منافع و مزایای اقتصادی

چون در پاکستان برای فارغ التحصیلان فارسی امکانات کاریابی بسیار محدود است طبعاً دانشجویان بدنبال رشته هایی میروند که منافع و مزایای اقتصادی خوبی برای آنان داشته باشند .

#### ۵ - وجود کلمات متشابه با معانی مختلف در زبانهای اردو و فارسی

یکی از مشکلات تدریس صحیح فارسی ، وجود کلمات زیاد فارسی در زبان اردو است که معانی آن با فارسی کنونی فرق دارد . وقتی دانشجویان با این نوع کلمات برخورد میکنند در ذهن ایشان فوراً معانی اردو تداعی نموده باعث ایجاد ابهام و سردرگمی میشود و برعکس این عقیده معروف که یاد گرفتن زبان فارسی برای اردو زبانان خیلی آسان است ، این تفاوت معنی ، کار آموزش فارسی را مشکل میسازد . و این حقیقت در تدریس فارسی درست مانع بزرگی میباشد و محو نمودن معانی متداول اردوی کلمات فارسی از ذهن دانشجویان بسیار دشوار بلکه غیر ممکن است . همچنین اختلاف تلفظ بعضی کلمات فارسی در اردو نیز موجب ایجاد اشکال دیگری است . بدین علت دانشجویان بعد از زحمت زیادی هم نمی توانند تلفظ درست فارسی را کاملاً یاد بگیرند . در حالیکه دانشجویان رشته های چینی ، ژاپنی ، روسی و آلمانی وغیره به این مشکل دچار نیستند و تشابه کلمات و اختلاف معانی و تلفظ برای آنها باعث آشفتگی و سردرگمی نمی شود .

پیشنهادها و راه حل ها

تشکیل انجمن استادان زبان فارسی

باید هرچه زود تر انجمن استادان زبان فارسی تشکیل یابد تا فعالیت های ترویج و حفظ زبان فارسی بگونه ای درست از سر آغاز گردد - این انجمن باید با انجمن استادان فارسی در تهران و انجمن های فارسی در تهران و انجمن های فارسی در سایر کشورها همکاری و تبادل نظر داشته باشد -

اعضای انجمن فارسی باید با مسئولین دولت پاکستان وارد مذاکره شوند تا فارسی مثل سابق از کلاس ششم دبیرستان بعنوان یک درس اختیاری تدریس شود - زبان فارسی از نظر فرهنگی و معنوی بسیار غنی است - برای مجهز نمودن نسل آینده خود با معنویت و اخلاق متعالی ، فراگیری و تدریس فارسی از بس ضروری است - تنها مانعی که بپیمودن این راه را دشوار میسازد فراوانی تعداد درسها در دوره متوسطه است - بنابراین برای اجتناب از تراکم دروس باید درس عربی و درس علوم اسلامی ادغام شود - بدین ترتیب نه تنها از تکرار مطالب دروس عربی و علوم اسلامی خود داری خواهد شد بلکه مسئله اختلاف موجود در مورد محتویات درس علوم اسلامی بین فرق مختلف هم حل خواهد گشت -

در صورتی که به علی دولت پاکستان موافقت نکند فارسی را در دوره دبیرستان به وضع سابق برگرداند تقویت آن در سطح دانشکده باید با تلاش های جدی تری صورت گیرد - این مرحله سنگر دوم حراست زبان فارسی است که نباید آنرا از دست داد -

در دوره فوق لیسانس برای بعضی رشته ها از قبیل رشته تاریخ پاکستان و هند و رشته اردو ، فارسی دارای همان اندازه اهمیت میباشد که عربی برای رشته علوم اسلامی است - چون بدون آشنایی با زبان فارسی تتبع و غواصی در آثار تاریخ دوره اسلامی شبه قاره که اغلب به زبان فارسی است و درک بسزای معانی متون نظم و نثر اردو که بیشتر از ترکیبات و اصطلاحات و تلمیحات و تعبیرات فارسی مایه گرفته ، هرگز ممکن نیست - بنابراین در دوره

های فوق لیسانس رشته های تاریخ و زبان اردو باید زبان فارسی هم تدریس شود تا هم بنیة تاریخ و اردو محکم شود و هم زمینه خوبی برای رواج و رونق فارسی فراهم گردد -

برای ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی باید اقدامات دیگری نیز صورت پذیرد ، از جمله تأسیس رشته زبان فارسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال و بلوچستان و ملتان - حیف است که در دانشگاه که بنام علامه اقبال مزین گردیده ، زبان فارسی تدریس نشود! چون حدود کار این دانشگاه به تمام پاکستان توسعه پیدا کرده است لذا برای ترویج و گسترش فارسی در سراسر این کشور تأسیس بخش فارسی در دانشگاه علامه اقبال بسیار لازم است -

تشکیل دوره های باز آموزی  
اساسی ترین کاری که باید برای ترویج زبان فارسی در پاکستان صورت بگیرد ، برگزاری دوره های باز آموزی در دانشگاه تهران یا دانشگاه تربیت معلم تهران است - درین دوره ها باید بیشتر به نحوه تدریس دستور ، ترجمه ، مترجمی ، انشاء ، و شیوه های زبان آموزی به خارجیان و مکالمه تاکید شود - چون در پاکستان از نظر استخدام در ادارات و سازمانهای دولتی ، خبرگی در کار ترجمه از زبانهای اردو و انگلیسی به فارسی و بالعکس بسیار ضروری است لذا آموزش ترجمه اگر به استادانی که بزبان اردو ، انگلیسی و فارسی تسلط داشته باشند ، محول گردد خیلی سودمندتر خواهد بود -

به موازات این کار باید اقدام دیگری کرد و آن تأسیس دوره های باز آموزی کوتاه مدت برای استادان فارسی در خود پاکستان است - این دوره ها را میتوان با همکاری مؤسسه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد و سازمانهای فرهنگی ایران در پاکستان مانند رایزنی فرهنگی و خانه های فرهنگ ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار کرد -

تشویق سازمانهای فرهنگی ایران از استادان فارسی پاکستانی یکی از راه های بسیار مهم رواج و رونق فارسی در پاکستان ، ایجاد و استمرار ارتباط نزدیک میان سازمانهای فرهنگی ایران با استادان پاکستان و تشویق و دلگرمی آنان برای ترویج و توسعه زبان فارسی در پاکستان است - طبع و نشر آثار ادبی و تحقیقی و ترجمه های استادان پاکستانی بوسیله سازمانهای فرهنگی ایران و پرداخت حق التالیف مناسبی ، از جمله اقدامات موثر در گسترش زبان فارسی در پاکستان خواهد بود -

کسانیکه با هزینه خود کتابی را به زبان فارسی یا زبانهای محلی پاکستان درباره فارسی بچاپ میرسانند ، سازمانهای فرهنگی ایران باید با خرید تعداد قابل ملاحظه آن موجبات تشویق از مؤلفین را فراهم آورند - همچنین حسب سابق به استادان فارسی که در کارهای ادبی و تحقیقی و تدریسی خدمات ارزنده ای را انجام داده اند ، مدال یا نشانی از طرف دولت ایران اعطاء گردد ، باید از معلمانی که دارای دکتری نیستند ، برای ادامه تحصیلات و اخذ دکتری از دانشگاههای ایران دعوت بعمل آید -

برای شرکت در سمینارها و کنفرانسها باید از استادان فارسی پاکستان دعوت بعمل آید تا آنها هم بتوانند مقالات فارسی خود را در چنین مجامع تقدیم کنند و هم بتوانند از سخنرانیهای استادان ایرانی بهره مند شوند و همچنین بتوانند تحولات زبان فارسی و مراکز فرهنگی و ادبی ایران را از نزدیک مشاهده بکنند -

تقویت مراکز آموزشی

وجود رشته های فارسی در دانشکده ها و دانشگاههای پاکستان یک سرمایه بزرگی برای ترویج زبان فارسی است - مسئولین ایرانی باید به ارزش واقعی این امر پی ببرند و قدر این سرمایه را بشناسند و برای تقویت این مراکز

آموزشی جداً بکوشند - برای حصول این هدف ، اقدامات زیر ضروری به نظر می رسد -

- ۱ - تهیه نمودن وسایل سمعی و بصری ، اسلایدها ، فیلم های آموزشی و لا براتوارهای زبان -
- ۲ - فراهم نمودن کتابهای تحقیقی و مراجع مانند لغتنامه ها فرهنگها و سایر مطبوعات و نشریات فرهنگی -
- ۳ - اعزام استادان ایرانی به دانشگاههای پاکستان جهت آموزش زبان فارسی در دوره های باز آموزی استادان پاکستان -
- ۴ - فراهم نمودن تازه ترین اطلاعات دربارۀ تحولات جدید ادبی و فرهنگی ایران -
- ۵ - اعطای بورس و جوایز به دانشجویان دوره های مختلف بویژه دانشجویان فوق لیسانس و بدینوسیله جلب بیشتر این دانشجویان به مراکز آموزش زبان فارسی پاکستان -
- ۶ - دعوت از دانشجویان ممتاز دانشگاه برای ادامه دوره دکتری زبان فارسی در دانشگاههای ایران -
- ۷ - ترتیب برنامه های گردش های علمی به ایران برای دانشجویان زبان فارسی -
- ۸ - هماهنگ نمودن فعالیت های آموزشی خانه های فرهنگ با فعالیت های مراکز آموزشی پاکستان تا دانشجویان ، بعد از بدست آوردن مدرک خانه های فرهنگ بتوانند در دانشگاهها و مؤسسات علمی پاکستان تحصیلات عالی خود را در رشته فارسی ادامه بدهند - بعبارت دیگر خانه های فرهنگ باید نقش تغذیه کننده و پشتوانه مراکز آموزشی پاکستان را بعهده بگیرند -

## تهیه کتابهای درسی

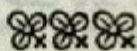
برای کسب موفقیت و کار آیی بیشتر در زمینه تدریس زبان فارسی وجود کتابهای درسی که با در نظر گرفتن سطح فکری و روانی و مقتضیات دانشجویان تهیه شده باشد، بسیار ضروری است. کتابهایی که در حال حاضر در مراکز آموزشی پاکستان و خانه های فرهنگ ایران تدریس میشود، فاقد این اوصاف است، کتابهایی که در پاکستان نوشته شده، طبق روشهای جدید زبان آموزی تألیف نشده و آنهایی که در خانه های فرهنگ ایران تدریس می شود، اغلب برای کودکان دبستانی ایرانی نوشته شده در حالیکه دانشجویان و فارسی آموزان این مراکز، جوانان تحصیل کرده هستند و از لحاظ روانی و اطلاعات با کودکان فرق دارند. علاوه بر این ممکن است بعضی مطالب کتابهای چاپ شده در ایران هم مورد قبول تمام اقشار فارسی آموزان پاکستانی نباشند، لذا بسیار ضروری است که برای دانشجویان دوره های مختلف مراکز آموزشی پاکستان و فارسی آموزان خانه های فرهنگ کتابهایی بتوسط یک هیأت علمی متشکل از استادان با تجربه ایرانی و پاکستانی تهیه شود. هنگام تألیف این کتب تمام موارد زبان آموزی به خارجیان مورد نظر باشد و نیز به مسائل روز و وقایع زندگی روزمره درین کتاب ها عنایتی بشود تا دانشجویان خود را در یک محیط خودمانی و در برابر نوشته هایی که به زندگی واقعی آنها مربوط است احساس نمایند.

## ایجاد امکانات اقتصادی

امروز معمولاً یک زبان در یک جامعه باین دلیل گسترش پیدا می کند که علاوه سرمایه ادبی و فرهنگی، برای کسی که آن را یاد میگیرد، امکانات و وسایل اقتصادی زندگی او را فراهم آورد. در حال حاضر در کشور ما زبان عربی از این خاصیت برخوردار است. در داخل پاکستان و در کشورهای عربی وجود امکانات زیاد اقتصادی برای فارغ التحصیلان زبان عربی، تعداد



زیادی از دانشجویان را بطرف خود جلب میکند - در حالیکه برای زبان فارسی فعلاً نه در داخل کشور پاکستان و نه در خارج ، این امکانات وجود ندارد - برای پیشرفت و گسترش زبان فارسی باین نکته مهم هم باید توجه بشود - دولت جمهوری اسلامی ایران با استفاده از نیروی انسانی پاکستان در کارهای باز سازی و عمرانی خود ، می تواند در راه توسعه گسترش زبان فارسی در پاکستان کمک ارزنده ای بنماید ، بدین معنی که شرط عمده استخدام کارشناسان ، پزشکان ، مهندسیین ، و متخصصین پاکستانی ، علاوه بر اطلاعات لازم علمی ، آشنایی آنان بزبان فارسی شرط لازم باشد - امیدواریم که با موفقیت اقدامات فوق بتوانیم زبان و ادبیات فارسی را دوباره در سرزمین پاکستان احیاء کنیم و شمع این زبان شیرین را که زبان دل و سبغ و مبین پیغام والای شاعر بزرگ ملی ما ، حضرت علامه محمد اقبال است ، برای همیشه فروزان نگه داریم -



#### یاد نامه استاد خلیلی

دانش در نظر دارد ' یادنامه استاد خلیلی ' را منتشر سازد - از دانشمندان بخصوص از دوستان استاد خلیلی تقاضا داریم که تأثرات و مقالات و ابیات خود را هرچه زود تر به مسئول مجله دانش ارسال فرمایند -

دکتر کلیم سهسرامی

راجاهی - بنگلادش

## همکاری بین اصطلاح سازان فارسی و اردو

میگویند که تدریس و تفهیم مسائل علمی برای دانشجویان در بخشهای ادبیات و علوم انسانی کار آسان است، همین طور استعمال نشر ساده و مصنوع هم در مقابل اصطلاحات علوم برای ابلاغ امر دشوار نیست ولی تدریس در زمینه علوم بوسیله زبان فارسی یکی از مهمترین مسائل است که برای استادان مورد توجه خاصی قرار می گیرد - در این جا باید تذکر داد که تدریس علوم، به زبان مادری ذهن دانشجویان را آماده می سازد که مسائل دقیق را به آسانی درک کنند زیرا فهمیدن اصطلاحات خارجی برای دانشجویان مشکل است - بهمین علت باید در راه آسان ساختن اصطلاحات علوم و تفهیم و تدریس آن قدمی تازه برداشته شود - در مسافرت اخیر به ایران که برای مدت کوتاهی نصیب اینجانب شد، موفق شدم چند مجلد ترجمه فارسی از اصطلاحات طبیعیات و ریاضی و شیمی و غیره در مرکز نشر دانشگاهی تهران را دیدار نمایم - میدانم که تهیه این مجلدات چند سال طول کشیده و اصطلاح سازان چقدر زحمت کشیده اند - ولی در زبان اردو روش اصطلاح سازی تقریباً از صد و پنجاه سال گذشته آغاز گردید و در تمام شبه قاره فقط دانشگاه دهلی بود که در آنجا تدریس فیزیک (طبیعیات)، شیمی، اقتصاد، حقوق، فلسفه، ریاضی، تاریخ و جغرافیا و غیره به زبان اردو انجام می گرفت و برای دانشجویان یاسعی و کوشش بلیغ 'انجمن ترجمه دانشگاه دهلی' (۴۰) - (۱۸۳۹م) تقریباً صد و پنجاه کتاب ترجمه و تألیف شد و اصول اصطلاح سازی

نیز وضع گردید - صاحب نظران آموزش آن دوره ، معتقد بودند که دانشجویان بخش زبانهای شرقی در مقابل دانشجویان بخش زبان انگلیسی بهیچ وجه کمتر نیستند - همچنان ' انجمن علوم ' (Scientific Society) علی گر (۱۸۶۴م)، انجمن پنجاب و دانشکده علوم شرقی لاهور (پاکستان) ، انجمن ترقی اردو ( هند) دارالترجمه جامعه عثمانیه ( حیدرآباد هند) بخش تصنیف و تالیف و ترجمه دانشگاه کراچی (پاکستان) ، مقتدره قومی زبان اسلام آباد غیر از اصطلاحات ادبیات و علوم انسانی و بازرگانی ، مخصوصاً برای وضع اصطلاحات بخشهای مختلف علوم سعی فراوان نموده اند -

اگر در اینجا درباره روش واژه سازی سخن بمیان آورم بيمورد نخواهد بود - بنا بر این پیشنهاد میکنم که باید دانشمندان اصطلاح ساز زبان فارسی و اردو با یکدیگر همکاری و از مساعی همدیگر استفاده کنند تا مسائل و مشکلات کار آسان شود - زبان اردو خیلی نزدیک بزبان فارسی است و بدون شک حد اقل پنجاه در صد کلمات و اصطلاحات اردو از زبان فارسی گرفته شده ، بهمین علت همکاری دانشمندان این دو زبان سودمند خواهد بود - نکته مورد توجه اینست که اخیراً در دانشگاه کراچی ، واژه سازان ، در مقابل زبان عربی و هندی ، زبان فارسی را ترجیح داده اند زیرا دستور زبان فارسی از لحاظ مشتقات و مرکبات برای اردو زبانان نه تنها مفهوم تر است بلکه سهل تر هم هست - برای کلمه ای مرکب ، اصطلاح مرکبی طوری ساخته شده است که حاوی مفهوم هر دو جزو میباشد مثلاً برای Water Pump آب کش ' و برای Air Pump اصطلاح ' بادکش ' درست شده است - برای توضیح بیشتر در سطور زیر مثالهایی آورده میشود که بزبان اردو ولی از فارسی استخراج شده است :

Balloon (۱)

در اصطلاح هوا پیمانی بمعنی غبار و در اصطلاح شیمی آله کشید -

## Base (۲)

در اصطلاح هندسه بمعنی قاعده/اساس

در اصطلاح گیاه شناسی بمعنی ته

در اصطلاح ریاضی بمعنی خط بنیادی/اصل/اساس -

در اصطلاح باستان شناسی بمعنی بنیاد/اساس -

در اصطلاح نظامی بمعنی مرکز/زمینه -

## Birectangular (۳)

در اصطلاح هندسه بمعنی دو قائمی -

## Base Plate (۴)

در اصطلاح پزشکی بمعنی لوح دندان -

در اصطلاح مهندسی بمعنی زیر لوح -

## Bosom (۵)

در اصطلاح پزشکی بمعنی سینه -

در اصطلاح روان شناسی بمعنی دل/خواهش -

در اصطلاح جغرافیا بمعنی سطح زمین/سطح بحر -

در اصطلاح زمین شناسی بمعنی اندرون زمین -

## Anomaly (۶)

در اصطلاح طبیعیات بمعنی خلاف قاعده -

در اصطلاح ستاره شناسی بمعنی خروج مرکز -

در اصطلاح الهیات بمعنی خرق عادت -

نظریه مباحث بالا برخی از پیشنهادات مربوط به وضع اصطلاحات

در اینجا ذکر میشود ، امیدوار است مورد توجه دانشمندان و استادان علوم قرار

گیرد:

نخست مؤسسه ای تشکیل شود که دسته ای از زبان شناسان و گروهی

از استادان متخصصین علوم برای واژه سازی عضویت آن مؤسسه را داشته باشند و در هنگام وضع اصطلاحات قواعدی را در نظر داشته باشند که بقرار زیر است:

اول: اصطلاح باید از لحاظ زبان و دستور مناسب و مختصر و حاوی معنی کلمه مورد نظر باشد.

دوم: اگر کلمه مورد نظر مرکب است و هر دو جزو آن در فارسی معادل ندارد، در آن صورت باید از کلمه خارجی استفاده شود. مثلاً هائیدرو کلورین (Hydro Chlorine) که مرکب است از Chlorine و Hydrogen.

سوم: اگر کلمه مورد نظر مرکب است و در فارسی معادل ندارد، ولی هر دو جزو آن بفارسی معادل دارد، هنگام اصطلاح سازی باید هر دو جزو را چنان ترکیب کنند که دارای مفهوم کلی باشد. چنانکه برای کلمه انگلیسی Chronology اصطلاح 'علم زمان' بکار میرود.

چهارم: اگر کلمه خارجی مفرد است مثل Chlorine و Potassium و Sodium در فارسی معادل ندارد که معنیش را واضح کند، در این صورت خود کلمه خارجی را بکار باید برد.

پنجم: اگر کلمه خارجی مرکب است با دو کلمه مفرد که یکی از آن دارای معادل در فارسی است و دیگر در فارسی معادل ندارد باید با معادل فارسی و یک کلمه متداول دیگر اصطلاحی را چنان وضع کنند که مفهوم آن نزد خواننده واضح شود.

ششم: اگر اصطلاح، قدیم و متداول است باید همین طور برقرار بماند. و اگر اصطلاح متداول غلط است، تصحیح آن حتماً لازم است.

هفتم: هنگام واژه سازی، از تصرفات دستوری مثل اماله، ترخیم، فک اضافه و اضافه پیشوند و پسوند هر جا که لازم باشد نباید خودداری کرد.

هشتم: در موقع ساختن افعال از اسهای مخصوص، قواعد اشتقاق و دستور

زبان فارسی را باید در نظر داشت - *از زبان فارسی و جمله‌های بی‌معنی در آن*  
نهم : اگر کلمه خارجی طبق روش زبان فارسی متداول شود ، باید از حیث  
اصطلاح بکار برود - *بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی*

دهم : در موقع وضع اصطلاحات شیمی برای ماده های بسیطه علامات  
مخصوص ساخته شود - *بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی*

یازدهم : اصطلاح تازه نباید دارای تنافر حروف باشد - *بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی*

دوازدهم : در برخی از اصطلاحات از نقشه ها و اشکال استفاده شود - *بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی*

سیزدهم : اصطلاحات یونانی و لاتینی چون بزبان فارسی منتقل شود ، باید  
دارای ویژگیهای صوتی زبان فارسی باشد - مثل Cornea = قرنیه ، Diabetes =

ذیابیطس ، Morphia = مرفیه و Astrolabe = اسطرلاب - *بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی*

چهاردهم : کلمات دخیل ، هنگام اصطلاح سازی باید بجای خود بماند زیرا  
معنیش در زبان فارسی از کثرت استعمال واضح و مسلم است و برای خواننده

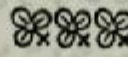
در این باره هیچ اشکالی ندارد - *بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی*

این بود عرائض بنده که خدمت دانش پژوهان و زبان شناسان و صاحب

نظران علوم تقدیم میشود و امیدوار است که اصطلاحات وضع شده از

کلاسهای دبیرستان تا فوق لیسانس در کتابهای درسی بدون هیچ تغییری

بکار رود - *بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی*



در اصطلاحات شیمی بی‌معنی در فارسی

بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی

بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی

بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی

بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی

بسیاری از کلمات بی‌معنی در فارسی

عارف نوشاهی

### کتابهای تازه

\* در این بخش فقط آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلام و ایران نقد و معرفی می شود -

\* مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر دانش ارسال کنند -



دردربار و دیار شبه قاره پاکستان و هند حدود یک هزار سال سگّه زبان فارسی چنان با شأن و شوکت رواج داشته که اینک دیگر جانی نهانده که برای اثبات این واقعیت تاریخی که همه می دانند و می شناسند، قلمفرسانی کنیم در این دیار، چون زبان فارسی به زبانهای بومی میدان فعالیت داد، رابطه زبانهای محلی با زبان فارسی آمیختگی بیشتری پیدا کرد. این رابطه همانند کشوری درحال رشد است که برای تقویت اقتصاد خود پول رایج خود را با پول

یک کشور مرفعی وابسته می کند و هنگامیکه کشور در حال رشد بر پای خود می ایستد این وابستگی رسمی از بین می رود -

تازمانیکه میر بهرعلی انیس (م ۱۲۹۱ هـ) مرثیه های شاهکار اردو را نسروده بود هندیها روضه الشهداء کاشفی را از فارسی به اردو ترجمه می کردند - سروده های میر انیس از نظر زبان و بیان اردو چنان شیوا و گیرا است که دیگر روضه خوانی ملاً کاشفی نتوانست هندیها را بگریاند - اما از سوی دیگر بزبان اردو هیچ مثنوی اعلائی عرفانی و اخلاقی سروده نشد که بتوانیم آن را همسنگ مثنوی معنوی قرار بدهیم - نه تنها در اردو حتی بزبان فارسی هم نظیرش پیدا نیست - مولوی الهی بخش متوفی ۱۲۴۵ هـ از مردم کاندهله - هند خواست که خون برتنش بمالد و خودش را ' شهید ' بخواند و او دفتر هفتم مثنوی را سرود اما آن دفتر را گاو خورد - چراغ مثنوی مولوی تا امروز در شبه قاره فروزان است و مردم از نورش استفاده می کنند -

اگر گیتی سراپا باد گیرد

چراغ مقبلان هرگز نمیرد

بدون تردید شبه قاره هند نتوانست یک ' مولانای روم ' بپروراند اما ایران هم نتوانسته است نظیر ' حکیم لاهوری ' راداشته باشد - اگر ما پس از هشت قرن هنوز نوای نی را در شبه قاره هند در حجره های خانقاه هامی شنویم ' بانگ درای ' اقبال نیز در خیابان و کوچه های ایران طنین انداز است و همین است فرهنگ مشترک ما و عمل جاذبه آن که هنوز ادامه دارد -

پروفسور آقای اختر راهی استاد تاریخ در دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد از میان افرادی است که در پاکستان بعنوان ' کتابشناس ' شناخته میشود - تالیف تذکره مصنفین درس نظامی و تذکره علمای پنجاب و کتابنامه شبلی نعمانی و تهیه مجموعه مقالات بنام ' کتاب شناسی ' نشانه های بارز علم و فضل اوست - اینک ' ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی '



را تألیف کرد که موضوعی است جالب که بازگو کننده سابقه فارسی در آسیای شرقی میباشد این کتاب مشتمل است بر تراجم زبانهای اردو، پنجابی، پشتو، سندى و براهوى - شمار تراجم هر زبان به شرح زیر است:

اردو ۱۲۶۰ ترجمه

پنجابی ۵۸ ترجمه

پشتو ۳۹ ترجمه

سندی ۳۶ ترجمه

براهوى ۲ ترجمه

اما ترجمه به زبان بلوچی که یکی از زبانهای محلی پاکستان میباشد در این کتاب نیامده - آیا چون میان زبان فارسی و بلوچی فوق العاده نزدیکی وجود دارد، بدین علت احتیاج ترجمه ای از فارسی به زبان بلوچی نبوده است؟ یا پروفیسور راهی دسترسی به تراجم این زبان نداشته است؟ پاسخ این سؤالها را از پیشگفتار کتاب در نمی یابیم - در مورد زبان انگلیسی همین اشکال به شکل جالب تری پیش می آید - در پاکستان این زبان انگلیسی است که پس از اردو تعداد مطبوعاتش از زبانهای محلی بیشتر است - اگرچه انگلیسی زبان ملی و ماحلی پاکستان نیست اما زبان اداری و دولتی که هست و در پاکستان فعلاً تمام امور دولتی و اداری به همین زبان انجام می گیرد - پس تکلیف این زبان چیست؟ آیا میتوانیم این را 'پاکستانی' بخوانیم با این مفهوم که در پاکستان رواج دارد؟ اما پروفیسور راهی ترجمه های متون فارسی را 'که به انگلیسی در پاکستان انجام گرفته است در کتاب خود جای نداده است و این اشارتی است به این نظریه که منظور از 'زبانهای پاکستانی' زبانهایست که در مرز و بوم پاکستان زاده و رشد کرده است -

نگارنده کتاب برای هر پنج زبان پیشگفته پنج بخش باز کرده است - در بخش اردو کتابها را به ترتیب موضوعی آورده اما در بخش های دیگر

واستدراک ، ترتیب الفبائی را ملحوظ داشته است - بدین علت مشکل است تشخیص بدهیم که در این کتاب در یک موضوع رویهمرفته چند ترجمه وارد شده است - اما برطبق تقسیم بندی موضوعی از طرف نگارنده کتاب در بخش اول (أردو) تعداد ترجمه ها به شرح زیر است:

عرفان ۲۵۰ ، منظومه ها ۱۴۴ ، قصه ها ۱۰۶ ، تاریخ عمومی ۸۸ ، تذکره های صوفیه ۷۳ ، عقاید ۷۲ ، اخلاق ۵۵ ، فقه ۴۹ ، ادبیات ۴۰ ، تاریخ مذهبی ۳۸ ، طب ۲۸ ، تذکره های شعراء ۲۷ ، تفسیر قرآن ۱۳ ، انشا و نامه نگاری ۱۳ ، جغرافیا و سفرنامه ۱۲ ، ملل و نحل ۱۰ ، حدیث ۸ ، اوراد ۷ ، دستور زبان ۶ ، علوم غریبه ۶ ، شیمی ۳ ، ریاضی و نجوم ۲ ، عروض و بلاغت ۲ ، چند دانشی ۱

از آمار پیشگفته روشن است که در شبه قاره گرایش زیادی به متون عرفانی بوده است و اگر تذکره های صوفیه را نیز برآن اضافه کنیم این تعداد بیشتر می شود - سپس نوبت به منظومه های رسد - اگرچه خود 'نظم' را نمی توان 'موضوع' شمرد بلکه آن یکی از انواع ادب است ، یعنی میتواند هم کتاب طب به نظم درآید و هم کتاب تاریخ - آقای راهی این نکته را در نظر داشته و در قسمت منظومه ها تنها دیوان ها و مثنوی های بزمی و رزمی را آورده است -

در این کتاب هیچ ترجمه ای از علوم و فنون امروزه بچشم نمی خورد - علتش اینست که شبه قاره اینگونه دانشهارا مستقیماً از غرب گرفته است و قهراً درآخذ و اکتساب اینها دست به دامن زبانهای غربی زده است -

اگرچه بررسی نفوذ نویسندگان فارسی زبان بپردازیم می بینیم که درهند و پاکستان نیز همانند ایران و افغانستان پرچم مولوی و سعدی و حافظ همیشه بلند بوده است - در این کتاب از آثار سعدی ۵۴ ترجمه ( گلستان ۲۵ ترجمه ، بوستان ۱۳ ، کریا ۱۶ ) از حافظ ۲۹ ترجمه ( دیوان ۲۶ ترجمه ، رباعیات ۳

ترجمه ) واز مولوی ۲۷ ترجمه یاد شده است - فارسی نویس و فارسی سرای دیگر که در شبه قاره فوق العاده محبوبیت بدست آورده است مولانا جامی است - در این کتاب از مجموع آثار او روبهرفته ۲۷ ترجمه ثبت شده که از آنجمله تنها ۱۰ ترجمه از مثنوی یوسف و زلیخا است -

اگرچه خیام نیشابوری سراینده پرگویی نیست و در نظم فارسی تنها رباعیات از وی یادگار مانده است و درانتساب این رباعیات به خیام نیز جای تردید و شک وجود دارد ، باز هم اسم ۲۵ ترجمه از رباعیات ( منسوب به ) خیام در این کتاب متذکر شده است -

از آمار پیشگفته میتوان پی برد که شعر فارسی در پاکستان و هند چه قدر طرفدار داشته است و این نشانه بختگی و لطافت و جزالت شعر فارسی است و خوانندگان شبه قاره می خواستند بوسیله این ترجمه ها ، غوامض افکار شعرای فارسی گوی درک نمایند و الا لطف شعر در زبان خود شعر است نه در ترجمه -

کتاب آقای راهی گرایش دیگری را نیز نشان می دهد و آن معرفی کتب فکری و فقهی ایران است که پس از انقلاب اسلامی آن کشور (۱۳۵۷ ش/ ۱۹۷۹ م) ترجمه شده است - آقای راهی در اینمورد ترجمه ۲۵ کتاب را نشان داده است - مترجمان بیشتر به ترجمه آثار مرحوم مرتضی مطهری پرداخته اند -

تا اینجا سخن از نویسندگان ایرانی و افغانی بوده و اکنون به نویسندگان محلی میپردازیم - برطبق فهرست مورد نقد بیش از همه آثار شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م ۱۰۵۲هـ)، شاه ولی الله دهلوی (م ۱۱۷۶هـ)، شاه عبدالعزیز دهلوی (م ۱۲۳۹هـ)، و اقبال لاهوری (م ۱۳۵۷هـ) ترجمه شده است - هریکی از اینها از نظر فکر اسلامی و تشخص جداگانه ای دارد -

این بود تبصره کلی درباره اثر پروفیسور راهی - اگر کسی بخواهد در شبه  
 قاره گرایشهای فکری و ادبی و نفوذ فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را بداند ،  
 حتماً باید این کتاب را مدنظر داشته باشد -  
 پس از وصف موضوع کلی کتاب ، اکنون به جزئیات و بررسی صحت  
 مطالب می پردازیم:

- ۱ - نگارنده کتاب بیشتر به مشخصات چاپ متون فارسی پرداخته و  
 توجه خود را به تکمیل مشخصات ترجمه ها کم تر مبذول داشته است -
- ۲ - نگارنده در پایان کتاب تنها فهرست نام نویسندگان و مترجمان را آورده و از  
 ذکر فهرست عناوین متون و ترجمه ها صرف نظر نموده است در نتیجه  
 استفاده از این کتاب بسیار مشکل و محدود شده است -
- ۳ - در تهیه فهرست اعلام نگارنده روش استاندارد در نظر نداشته است -  
 مثلاً نام امام خمینی را در ردیف ' راه ' آورده است ، بدینگونه : روح  
 الله خمینی - فکرمی کنیم هیچ خواننده ای برای پیدا کردن این اسم به  
 ردیف ' ر ' رجوع نخواهد کرد -
- ۴ - در ص ۷ سه بیت از کتاب نوراسلام نقل شده است - در بیت اول  
 بجای کلمه ' شاه ' باید ' شه ' باشد و الا مصرع از وزن می افتد -  
 در آخرین بیت کلمه ' جو ' بی مورد است -
- ۵ - در ص ۵۴ نام مترجم ' تحفة النصائح ' قطبی رازی نوشته شده  
 است - اما دکتر جمیل جالبی در تاریخ اردو ادب ۱: ۸۵ تأکید کرده  
 است که این نام قطبی زاری است -
- ۶ - ص ۶۱ - ترجمه کیمیای سعادت از عنایت الله ، اکسیر هدایت نام  
 دارد -
- ۷ - ص ۶۳ - ترجمه اخلاق جلالی از شریف علی ، عین المعانی نام دارد و نه  
 عین المعالی -

- ۸ - ص ۱۲۵ ترجمه بعضی مکتوبات عبدالحق دهلوی از مفتی اعجاز ولی خان رضوی - بنظر من ترجمه یکی از همین نامه ها بعنوان ' تکمیل الحسنت ' در ۱۹۶۲ م در لاهور چاپ شده است - ( صفدر: ۲۸۰ )
- ۹ - ص ۱۲۵ - حقیقت السماع ، این ترجمه از قلم مولوی عزیز احمد قادری بدایونی است - ( صفدر: ۳۲۰ )
- ۱۰ - ص ۱۹۴ - در ماده تاریخ تألیف ' بزم سخن ' کلمه ' لکها ' نباید بحساب آورد - ( صفدر: ۸۰۲ )
- ۱۱ - ص ۲۱۱ - نگارنده در معرفی رشحات عین الحیات ، مقدمه و خاتمه آن کتاب را ذکر نکرده ، حال آنکه این مقدمه (در ذکر طبقات خواجگان سلسله نقشبندیه) اینقدر مفصل است که در رشحات چاپ علی اصغر معینیان بعنوان جلد اول آن منتشر شده است - خاتمه این کتاب ' در ذکر تاریخ وفات و کیفیت ارتحال خواجه عبیدالله احرار ' میباشد - تاریخ درگذشت خواجه احرار ۸۹۶ ه است و نه ۸۹۵ ه -
- ۱۲ - ص ۲۲۲ - مصباح نورانی از محمد اعظم - وی ساکن میرووال بخش سیالکوت بوده و در ۱۳۷۵ ه درگذشته است -
- ۱۳ - ص ۲۶۴ - ترجمه منظوم خاورنامه - این مشتمل بر ۲۴۰۰۰ بیت است -
- ۱۴ - ص ۲۹۷ ترجمه رباعیات ابو سعید ابوالخیر از محمد اسلم رازی - این ترجمه بعنوان ' تأثرات ' در سال ۱۹۳۸ در شهر لاهور بچاپ رسیده است - (نوشاهی: ۷۳۸)
- ۱۵ - ص ۳۴۳ - ۳۴۴ - ترجمه منظوم دیوان محمود شبستری - این ترجمه محمود نامه محمود لاهوری است - در ' یادداشت ' ناشر (ص ۵) حدسی زده اند که ممکنست ترجمه بندی از ' گلشن راز ' باشد ، که صحیح نیست -

۱۶ - ص ۳۴۷ - مثنوی شمس تبریز از مولوی ، سروده بسال ۷۵۷ هـ  
 اولاً: این مثنوی بنام مرغوب القلوب شهرت دارد - ثانیاً: سراینده اش  
 مولوی نیست - چون مولوی در ۶۷۲ هـ در گذشته است - همچنین نمی  
 توان این مثنوی از مراد او شمس الدین تبریزی باشد که وی نیز در  
 ۶۴۵ هـ کشته شده است - (۲۶) -

۱۷ - ص ۳۷۵ - ترجمه ارمغان حجاز از مضطر مجاز - این ترجمه با همکاری  
 آندرا پردیش اردو اکیدمی (هند) در ۲۰۸ صفحه در سال ۱۹۷۹ م چاپ  
 شده است -

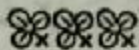
۱۸ - ص ۳۷۵ - ترجمه ارمغان حجاز از حامد حسین - این ترجمه  
 در ۱۹۷۸ م در ۹۶ صفحه در هند چاپ شده است -

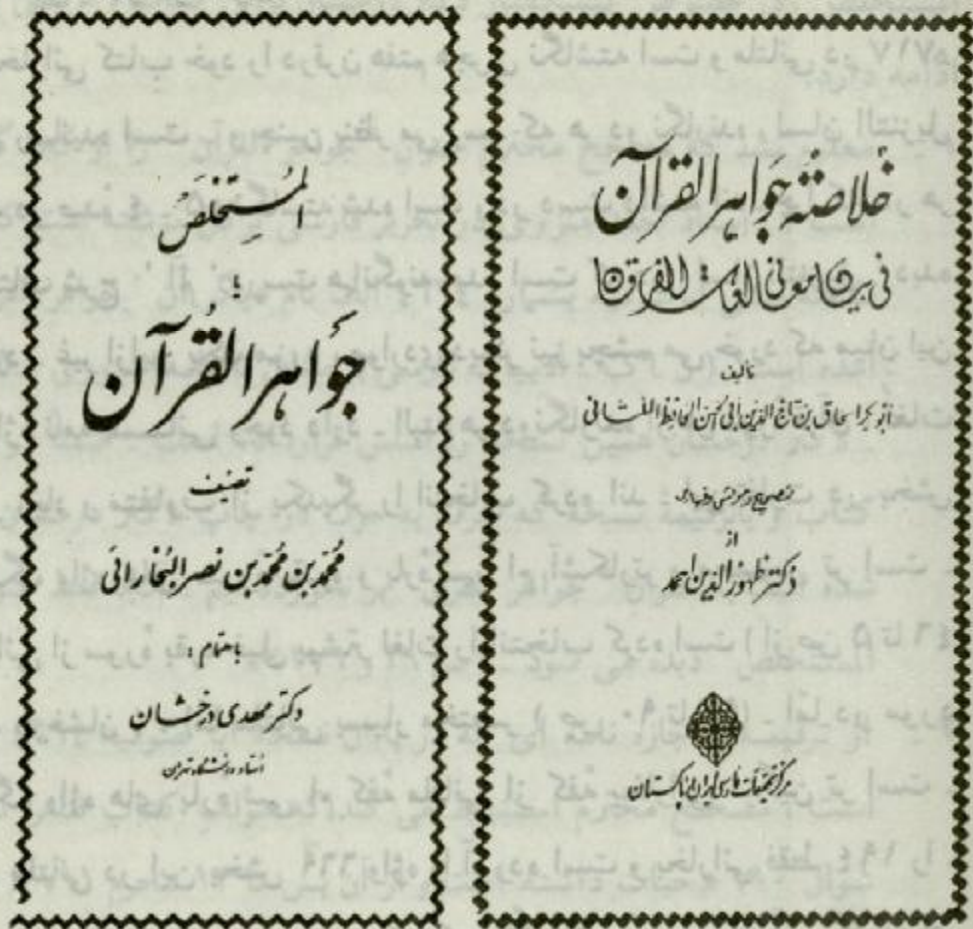
۱۹ - ص ۳۹۳ - نگارنده مشخصات کتاب ' چهار بهار ' را کراراً نوشته  
 است - پیش از این همین اطلاعات را در ص ۸۲ نیز آورده است -

۲۰ - بعضی ترجمه ها در دست است که در این کتاب ذکر نشده است -  
 اینگونه افتادگیها را باضافه ترجمه هایی که پس از چاپ این اثر به طبع  
 رسیده در مقالت جداگانه ای خواهم آورد -

محفظات مأخذ:

صفدر = فهرست کتب چاپی پاکستان درباره زبان و ادبیات فارسی تألیف سید  
 امداد علی صفدر ، مندرج در اورینتل کالج مگزین ، لاهور ، اکتبر ۱۹۷۱ م -  
 نوشاهی = فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش  
 مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد - جلد یکم - تألیف عارف  
 نوشاهی ، ۱۹۸۶ م -





مركز تحقيقات فارسى ايران و باكوستان در اسلام آباد در مدت چهار سال ، دو واژه نامه قرآن منتشر کرده است - يکى 'المستخلص' تأليف حافظ الدين محمد بن محمد نصر بخارانی ، در ۱۳۶۱ ش و ديگرى 'خلاصه جواهر القرآن فى بيان معانى لغات القرآن' تأليف ابوبکر اسحاق بن تاج الدين ابى الحسن الحافظ الملتانى ، در ۱۳۶۴ ش - المستخلص ، چاپ عکسى است از روى نسخه خطى کتابخانه گنج بخش اسلام آباد مؤرخ ۷۲۲ هـ ، و خلاصه جواهر القرآن ، تصحيح شده دکتر ظهور الدين احمد پاکستانى است ، برمبنای نسخه منحصر بفرد مؤرخ ۷۳۴ هـ بخامه نگارنده آن - اينک در مهر ماه ۱۳۶۵ ش ، المستخلص دوباره چاپ شده است - اين دفعه به تصحيح دکتر مهدى درخشان ، از طرف دانشگاه تهران و با عنوان

## المستخلص یا جواهر القرآن -

بخارانی کتاب خود را در قرن هفتم هجری نگاشته است و ملتانی در ۷۱۷ هـ  
 بیابان رسانیده است - و چنین بنظر می رسد که هر دو نگارنده ، لسان التنزیل  
 را که در صده ۴ - ۵ هـ نگاشته شده است ، در دست داشته اند - چرا که در هر  
 دو کتاب شرح ' ألم ' درست همانگونه آمده است که در ' لسان التنزیل ' دیده  
 میشود - غیر از این یک مورد ، مواردی دیگر نیز بچشم می خورد که میان این  
 دو واژه نامه همسانی وجود دارد - البته هر دو نگارنده از هر سوره قرآن ، لغات  
 کم و زیاد و متفاوت از یکدیگر را انتخاب کرده اند - این تفاوت در بخش  
 فرهنگ واژه های سوره بقره و پاره سی ام آشکارتر و محسوس تر است -  
 بخارانی از سوره بقره خیلی بیشتر لغات را انتخاب کرده است ( از ص ۵ تا ۶  
 چاپ درخشان ) ، اما ملتانی بسیار مختصر ( ص ۹۰ تا ۹۳ ) - اما در مورد  
 فرهنگ واژه های پاره سی ام کفه ملتانی از کفه بخارانی سنگین تر است -  
 چون ملتانی در این بخش ۶۶۹ واژه را آورده است و بخارانی فقط ۱۹۴ را -  
 این تفاوت را میتوان چنین توجیه کرد که اولاً خلاصه جواهر القرآن ، گزیده ای  
 است از ' خلاصه الدین ' همان ملتانی - ثانیاً در خلاصه ... ترتیب سوره ها  
 بطور معکوس است یعنی پس از سوره حمد از سوره ناس آغاز کرده و بالاخره  
 به سوره بقره می رسد - اما در ' المستخلص ' ، فرهنگ واژه ها مطابق ترتیب  
 سوره ها در قرآن ، است - و بنظر ما هر دو نگارنده خواسته اند که قسمت های  
 ابتدائی کتاب خود را پر بارتر بسازند - واژه هایی که یک بار در قسمت اولیه  
 کتاب آمده است نگارنده نخواستند که همان واژه را در قسمت بعدی  
 دوباره بیاورد - مثلاً کلمه ' الفَصل ' که هم در سوره آل عمران آمده و هم در  
 سوره انفال ، بخارانی این را از سوره آل عمران گرفته است ، چون در کتابش  
 این سوره جلوتر آمده است -  
 گفتار ما پیرامون ' خلاصه جواهر القرآن ' همین جا بیابان می رسد اما درباره



- المستخلص ، در خصوص پیشگفتار دکتر درخشان براین کتاب ، عرایض بنده ادامه دارد:
- ۱ - معلوم نشد که مصحح محترم عنوان ' جواهر القرآن ' را از کجا گرفته است ؟ - استاد احمد منزوی در تحریر فارسی برگل نوشته است که در نسخه خطی ایاصوفیه بشماره ۶۶۴ الف نام دیگر آن ' جواهر القرآن ' آمده است . ( ن - ک - ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ۱: ۲۸۵ )
- دکتر درخشان همین نسخه را اساس قرار داده است - ضمناً در متن کتاب و باترقیمه نسخه که حرف به حرف در چاپ دکتر درخشان نقل شده است به عنوان ' جواهر القرآن ' بر نخورده ایم - آنجا فقط عنوان ' المستخلص ' دیده می شود - ( ص ۳۹ و ۱۷۶ ) -
- ۲ - از ترقیمه و اجازه نامه ای که در پایان نسخه ایا صوفیه ۶۶۴ آمده است ، مصحح محترم استنباط می کند که مؤلف کتاب ظاهراً تا ۱۸ شوال ۷۱۰ هجری حیات داشته است و از آن پس تا ۱۳ محرم ۷۱۱ هجری یعنی در خلال این مدت کمتر از سه ماه وفات یافته است ( ص ۴۲ ) چون کاتب در ترقیمه درباره مؤلف عبارت ' امام الائمه و امان الامه شکر الله مساعیه الجميله ' رابکار میبرد ( ص ۴۳ ) و در اجازه نامه ، مؤلف با عبارت خضه الله بالرحمة والرضوان واسکنه غرف الجنان ' یاد شده است ( ص ۴۲ ) - بنظر بنده عبارت ' امام الائمه ... ' هیچگونه قرینه ای ندارد که از آن در قید حیات بودن مصنف استنباط شود - مخصوصاً در صورتیکه کاتب از خوانندگان کتاب التماس دعا برای مصنف دارد - ( توجه فرمائید به ماده ۳ )
- ۳ - مصحح محترم می نویسد که نام و نشان و شرح حال مؤلف در هیچ یک از کتابهای تذکره و تراجم احوال که بدانها مراجعه شد بنظر نرسید ( ص ۴۲ ) -

اگر اشتباه نکنم در ' تاریخ ملاً زاده ' که در ذکر مزارات بخارا، تألیف احمد بن محمود المدعوبه معین الفقرا است و باهتمام احمد گلچین معانی در ۱۳۳۹ ش در تهران بچاپ رسیده است، نه تنها از نگارنده المستخلص بلکه از خویشاوندان او نیز سخن بمیان آمده است - اما آنچه که درباره نگارنده نوشته است: در پایان تربت مولانا علاءالدین، مرقد منور بقیة السلف و نقیة الخلف فخرالحاج والحرمین ابوالعفة مولانا حافظ الدین الکبیر محمد بن محمد نصر البخاری است، رحمه الله، وفات او در روز چهارشنبه هژدهم شهر شعبان سنه ثلث و تسعین و ستمانه (۶۹۳) بوده است - چنانچه گفته اند:

وفات قدوه اسلام، حافظ الملة

امام دین هدی، پیشوای اهل جهان

بششصد و نود و سه چهارشنبه بود

(به) روز هژدهم از اوسط مه شعبان

( تاریخ ملاً زاده، ص ۵۵ )

از عبارت ' چنانچه گفته اند ' برمی آید که نگارنده تاریخ ملاً زاده مأخذ دیگری در دست داشته است و قطعه تاریخ وفات بخارانی را از آنجا نقل کرده است -

استوری و برگل کتیه او را ' ابوالفضل ' و تاریخ تولد ۶۱۵ هـ و تاریخ

وفات ۶۹۳ هـ و محل ولادت و وفات ویرا ' بخارا ' نوشته اند - ( ادبیات

فارسی ۲۸۵:۱) دکتر درخشان به این چند مأخذ روی نیاورده است -

چنین بنظرمی آید که مؤلف المستخلص عضو خانواده ای بوده است که

سنت علم و فضل در آن جاری و ساری بوده است و نگارنده تاریخ ملاً زاده

نامهای افراد این خانواده را باعزت و احترام برده است - مثلاً الامام علاءالدین

محمد بن نصر بن محمد بن ابی بکر القلانسی البخاری ( م ۱۳ ربیع الاول

۶۳۱ هـ) که پدر نگارنده المستخلص است - و ابو عبدالله محمد بن محمد بن

محمد المصدر البخاری ملقب به الامام الهمام مقتدی الانام مولانا تاج الدین

المصدر ( م غره رمضان ۷۱۰ هـ ) که داماد ویست - و الامام الهمام مولانا حسام الدين ( م ۳ ربیع الآخر ۷۲۷ هـ در شام ) که نبیره دختری نگارنده المستخلص است - ( تاریخ ملا زاده ص ۵۵ - ۵۶ ) - تاریخ ملا زاده حدود دو قرن پس از درگذشت مؤلف ' المستخلص ' نوشته شده است اما در این دو بیست سال پیوسته شهرت او باقی بوده و در بخارا تبه ای که در قدیم آن را ' تل میانه ' می گفتند در هنگام نگارش تاریخ ملا زاده ' تل مولانا حافظ الدین ' خوانده می شد ، چرا که قبرش بر روی همین تبه قرار داشت - ( تاریخ ملا زاده ص ۵۴ ) -

۴ - مصحح محترم گفته است که نسخه پاکستان بعنوان یادگاری و تذکره ای برای محمد بن حمید الدین شاشی ( ص ۱۸ ) یا برای حمید الدین شاشی نوشته شده است ( ص ۲۱ ) - از نسخه پاکستان که در دست این جانب است و عکس ترقیمه آن در صفحه ۲۰ چاپ دکتر درخشان نیز دیده می شود ، واضح است که این نسخه برای علاء الدین بن محمد بن حمید الدین شاشی کتابت شده است - و این علاء الدین در آن هنگام ( ۷۲۲ هـ ) ' شاب ' ( جوان ) بوده است - نیای این علاء الدین ممکن است همان ' علامه العصر استاد العلماء مولانا حمید الدین شاشی ' باشد که ' وفات ایشان در سنه احدی و ثمانین و سبعهائیه ( ۷۸۱ ) بوده است - ( تاریخ ملا زاده ص ۶۲ )

۵ - همچنین مصحح محترم وقتی ترقیمه نسخه اساس ( نسخه ایا صوفیه ) را بفارسی ترجمه کرده است آنجا نیز می نویسد که کاتب این را بعنوان یادگار برای محمد بن حمید بن چاچی کتابت کرده است - ( ص ۳۶ ) - اما این نام نه در عکس ترقیمه نسخه اساس که در ص ۳۸ چاپ شده است ، دیده می شود و نه در متن ترقیمه که خود مصحح در ص ۱۷۵ نقل نموده است -

۶ - مصحح محترم پس از اعلام نظر قطعی خود درباره تاریخ کتابت نسخه ایا صوفیه ( که در ۷۱۰ هـ نوشته شده است نه در ۷۵۷ هـ ) چنین می افزاید: ' بنابراین اگر در فهرست نسخه های خطی \* دانشمند احمد منزوی و مقاله \* \* \* آقای ... سید عارف نوشاهی و مقدمه عکس کتابخانه گنج بخش پاکستان و سایر مآخذ بمتابعت از یکدیگر ، نسخه پاکستان اقدم نسخ شناخته شده است - جای هیچ ایراد نیست که در کار های ادبی از این گونه سهوها بسیار رخ داده است ' ( ص ۲۴۴ ) اینجا مصحح محترم در باور قوی برای نشان دادن ' نمونه ' به دو اثر خود ارجاع نموده است - با احترامی که برای دکتر درخشان قایل هستیم ، میگویم که در فهرست آقای منزوی ابدأ صحبت از نسخه پاکستان به میان نیامده است چه رسد به اقدم نسخ بودن آن - و اگر اشاره به فهرست گنج بخش تألیف احمد منزوی است ، اولاً این کتاب در آنجا دقیقاً شناخته نشده ثانیاً در نسخه شناسی آن نیز چنین ادعایی دیده نمیشود - در ضمن ، این جانب در مقاله مورد بحث قدامت نسخه را چنانکه از عنوان آن مقاله پیدا است فقط تا پاکستان محدود کرده ام - در مقدمه عکس کتابخانه گنج بخش این اشتباه از نگاشته علی نقی منزوی در ' فرهنگنامه های عربی به فارسی ' رخ داده است زیرا در این کتاب تاریخ کتابت نسخه ایا صوفیه مبهم مانده است آقای علی نقی هم تاریخ ۷۱۰ هـ را نوشته است و هم ۷۵۷ هـ را -

به هر حال جای هیچ تردیدی نیست که در کارهای ادبی از این گونه سهوها بسیار رخ می دهد - و برای نمونه رجوع فرمائید به همین نقد نگارنده !

\* فهرست نسخه های خطی فارسی ' جلد سوم - چاپ تهران

\* \* مقاله راقم این سطور چاپ شده در ماهنامه ' المعارف ' منتشره در لاهور ، شماره ژوئن ۱۹۸۲ م -

## کلیات

## \* انعکاس ( اردو )

کبیر احمد جاسی

مؤلف ، غازی پور ہاؤس ، سرسید نگر ، علی گڑھ ، ۱۹۸۷ م ، ۱۹۶۰ ص ، ۶۰ روپیہ ۔

مجموعہٴ ده مقالہٴ نویسندہ پیرامون ادبیات فارسی است ۔ مقالہ ہا بہ شرح زیر میباشد:

- ۱ - دیوانِ مجیر کا تاریخی مطالعہ [ بررسی تاریخی دیوانِ مجیر ] مشتمل بر نکتہ های تاریخی است کہ در متونِ تاریخی قرن ششمِ ہجری دیدہ نمی شود اما مجیر بیلقانی ( سرایندهٴ قرن ۶ هـ ) در اشعارِ خود بدانها اشارہ کردہ است ۔
- ۲ - علی شریعتی اور اقبال - [ علی شریعتی و اقبال ] خلاصہٴ نظراتِ دکتر شریعتی دربارهٴ اقبالِ لاہوری است کہ وی اقبال را ' علی گونه و مصلح و معمارِ تجدیدِ بنیادِ تفکرِ اسلامی در قرنِ حاضر ' خطاب می کند ۔
- ۳ - حافظ کی شاعری پر ایک نئی نظر - [ نگاہی تازه بہ شعرِ حافظ ] ترجمہ و خلاصہٴ ایردات احمد کسروی است کہ وی در کتابش ' حافظ چہ میگوید ' برحافظ شیرازی گرفته بود ۔ پیش از این اقبالِ لاہوری نیز در ۱۹۱۵ م ہمینگونه اعتراضات را اراٹہ کردہ بود ۔ نویسندہٴ مقالہ میان افکارِ اقبال و کسروی شباهت هایی را جستجو کردہ است ۔
- ۴ - اقبال اور جدیدیت [ اقبال و تجدّد ] نویسندہ باشواہد باثبات رسانیدہ کہ شعرِ اقبال ہم از نظر موضوع ' نوین ' است و ہم از نظر ہئیتِ شعری ۔
- ۵ - سعید نفیسی کے علمی اجتہادات - [ اجتہادات علمی سعید نفیسی ] نویسندہٴ باکمک ' تاریخِ نظم و نثر در ایران و در زبانِ فارسی ' و

سرچشمه تصوف در ایران ' و ' بابک خرم دین دلاور آذربائيجان ' نوح  
 آوری های علمی مرحوم نفیسی را یاد کرده است و اعتقاد دارد که استاد  
 نفیسی در نتیجه گیری های علمی هیجوقت پروایی نداشت که نتایج او  
 به مسلمات اجتماعی لطمه بزند.

۶ - پروفیسر هادی حسن کی علمی خدمات - [ خدمات علمی پرفیسور هادی  
 حسن ]

پرفیسور هادی حسن ( م ۱۹۶۳ ) استاد زبان فارسی دانشگاه اسلامی  
 علی گر که سیزده مجلد کتاب پیرامون ایران و ادبیات فارسی بزبان  
 انگلیسی نوشته است بقول نویسنده شایستگی آن را داشت که  
 شاگردان او از خدمات علمی استاد به نیکی یاد می کردند \* اما بجز  
 یکنفر کسی دیگر از استاد یاد نکرده است \* \* - نویسنده مقاله برای  
 جبران سکوت بیست ساله قلم بدست گرفته است - وی در این گفتار از  
 میان سیزده اثر استاد فقط دو اثر زیر را مورد بررسی قرار داده است :

1- A History of Persian Navigation. ( تاریخ کشتی رانی ایرانیان )

2. Mughal Poetry: Its Historical and Cultural value.

( شعر در عصر مغول ( تیموری ) و ارزش تاریخی و فرهنگی آن )

اسامی بقیه آثار او بقرار زیر است

۱ - مطالعات در ادب فارسی

۲ - فلکی : احوال و آثار

۳ - دیوان فلکی شروانی

\* یکی از شاگردان او دکتر راجه غلام سرور مقاله ای بیاد استاد نوشته است که در دانش ۵ - ۷

بچاپ رسیده است - ما حاضریم در اینمورد مقالات دیگران را نیز منتشر کنیم - دانش

\*\* مقاله دکتر شمعون اسرانیلی که بزودی پس از وفات استاد در مجله آیندو ایرانیکا ، کلکته چاپ

شده بود -

- ۴ - رضی الدین نیشابوری : احوال و آثار در زمان سلطنت ایلخانان
- ۵ - نسخه نادر دیوان فلکی در مدراس الهاندا متعلق به عهد سلطنت ایلخانان
- ۶ - دیوان نایاب شاه همایون در کتابخانه سلطنتی لاهور
- ۷ - قاسم کاهی : احوال و آثار موجود در کتابخانه شرقی لاهور
- ۸ - دیوان کاهی
- ۹ - مجموعه مقالات فارسی
- ۱۰ - شکونتلا ( ترجمه فارسی )
- ۱۱ - تحقیقات در ادبیات فارسی
- ۷ - رمزیت - اقبال کافن [ رمز گوئی : هنر اقبال ]
- نویسنده مقاله میان نوشته های منشور و سروده های اقبال هماهنگی فکری را تشخیص داده و سپس توضیح داده است که اقبال چگونه افکار سنگین خود را بارمز و کنایه در اشعار خود گنجانیده است .
- ۸ - محمد شاهی عهد کی ایک نادر غیر مطبوعه فارسی مثنوی [ یک مثنوی فارسی چاپ نشده و نادر روزگار محمد شاه تیموری ]
- در این گفتار مثنوی ' ناهید و اختر ' سروده شاهزاده مبارک اختر تیموری ، بسال ۱۱۳۳ هـ یا ۱۱۳۹ هـ معرفی شده است . در این مثنوی بزمی بسیار نکات اجتماعی یافته می شود . نسخه خطی این مثنوی [ که معلوم نیست کجا نگهداری میشود ] فقط یکشب در اختیار نویسنده مقاله بوده و او از روی آن نقل کرده است . بقیه مشخصات این نسخه نیز ناگفته مانده است .
- البته نسخه دیگر این مثنوی در گنجینه آذر دانشگاه پنجاب لاهور سراغ داریم ، بشماره 200/3247-O ، بخط شکسته ، مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۲۰۶ هـ در فرخ آباد ، در ۲۶ صفحه \*

\* فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه لاهور ، گنجینه آذر .

آقای جانسی می نویسد که مثنوی 'نیرنگ عشق' سروده مبارک  
اختر نیز در دست است - اما ایشان بدین نکته اشاره نکرده اند که چرا این  
مثنوی تشابه اسمی با نیرنگ عشق سروده غنیمت کنجاهی (بسال ۱۰۹۶ هـ)  
دارد؟

### \* درشناخت اقبال

بکوشش دکتر غلام رضا ستوده  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران - اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی -  
۱۳۶۵ ش ۵۴۸ + ۱۴ ص ۱۰۰۰ ریال -

مجموعه مقالات فارسی و عربی و انگلیسی کنگره جهانی بزرگداشت  
علامه اقبال لاهوری (تهران - اسفند ۱۳۶۴) است - در این کنگره غیر از  
ایرانیان، از پاکستان و هندوستان، بانگلادش، سری لانکا، سوریه و لبنان  
نیز اقبالشناسان شرکت جسته بودند و مقالات ارائه کرده بودند که برخی از آن  
مقالات در این مجموعه چاپ شده است -  
در این مجموعه هرجا که اشعار اردوی اقبال نقل شده است خالی از اشتباه  
حروف چینی نیست -

### \* دکنی اور دکنیات - وضاحتی کتابیات (اردو)

دکتر محمد علی اثر  
مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۶، چاپ است، ۲۱۵ ص ۴۰ روپیه  
'دکنی' شاخه اردوی قدیم است - کتابشناسی حاضر مربوط به ادب و  
زبان دکنی و منطقه دکن (جنوب هند) است که در ۱۰ بخش تقسیم شده است:  
متون منظوم و منثور، تاریخ ادب، تحقیق و تنقید، تاریخ و فرهنگ،  
فهرستهای توصیفی مخطوطات، انتخاب نظم و نثر، کتب متفرقه، ضمیمه -

### \* فهرست کتابهای چاپی فارسی موجود در ژاپن

با اهتمام تویو بونکو، با همکاری هیروتوشی شیمو، ماکوتو حاجی لوشی، کوزو ایتانی، تاکاشی ایوامی،  
پوشیفوساسکی  
کینو کونی یا، توکیو ۶۲-۱۳۶۳ ش ۰ ج ۱: ۷۸۱ ص ۲: ۳۳۱ ص -

فهرست مشترک کتب چاپی فارسی در کتابخانه های مختلف ژاپن



است که در تهیه آن محققان ژاپنی متحمل زحمات زیادی شده اند -  
 بیشتر کتابها از چاپهای پنجاه سال اخیر ایران است - جلد دوم اختصاص  
 به فهرست نام اشخاص و کتابها و ناشرین کتب دارد -

\* فهرست کتابهای چاپی فارسی موجود در کتابخانه شرقی - توکیو  
 کتابخانه شرقی - توکیو - فروردین ۱۳۶۱ ش - ۴۲۷ ص -

فهرست موضوعی است - در این فهرست نیز بیشتر مطبوعات ایرانی  
 بچشم میخورد - البته بعضی چاپهای افغانی و شوروی و هندی نیز دیده می  
 شود -

\* فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی - جلد اول ، چاپ  
 دوم -

تحقیق و بازنگاری از سید علی اردلان جوان  
 کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ، مشهد ، ۱۳۶۵ ش ، ۷۴۷ ص -

جلد یکم فهرست کتب کتابخانه آستان قدس اولین بار در سال ۱۳۰۵  
 ش به وسیله چند تن از نویسندگان و روحانیان نوشته و به زیور طبع آراسته  
 گشته است - آن نگارش و چاپ به مقتضای اصول کتابشناسی روزگار خود  
 انجام داده شده بود که باسپری شدن ۶۰ سال استفاده از آن فهرست محدود تر  
 شده است - اینک کتابشناس دیگر که اسم بامسمی است همتی بر آن گماشته  
 که جلد اول فهرست را با احتیاجات عصری تحقیق و بازنگاری کند و کمبود  
 های چاپ اول را جبران کند - امیدواریم که جلد های دوم و سوم نیز که به  
 سبک قدیم تألیف و طبع شده است مورد بازنگری و بازنگاری قرار داده شود -  
 در صفحه ۲۱۰ - ۲۱۱ درباره نگارنده ' مرآة العارفین ' -

مسعود بک - ابهامی مانده است - نگارنده آن بطور قطع مسعود بک میباشد  
 که اسم کامل او احمد بن محمد است و خطاب ' شیر خان ' داشت - در بخارا  
 حکومت می کرد که به عرفان گرائید و در نتیجه شطحیات خود در ۸۰۰ یا  
 ۸۳۶ ه کشته شد - ' بک ' نام محل است - ( رجوع شود به : خدا بخش

لائبریری جرنل ، ش ۴۰ ص ۵۹) -

### \* کتابیات لغات اردو ( اردو )

ڈاکٹر ابوسلمان شاہجہانبوری

مقتدرہ قومی زبان ، اسلام آباد ، ۱۹۸۶ ، ص ۱۸۰ ، ص ۴۰

کتابشناسی فرهنگنامه های اردو است که در آن بنحوی فرهنگنامه های فارسی نیز جای داد شده است - مثلاً در فرهنگنامه های دوزبانه ( اردو به فارسی یا فارسی به اردو ) ۳۳ عنوان ، در فرهنگنامه های کتب درسی ۲۵ عنوان ، فرهنگنامه های چند زبانه ۱۲ عنوان و در فرهنگنامه های متفرقه ۱۱ عنوان دیده می شود

اگر نویسنده از ' فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان ' تألیف

دکتر شهباز نقوی نیز استفاده می کرد قسمت فارسی بر بار تر می شد

### زبان شناسی

#### \* اردو اور فارسی میں نقل حرفی - ( اردو )

فرخنده لودھی

مقتدرہ قومی زبان ، اسلام آباد ، ۱۹۸۶ ، ص ۸۴ ، ص ۲۶ روپیہ -

' نقل حرفی ' اصطلاحی است در برابر کلمه انگلیسی Transliteration یعنی

نمایش تلفظ کلمات زبانی باحروف زبان دیگری - در این جزوه نگارنده نشان

داده است که محققان و زبانشناسان و سازمان های علمی ایران و پاکستان و

اروپا برای نقل حرفی در فارسی و اردو چه روشهای بکار برده اند -

### فلسفه و عرفان

#### \* رشف النصائح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیه

تألیف شهاب الدین سهروردی ( م ۶۳۲ هـ )

ترجمه فارسی معین الدین جمال بن جلال الدین محمد مشهور معلم یزدی ( م ۷۸۹ هـ )

به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی

چاپ و نشر بنیاد ، تهران ، ۱۳۶۵ ، ش ۵۲۲ ، ص ۱۷۵۰ ریال -

سهروردی درین کتاب کوشیده است که الهیات اسلامی ، مسأله

روح ، نبوت ، معاد و حشر و نشر و صفات و اخلاق و افعال باری تعالی را بیان کند (ص ۲۴) -

### \* روشن چراغ اردو ترجمه مفتاح العاشقین

ملفوظات حضرت شاه نصیرالدین چراغ دہلی - ترجمه اردو: معین نظامی  
الحسین بھلی کیشنر ، لاہور ، ۱۹۰۳ء ، ۸۰ ص -

حضرت نصیر الدین چراغ دہلی کہ از عرفای بزرگ قرن ۷ - ۸ ہ درہند  
بودہ ، سخنان عرفانی اورا محبّ اللہ گرد آورده بود و اینک آن مجموعہ بہ اردو  
ترجمہ شدہ است -

### \* پر گوهر اردو ترجمه مرآت العاشقین

ملفوظات - خواجہ شمس الدین سیالوی - مرتبہ: سید محمد سعید - ترجمه اردو: غلام نظام الدین  
اسلامک بک فاؤنڈیشن ، لاہور ، ۱۹۰۱ء ، ۳۰۳ ص ، ۲۴ روپیہ -

خواجہ شمس الدین سیالوی از مشایخ طریقہ چشتیہ است کہ در قرن  
گذشتہ میزیستہ است - سخنان اوہم محتویات عرفانی دارد و ہم از نظر  
اطلاعات اجتماعی مفید است - مثلاً می گوید در جہنگ ( شہرکی است حدود  
۱۵۰ کلومیٹر در غرب لاہور) و اطراف آن تمام جمعیت مذہب تشیع دارد اما  
قاضی آنان از اہل تسنن است - (ص ۱۹۵) یا می گوید اگر کسی از صحبت  
افراد صالح و نیک محروم است باید او کیمیای سعادت غزالی و مثنوی مولوی  
بخواند - (ص ۱۹۸)

### \* خلیل الصادقین اردو ترجمه کتاب مستطاب دلیل العارفین

ملفوظات معین الدین چشتی ، مرتبہ: قطب الدین بختیار کاکلی  
ترجمه اردو و مقدمہ و حواشی: ڈاکٹر محمد اختر چیمہ  
علی برادران ، فیصل آباد ، ۱۹۰۷ء ، ۳۲۰ ص ، ۳۶ روپیہ -

دلیل العارفین دومین بار بہ اردو ترجمہ شدہ است و بنا بگفتہ مترجم  
از نخستین ترجمہ بہتر درآمدہ است - اشکال اساسی این ترجمہ فوق العادہ  
کار برد مترادفات است - مثلاً: سجادہ و مصلی (ص ۱۵۸) ، ٹھیک و تندرست  
( همان صفحہ ، البتہ این ترکیب از نظر دستوری درست نیست ) ، درجہ و مرتبہ  
( ص ۱۵۹ ) ، تعجب و حیرت ( ص ۱۶۰ ) ، شامل و داخل ( ص ۱۶۰ ) ، عنایت و

کرامت (ص ۱۶۱)، پوشیده و مخفی (ص ۱۶۵)، فراخی و کشادگی

(ص ۱۶۷)، نور و روشنائی (ص ۱۶۸) و امثالهم -

در مورد عنوان ترجمه تناقض دیده میشود - یعنی روی جلد 'خلیل

الصادقین' آمده است و در صفحه ۶ 'خلیل العارفين' یاد شده است -

### \* شرح لوائح جامی (اردو)

نورالدین عبدالرحمن جامی

ترجمه و شرح: واحد بخش سیال ربانی

بزم شهیدیه، ۸۰ - بی طارق روڈ، لاہور، جہاؤنی، ۱۹۸۶، ۱۸۴، ص ۳۰، روپیہ -

مترجم در پیشگفتار شصت صفحه ای عقیده 'وحدت الوجود' و

'وحدت الشهود' را توضیح داده است و سپس با کمک آثار متصوفه هند و

پاکستان 'لوائح جامی' را شرح کرده است - متن فارسی نیز همراه دارد -

### ادبیات

#### \* شعر ناب

غلام نظام الدین مرولوی

مکبہ معظمیہ، لاہور، ۱۳۸۷، ۲۱۱، ص ۱۵، روپیہ -

گزیده سروده های فارسی وارد و پنجابی است از سرایندهگان ایرانی و

هندی و پاکستانی، همراه با شرح حال سرایندهگان و نقد شعر - تلاش گرد آورنده

براین بوده که تنها اشعاری را انتخاب کند که مغلق نباشند و نزدیک به سبک

عراقی باشند و اگر باموسیقی هماهنگ شوند بسیار هیجان انگیز باشند -

از نظر کیفیت چاپ یکی از پاکیزه ترین چاپ محسوب می شود -

#### \* غزل فارسی علامه اقبال

پرفسور محمد منور - ترجمه و تحشیه: دکتر شهین دخت مقدم صفیاری

اقبال اکادمی، لاہور، ۱۹۸۷، ۱۹۲، ص ۷۵، روپیہ

ترجمه کتاب اردو بنام 'علامه اقبال کی فارسی غزل' است که در آن

بررسی شده که اقبال در غزل سرانی از چه شاعرانی الهام گرفته یا چگونه ای

از آنان پیروی کرده، و باین همه انفرادیت اقبال در چیست و او چه سبکی را

بوجود آورده است -

نویسنده کتاب این بیت اقبال را عنوان کرده است که بسیار مناسب است:

ز شعر دلکش اقبال می توان دریافت

که درس فلسفه می داد و عاشقی ورزید

### شرح حال

\* تذکره حضرت ایشان (اردو)

اخلاق احمد

۳۳۳ - شاد باغ لاهور، ۱۹۸۵م چاپ پنجم، ۲۲۴ ص -

شرح حال سید خاوند محمود نقشبندی معروف به حضرت ایشان

(۹۷۱-۱۰۵۲ه) است که بر اساس مآخذ فارسی تهیه گردیده است - وی عارفی

بوده که از بخارا به هندوستان وارد گردید و اینجا سلوک نقشبندی را ترویج

داد -

\* جاویدان اقبال - جلد چهارم

دکتر جاوید اقبال - ترجمه فارسی و تحشیه: دکتر شهیندخت کامران مقدم صفیاری

اقبال اکادمی پاکستان لاهور، ۱۹۸۷، ۳۰۳ ص، بانضمام عکسها، ۱۲۵ روپیه

سه جلد اولیه این اثر را در دانش - ۸ معرفی کرده ایم - اینک آخرین

جلد این اثر وزین منتشر شده است که مسافرت اقبال به افغانستان، بیماری

و واپسین روزهای حیات اقبال را بیان می کند -

ما اینجا بار دیگر زحمات مترجم فاضل را تقدیر می کنیم و عنایتی که

ایشان به اقبال شناسی دارند ما را امیدوار کرده که در آتیه نیز کارهای بدیع از

ایشان ببینیم -

\* صهبای - ایک مختصر تعارف (اردو)

محمد انصار الله

۴/۵۸۵ - سرسید روڈ، سرسید نگر، علی گڑھ، ۱۹۸۶، ۲۲۴ ص، ۶۰ روپیه -

امام بخش صهبائی دهلوی که انگلیس ها او را در رابطه با کودتای

۱۸۵۷م درهند، کشتند، از معما پردازان و شرح نویسان متون فارسی است -

نویسنده در این کتاب افکار و آثار علمی صهبانی را بررسی کرده است -

### \* هندوستان کے قدیم فارسی شعراء ( اردو )

اقبال حسین - [ ترجمہ از قاضی عبدالوارث ]  
بہار اردو اکادمی، ۸۰ - بی سری کرشناپوری، ہتھہ - ۰۱ - ہند  
۱۹۸۵ء، ۱۶۴ ص ۱۶ - روپیہ -

دکتر اقبال حسین ۴۵ سال مشغول بہ تدریس فارسی ہونے لگے اور  
درکنار ہ بہ تحقیقات علمی نیز پرداختہ است - کتاب حاضر رانختہ بزبان  
انگلیسی نگاشتہ ہونے کہ اخیراً توسط قاضی عبدالوارث بہ اردو برگردانہ شدہ  
است [ متاسفانہ نام مترجم روی جلد یاد نشدہ است ] -

در این کتاب نکتی لاهوری، ابوالفرج لاهوری، مسعود سعد سلمان  
لاہوری، تاج الدین دہلوی، شہاب الدین بدایونی و عمیدالدین سنّامی بعنوان  
قدیم ترین پارسی گوینان ہند [ و پاکستان ] معرفی شدہ اند - نگارندہ در نتیجہ  
گیری بیشتر بہ اشعار خود سراپندگان تکیہ کردہ است -

چون این کتاب از انگلیسی بہ اردو ترجمہ شدہ است، مترجم در  
فہرست مآخذ و اعلام ترتیب الفبائی انگلیسی را رعایت کردہ است کہ کار  
نادرستی است - همچنین وی در انتقال حرف ' والہ ' را ' ولیہہ ' و ' قانع '  
را ' قانی ' نوشتہ است ( ص ۱۵۷ ) -

### تاریخ

\* طریقہ چشتیہ در ہند و پاکستان و خدمات پیروان این طریقہ بہ  
فرہنگ اسلامی و ایرانی

دکتر غلام علی آریا  
کتاب فروشی زوار، تہران، ۱۳۶۵ ش، ۲۵۵ ص، ۱۱۰ تومان -

این کتاب بخشی از پایان نامہ دکتری نگارندہ در رشتہ ادیان و عرفان  
دانشکدہ الہیات دانشگاه تہران ہونے کہ چند سال پیش بانضمام تصحیح  
متن سلك السلوك تألیف ضیاء الدین نخشبی مورد تصویب قرار گرفت -

کتاب حاضر در ۷ فصل ترتیب دادہ شدہ است: ۱ - نفوذ اسلام در شبہ

قاره هند - ۲ - عرفان و تصوف اسلامی در هند - ۳ - طریقه چشتیه پیش از نفوذ در هند - ۴ - طریقه چشتیه در شبه قاره ۵ - انشعاب در سلسله چشتیه - ۶ - پایان دوره اعتلای سلسله چشتیه ۷ - آراء و تعلیمات طریقه چشتیه - نگارنده این کتاب برای پر بار کردن کتاب خود در ' گرمای طاقت فرسای ' سال ۱۳۵۹ چند ماه در شهرهای هند و پاکستان بسر برده است و منابع را گرد آورده است و فعالیت های خانقاه های چشتیه را از نزدیک دیده است - جا دارد درباره سه طریقه دیگر بزرگ که در هند رواج دارد یعنی سهروردیه ، قادریه و نقشبندیه ، نیز همین گونه تحقیقات بزبان فارسی انجام داده شود -

\* مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند - قرن هشتم تا هیجدهم میلادی

دکتر فرهنگ ارشاد  
مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران - ۱۳۶۵ - تر ۲۸۶ - ص ۴۵۰ - ریال -

در این کتاب موضوع جالبی مطرح شده است - نگاهی به عنوانهای هشت فصل آن می اندازیم: - کوچ از دید گاه جمعیت شناسی - ۲ - جامعه شناسی و پدیده کوچ - ۳ - تاریخ مختصر هند تا سده هیجدهم - ۴ - ساخت اجتماعی جامعه هند - ۵ - هند سرزمینی مهاجر پذیر - ۶ - کوچ پارسیان به هند - ۷ - کوچهای فردی و گروهی ایرانیان مسلمان به هند - ۸ - پی آمدهای اجتماعی و فرهنگی کوچهای ایرانیان به هند -

از فهرست منابع نویسنده چنان بنظرمی آید که وی از تذکره شام غریبان نوشته شفیق اورنگ آبادی استفاده نکرده است که اختصاص به شرح حال شعرای ایرانی دارد که به هند کوچ کرده بودند -

آقای احمد گلچین معانی از چند سال مشغول به تهیه کردن همین گونه تذکره شعرا بنام ' کاروان هند ' می باشند - آرزو داریم که این کتاب هر چه زود تر در دسترس مشتاقان ادب قرار گیرد -

## کتابهای تازه از ایران

این اطلاعات از 'کتابنامه' نشریه اداره کتب مطبوعات و نشریات، وزارت ارشاد اسلامی ایران، تهران، شماره های اسفند ۱۳۶۳ ش (فوریه ۱۹۸۵ م) تا شهریور ۱۳۶۵ ش (اوت ۱۹۸۶) استخراج شده است در اینجا کوشش شده است که تنها کتابهای را یاد کنیم که به نحوی ارتباط به شبه قاره دارند

### تفسیرقرآن

#### \* تفسیر کابلی

شیر احمد دیوبندی - ترجمه و تفسیر محمود حسن دیوبندی

فضل - بیرجند - ۱۳۶۵ ش - ج ۲: ۵۸۴ ص، ۱۱۰۰ ریال - ج ۳: ۶۳۶ ص - ۱۲۰۰ ریال -

### فرق و مذاهب

\* سیکها: گرونانک و نه گروهی دیگر کیستند و سخنانشان چیست؟

نورالدین چهاردهی

میر (گوتنبرگ)، تهران، ۱۳۶۴ ش، ۱۶۰ ص، ۲۵۰ ریال

### زبان

\* خود آموز جدید هندی

مترجم سیروس شهبازی

تلاش، تبریز، ۱۳۶۴ ش، ۲۵۶ ص، ۴۰۰ ریال -

\* راهنمای فارسی به اردو - اردو بفارسی

محمد حسین حیدریان

نوید، مشهد، ۱۳۶۴ ش، ۲۴۰ ص، ۵۰۰ ریال

\* مکالمات اردو بفارسی

عبدالرشید شاهد - باهتنام ابوانیس گابا



- بنگاه کتاب ، مشهد ، ۱۳۶۵ ش ، ۱۹۲ ص - *البقا* رشتن به آغوشه \*
- فرهنگ نامه گاندی ندای مردمی لید نورانی مجله - زمستان و کف
- \* سرمه سلیمانی ترجمه محمد علی آملی ، ۱۳۶۱ ش ، تابستان ، زمستان
- تقی الدین اوحدی بلیانی - به تصحیح محمود مدبری - *البقا* رشتن \*
- مرکز نشر دانشگاهی ، تهران ، ۱۳۶۵ ش ، ۴۰۰ ص ، ۸۰۰ ریال - *البقا* رشتن
- \* فرهنگ اشعار صائب جلد اول (آ - ژ) *البقا* رشتن ، تابستان و آذرماه
- احمد گلچین معانی ۱۳۶۳ ش ، ۱۴۴ ص ، ۱۴۰ ریال - *البقا* رشتن
- مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، تهران ، ۱۳۶۴ ش ، ۴۵۶ ص ، ۸۰۰ ریال - *البقا* رشتن
- \* فرهنگ غیاث اللغات غیاث الدین محمود رامپوری - باهتتام ثروت منصور
- امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۶۴ ش ، ۱۲۷۲ ص ، ۱۶۵۰ ریال
- \* فرهنگ مصطلحات الشعراء سیالکوتی مل وارسته
- مؤسسه پژوهشهای فرهنگی ، تهران ، ۱۳۶۴ ش ، ۲۶۴ ص ، ۵۵۰ ریال
- \* منتخب اللغات شاهجهانی (عربی - فارسی) عبدالرشید تنوی
- علمیه اسلامیة ، تهران ، ۱۳۶۳ ش ، ۵۷۸ ص ، ۱۰۰۰ ریال - *البقا* رشتن
- ادبیات
- \* چراسبک هندی در دنیای غرب سبک باروک خوانده می شود؟ ریکارد وزیپوبلی
- انجمن فرهنگی ایتالیا ، تهران ، ۱۳۶۳ ش ، ۱۲۸ ص ، ۲۵۰ ریال - *البقا* رشتن
- اقبال شناسی

\* فلسفه آموزشی اقبال لاهوری

غلام السیدین - مترجم عزالدین عثمانی -

نوین ، تهران ، ۱۳۶۳ ش ، ۱۴۴ ص ، ۲۵۰ ریال -

\* نقش اقبال در ادب پارسی - هندی

سید مظفر حسین برنی - مترجم مهدی افشار

اداره کل انتشارات و تبلیغات ، تهران ، ۱۳۶۴ ش ، ۱۲۴ ص ، ۱۸۰ ریال

### سفرنامه

\* تحفه العالم و ذیل التحفه

میر عبداللطیف خان شوشتری - باهتنام صمد موحد -

طهوری ، تهران ، ۱۳۶۴ ش ، ۵۳۲ ص ، ۱۵۰۰ ریال -

### تذکره

\* آشنائی با شخصیت و افکار امام عبدالقادر گیلانی

ابوالحسن ندوی - مترجم عبدالعزیز سلیمی

شرکت نشر فرهنگ قرآن ، تهران ، ۱۳۶۴ ش ، ۵۶ ص ، ۷۵ ریال

\* زندگینامه ... سید قطب الدین خواجه مودود چشتی هروی

سعید احمد چشتی مودودی

مؤلف ، تهران ، ۱۳۶۴ ش ، ۱۷۲ ص -

\* سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر - دو جلد

محمد اسحاق - مترجم اسماعیل برادران شاهرودی

طلوع - سیروس ، تهران ، ۱۳۶۳ ش ، ۱۱۳۹ ص ، ۱۶۰۰ ریال

تاریخ پاکستان و هند

\* ایندیرا از تولد تا ترور : هند و مسئله سیکها

هوشنگ پور آئین

۱۳۶۳ ش، ۱۳۶، ص، ۲۰۰ ریال

\* ایندیرا گاندی ندای مردم، ایمان من

ایندیرا گاندی - مترجم مہین میلانی

توس، تہران، ۱۳۶۴ ش، ۴۰۸، ص، ۶۰۰ ریال

\* پاکستان در جستجوی هویت مفقود

محمد علی ہادی نجف آبادی

نور، تہران، ۱۳۶۳ ش، ۱۴۴، ص، ۱۴۰ ریال

\* تاریخ ہند

شیلا دھر - مترجم داود حاتمی

عصر جدید، تہران، ۱۳۶۴ ش، ۲۴۰، ص، ۴۵۰ ریال -

\* حقیقت من ایندیرا گاندی

امانوئل ہوشیاداس - مترجم محمود تفضلی

نشر نو، تہران، ۱۳۶۳ ش، ۲۵۶، ص، ۴۰۰ ریال

\* زندگی سیاسی - اجتماعی ایندیرا گاندی

محمد عباد زادہ کرمانی

عارف، تہران، ۱۳۶۳ ش، ۱۴۴، ص، ۲۰۰ ریال

\* سرگزشت خانم انگلیسی در ہندوستان

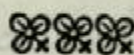
س - ہور تستت - مترجم اعتماد السلطنہ - باہتمام محمد رضا افشاری

شقایق، تہران، ۱۳۶۳ ش، ۲۴۰، ص، ۳۲۰ ریال -

\* ہند تمدن مجروح

و - س - نی ہول - مترجم احمد میر علائی

فاریاب، تہران، ۱۳۶۳ ش، ۲۳۲، ص، ۲۵۰ ریال



## پیروی از جامی

استقبال از غزل جامی که بدین مطلع شروع میشود: *ای ایبتوا*

دارم از بیر مغان نقل که در زین مسیح *رمزها ایبتوا*

باده چون نقل مباحست زهی نقل صحیح *ناله، ناله، رسیده*

\*\*\*

'دانش آموز و هنر' گرچه حدیثی است فصیح

هیچ سودی نبری گر نروی راه صحیح

این بجا گفته ای، هر کس که به جامی نرسد

تانیاشد سخنش دلکش و شیرین و فصیح

در چمن زار بدیدم صنمی وقت صباح

چون گل مریم و گلنار سبک گام و صبیح

ار بخواهی پدری باز دهد قربانی

باز آری پسری نیک بهانند ذبیح

مرگ را ارکه چشیدی تو دگر همچو غسل

حتم دارم که سر قبر تو سازند ضریح

حالم اینست که در فرقت و هجرت صنما

سایه سنگین شده، دل خون شده و سینه جریح

هیچ نوع امن و امان، صلح و صفا لایمکن

تازمانیکه ابر قدرت دنیاست سلیح

اندین دور که حق راست عقوبت بسیار

خواهم آن داربقا 'شاد' همانند مسیح

حسنین کاظمی 'شاد' - اسلام آباد

ڈاکٹر شریف حسین قاسمی

دہلی یونیورسٹی، دہلی

## سعدی اور مشایخ ہند

بعد از وفات، تربت ما در زمین مجوی

در سینہ های مردم عارف مزار ماست

کس قدر حقیقت پر مبنی ہے سعدی کا یہ شعر - ہندوستانی مشایخ نے سعدی اور اس کے کلام کو کس طرح اور کس انداز سے اپنے سینے سے لگائے رکھا، کس کس طرح سعدی کے کلام سے استفادہ کیا، کیسے کیسے نازک مراحل پر سعدی کے کلام نے مشایخ ہند کو طویل مباحث سے نجات بخشی اور کس انداز سے کلام سعدی نے مشایخ ہند کو عرفانی اور روحانی کیفیتوں سے ہم کنار کیا، یہی اس وقت موضوع مطالعہ ہے۔ اس کے علاوہ اس مطالعہ سے فارسی ادب کی تاریخ کے چند اہم پہلووں پر بھی روشنی پڑتی ہے، جس کا ذکر ضمنی طور پر اس مضمون میں کیا گیا ہے۔

ایک بڑی تعداد ناقدین کی ایسی ہے جو سعدی کو ایک صوفی شاعر اور مصنف سمجھتی ہے۔ اس کے برخلاف ایسے علمائے ادب بھی کم نہیں جو سعدی کو محض ایک صوفی شاعر یا معلم اخلاق ہی نہیں سمجھتے بلکہ انہیں سعدی کا کلام عرفانی اور دنیوی دونوں رنگ کا حامل نظر آتا ہے۔ سعدی کے سلسلے میں یہی نقطہ نگاہ صحیح معلوم ہوتا ہے۔

عام طور پر تصور کیا جاتا ہے کہ ہندوستانی مشایخ کے ملفوظات میں حضرت خواجہ نظام الدین اولیا (م ۷۲۵ھ / ۱۳۲۵ء) کے مجموعہ ملفوظات 'فوائد الفواد' کو اولیت زمانی حاصل ہے۔ فی الوقت پیش نظر مطالعے کا آغاز اسی مجموعہ ملفوظات سے کیا جاتا ہے۔

'فوائد الفواد' کے سرسری مطالعے ہی سے یہ حقیقت واضح ہو جاتی

ہے کہ حضرت خواجہ نظام الدین اولیا کا ادبی و شعری ذوق نہایت اعلیٰ درجے کا تھا \* - ایسے واقعات اور تفصیلات کی بھی کمی نہیں جن سے حضرت خواجہ کی شعر دوستی کا بخوبی اندازہ ہوتا ہے۔ فارسی کے بے شمار اشعار آپ کی نوک زبان پر رہتے تھے۔ آپ یہ اشعار اس طرح موقع و محل کی مناسبت سے نقل کرتے تھے گویا فارسی کے یہ اشعار آپ ہی کے استعمال کے لئے کہے گئے ہوں اور یہ اشعار آپ کے آگے ہاتھ باندھے کھڑے رہتے اور نقل و اقتباس کے منتظر رہتے ہوں۔ شعر آپ کی نظر میں حکمت کا درجہ رکھتا تھا۔ نظم و نثر کے بارے میں گفتگو کے درمیان آپ نے نثر پر نظم کی فوقیت کو اس طرح واضح فرمایا کہ : ہر اچھی بات جو سنی جاتی ہے ، اس سے ذوق و لذت حاصل ہوتی ہے اور جو بات نثر میں کہی جائے ، اگر اسی کو نظم کے قالب میں ڈھال دیا جائے تو اس سے لطف و اثر دو بالا ہو جاتا ہے۔<sup>۲</sup> شعر کے بارے میں یہ حسن ظن رکھنے والا ہندوستان کا عظیم عارف سعدی کے کلام کا بڑا دلدادہ تھا۔ حضرت نظام الدین اولیا نے سعدی کے اشعار بار بار نقل کیے ہیں۔ اور سعدی کی غزلیات نے آپ کی مجالس سماع میں وجد و حال کی کیفیت بھی پیدا کی ہے۔

'فوائد الفواد' میں سعدی کا نام دوبار آتا ہے۔ پہلی مرتبہ تو سعدی کا ذکر خود حضرت خواجہ صاحب نے کیا ہے اور سعدی کا ایک شعر بھی نقل کیا ہے۔ دوسری بار جامع 'فوائد الفواد' حسن سجزی نے حضرت خواجہ صاحب کی گفتگو کی تائید میں سعدی کا ایک شعر پیش کیا اور آپ نے اس کی تعریف کی۔

'فوائد الفواد' میں پہلی مرتبہ خواجہ نظام الدین اولیا نے سعدی شیرازی کا یہ شعر نقل کرتے ہیں :

بزبان ہر کہ جز من برود حدیث عشقت

چو معاملہ ندارد آشنا نباشد<sup>۲</sup>

حضرت خواجہ اس موضوع پر کہ وہ بات جو کسی بزرگ اور صاحب نعمت سے سنی جائے ، اس کی لذت ہی کچھ اور ہوتی ہے ، یہ واقعہ نقل کرتے ہیں کہ ایک مسجد کے امام صالح اور صاحب نعمت بزرگ تھے ۔ نماز کے بعد مشایخ کے احوال و افکار بیان کرتے ۔ سننے والوں پر اس کا خاطر خواہ اثر ہوتا ۔ سامعین میں ایک نابینا شخص بھی تھا ۔ وہ بھی امام صاحب کی گفتگو سے محظوظ ہوتا ۔ اتفاق کی بات ہے ، ایک روز امام صاحب موجود نہیں تھے ۔ ان کی بجائے مسجد کے مؤذن نے امام کی ہی روش پر مشایخ کے حالات بیان کیے ۔ جب اس نابینا شخص نے یہ گفتگو سنی تو پوچھا کہ آج کون تقریر کر رہا ہے ؟ حاضرین میں سے کسی نے اسے صورت حال سے آگاہ کیا ۔ نابینا شخص بولا کہ ہم ہر تر دامن سے یہ کلمات نہیں سنیں گے ۔ اس واقعہ کے بعد سماعت فرمائیے سعدی کا وہی شعر جس نے خواجہ صاحب کے تصور و عقیدے کی تائید کی :

بزرگان ہر کہ جز من برود حدیث عشقت

جو معاملہ ندارد سخن آشنا نباشد

اس حقیقت کی طرف اشارہ بھی ضروری ہے کہ اگر سعدی نے نہایت ہرزور اور بلیغ انداز میں حضرت خواجہ کے عقیدے کی تائید کی ہے تو خواجہ کے اس شعر سے استنباط نے خود سعدی کے تصور کا عملی ثبوت بھی بہم پہنچایا ہے ۔

’فوائد الفواد‘ میں دوسری بار سعدی کا ایک شعر جامع فوائد الفواد ، حسن دہلوی نے ، جو خود صاحب ذوق شاعر ہیں ، اپنی طرف سے نقل کیا ہے ۔ ہوا یوں کہ حضرت خواجہ نے حسن دہلوی کے اس استفسار پر کہ رؤیت خداوندی کی وہ نعمت جس کا مومنوں سے وعدہ کیا گیا ہے ، کیا قیامت کے دن حاصل ہو جائے گی ۔ حضرت خواجہ صاحب نے اس کی تصدیق کی ۳ اور مزید وضاحت کے طور پر فرمایا کہ جب مومن رؤیت خداوندی کی نعمت سے

بہرہ یاب ہو جائیں تو پھر کئی ہزار سال تک حیرت میں رہیں گے۔ اور یہ کوتاہ نظری ہو گی اگر کوئی اس نعمت کے مشاہدے کے بعد کسی اور چیز پر نگاہ ڈالے۔ خواجہ صاحب کی اس مختصر تقریر کے بعد حسن دہلوی نے سعدی کا یہ شعر آپ کی خدمت میں پیش کیا:

افسوس بران دیدہ کہ روی تو ندیدہ است  
یا دیدہ و بعد از تو برویی نگریدہ است

خواجہ نظام الدین اولیا نے اس شعر کی تعریف کی اور کہا کہ شیخ سعدی نے خوب کہا ہے۔ ۵۔

خواجہ نظام الدین اولیا نے سعدی کا سب سے پہلا شعر جس مجلس

میں نقل کیا ہے، اس کا انعقاد ۷۱۱ھ میں ہوا۔ سعدی کا انتقال ۶۹۰ھ یا

۶۹۲ھ میں بتایا جاتا ہے۔ اس کے یہ معنی ہوئے کہ سعدی کے انتقال کے

صرف انیس یا بیس برس بعد ہی سعدی کے اشعار ہندوستانی مشایخ کی

مجالس میں پڑھے اور سننے جانے لگے تھے ۶۔ اسی کے ساتھ یہ بات بھی ذہن

نشین رہے کہ سعدی کے دیوان کا سب سے پہلا نسخہ ابن الفوطی نے سعدی

کی رحلت کے ۲۵ برس بعد ترتیب دیا تھا۔ اسی ضمن میں یہ بات بھی نہایت

معنی خیز ہے کہ سعدی جنہیں فارسی ادب میں بنیادی طور پر ایک صوفی

شاعر نہیں سمجھا جاتا، اپنی وفات کے صرف انیس بیس برس بعد ہی

ہندوستانی مشایخ کی مجالس میں نظر آتے ہیں جبکہ مولانا روم جو سعدی

سے لگ بھگ ۲۰ برس پہلے ۶۷۲ھ میں مثنوی معنوی جیسا تصوف کا ایک

بنیادی اور اہم مأخذ نظم کرنے کے بعد رحلت کر گئے، ابھی تک ہندوستانی

مشایخ کی محفلوں میں راہ نہیں پاسکے۔ خود اس موضوع پر تفصیل سے

لکھنے کی ضرورت ہے۔ بہر حال سعدی کے انتقال کے انیس بیس برس بعد

، ہندوستان میں ان کے اشعار کی گونج تاریخی اعتبار سے اہمیت کی حامل

ہے۔



’فوائد الفواد‘ کے بعد امیر خرد کرمانی (م ۷۷۰ھ) کی ’سیر الاولیا‘ میں بھی حضرت خواجہ نظام الدین اولیا کے احوال و افکار کا نسبتاً تفصیلی ذکر ملتا ہے۔ چشتی مشایخ کے حالات و تعلیمات کے اس اہم مآخذ میں فارسی کے متعدد شعرا کے کلام سے نقل و اقتباس کیا گیا ہے۔ ’سیر الاولیا‘ کے مصنف ایسا معلوم ہوتا ہے کہ سعدی کے کلام کے دیوانے تھے۔ انہوں نے اسی مرتبہ سعدی کے اشعار نقل کیے ہیں اور گلستان سعدی سے ایک حکایت بھی بیان کی ہے۔ امیر خرد اپنے بزرگ مشایخ کا ذکر کریں، ان کے فضائل بیان کریں، ان کے واقعات نقل کریں، یا ان کے نظریات سے بحث کریں سعدی کے اشعار کی پیوند کاری سے چوکتے نہیں۔ اور لگتا ایسے ہے گویا سعدی نے بھی امیر خرد کے ہر موضوع سخن کی تائید و تشریح میں جیسے پہلے ہی سے اشعار کہہ دیے تھے۔

حضرت خواجہ نظام الدین اولیا سعدی کے کلام سے کس قدر لطف اندوز ہوتے تھے، اس کی چند مثالیں ’سیر الاولیا‘ میں بھی نظر آتی ہیں،۔ امیر خرد نے اطلاع دی ہے کہ ان کے گھر پر دعوت تھی۔ سلطان المشایخ اور چند دیگر بزرگ اس دعوت میں شریک تھے۔ اس موقع پر محفل سماع بھی منعقد ہوئی۔ حسن دہلوی نے اپنی ایک غزل پیش کی۔ حسن دہلوی کے بعد امیر خسرو نے اپنی غزل پڑھنا شروع کی۔ صرف مطلع ہی پڑھا تھا کہ رک گئے اور شیخ سعدی کی ایک غزل رقت آمیز لہجے میں پڑھی جس کا مطلع ہے:

معلّمت ہمہ شوخی و دلبری آموخت

جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

خسرو نے اپنی غزل شروع کی، لیکن صرف مطلع پڑھ کر سعدی کی یہ غزل شروع کر دی۔ کیوں؟ خود خسرو سے جب اس کی وجہ پوچھی گئی تو انہوں نے جواب دیا کہ مجھ پر معافی کا اس قدر ہجوم ہو جاتا ہے کہ میں حیران رہ

جاتا ہوں۔ کوئی سبب نہیں کہ خسرو کے اس جواب کو تسلیم نہ کیا جائے۔ اس کے باوجود بھی خواہش یہ ہے کہ اس پہلو پر بھی غور کیا جائے کہ محفل سماع ہے، سلطان المشایخ چند دوسرے بزرگوں کے ہمراہ تشریف رکھتے ہیں، خسرو کو غزل پڑھنا ہے، خسرو پر سلطان المشایخ کے احسانات کا شمار نہیں کیا جاسکتا، خسرو کی زندگی کو ایک مخصوص اور ممتاز رنگ دینے کا سہرا سلطان المشایخ کے سر ہے، آپ نے خسرو کو شاعری میں بھی مشوروں سے نوازا تھا۔ امیر خرد نے سعدی کی غزل کا صرف مطلع نقل کیا ہے، لیکن جب اس غزل کے دوسرے اشعار پر نگاہ ڈالتے ہیں تو خسرو کے حسن انتخاب کی داد دینا پڑتی ہے۔ خسرو نے محسوس کیا کہ اس سے بہتر کیا ہو سکتا ہے کہ وہ اپنے مرشد کے پسندیدہ شاعر کی زبان سے اپنے احساسات تشکر و امتنان کا اظہار کریں۔ پیر و مرشد سے وابستگی کی نعمت نے ان کی زندگی میں جو عظیم انقلاب برپا کر دیا تھا، اس کا اعتراف کریں، سلطان المشایخ کی چشم کرم نے خسرو کے دستِ طلب کو جو نعمتیں عطا کی تھیں ان کا شمار کریں۔ اس پس منظر کے ساتھ اس غزل کے چند دوسرے اشعار بھی ملاحظہ فرمائیے:

معلمت ہمہ شوخی و دلبری آموخت

جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

ہزار بلبیل داستان سرای عاشق را

بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

برفت رونق بازار آفتاب و قمر

از آنکہ رہ بدکان تو مشتری آموخت

ہمہ قبیلہ من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

مرا بشاعری آموخت روزگار آنکہ

کہ چشم مست تو دیدم کہ ساحری آموخت  
 بلای عشق تو بنیاد زهد و بیخ ورع  
 چنان بگنند کہ صوفی قلندری آموخت  
 دگر نہ عزم سیاحت کند نہ یاد وطن  
 کسی کہ بر سر کویت مجاوری آموخت  
 من آدمی بچنین شکل و قد و خوی و روش  
 ندیدہ ام ، مگر این شیوہ از پری آموخت ۸

امیر خرد نے سعدی کے اشعار سے سلطان المشایخ پر خوشگوار اثرات کا  
 ایک اور واقعہ بھی بیان کیا ہے - لکھتے ہیں : مجلس سماع منعقد تھی -  
 خواجہ صاحب کسی تکلیف کی وجہ سے چارباٹی پر بیٹھے تھے - حسن قوال  
 نے سعدی کا یہ مقطع پڑھا :

سعدی تو کسیتی کہ درآئی درین کمند ۹  
 چندان فتادہ اند کہ ما صید لاغریم ۱۰

اس مقطع نے اتنا اثر کیا کہ سلطان المشایخ رونے میں مستغرق ہو گئے - آپ  
 کا خادم خاص اقبال آپ کے سرہانے کھڑا تھا - وہ ایک باریک کپڑے سے  
 رومال بھاڑ بھاڑ کر آپ کو دیتا رہا اور آپ کپڑے کے ان ٹکڑوں سے آنسو  
 بونچھتے اور حسن قوال کی طرف بھینکتے رہے - سعدی کی جس غزل کے  
 اس مقطع نے خواجہ صاحب پر عالم گریہ و زاری طاری کیا ، اس کے چند  
 اشعار پیش کرنا یہ جا نہ ہو گا ، چونکہ ظاہر ہے خواجہ صاحب کی طبیعت  
 پر اس غزل کے شروع ہوتے ہی ایک تاثر پیدا ہوا ہو گا - یہ تاثر ، جذبہ یا  
 حال اس مقطع پر اپنے عروج کو پہنچا - چند اشعار ملاحظہ فرمائیے :

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

دزدیدہ در شہیل خوب تو بنگریم

شوقست درجدانی و جوراست در نظر

ہم جو رہ کہ طاقت شوقست نیاوریم  
 روی از بروی ما نکنی حکم از آن تست  
 باز آ کہ روی در قدمانت بگستریم  
 گفتی ز خاک بیشترند اہل عشق من  
 از خاک بیشتر نہ کہ از خاک کمتریم  
 ما با تو ایم و بسا تو نہ ایم ، ایتت بلعجب  
 در حلقہ ایم با تو و چون حلقہ بر دریم  
 از دشمنان برند شکایت بدوستان  
 چون دوست دشمنست ، شکایت کجا بریم  
 ما خود نمی رویم دوان از قفای کس  
 آن می برد کہ ما بکمند وی اندریم  
 سعدی تو کیستی کہ درین حلقہ کمند  
 چندان فتادہ اند کہ ما صید لاغریم

حضرت نظام الدین اولیا پر یہ غزل سن کر جو عالم طاری ہوا ، اس کی وضاحت  
 کے لئے بھی امیر خرد نے خود سعدی ہی کا یہ قطعہ اقتباس کیا ہے :

ناودان چشم رنجورانِ عشق  
 گر فرو ریزند خون آید بجوی  
 شاد باش ای مجلس روحانیان  
 تاخورند این می کہ من مستم ببوی ۱۱

اس کے علاوہ میر خرد نے سعدی کی ایک دوسری غزل پر مجلس سماع میں  
 وجد و حال کی کیفیت کے پیدا ہونے کا ذکر کیا ہے۔ ان کے بقول خواجہ سالار  
 سلطان المشایخ کے مرید تھے۔ ان کا دل اپنے مرشد کی محبت سے معمور تھا  
 ۔ ایک روز سلطان المشایخ کے روضے میں سماع تھا۔ خواجہ سالار پر شیخ  
 سعدی کے اس شعر نے غیر معمولی اثر کیا :

از سر زلفِ عروسان چمن دست بدارد  
 بسر زلف تو گر دست رسد باد صبا را ۱۲  
 سلطان المشایخ کے احاطے میں ایک دوسری مجلس سماع کی رویداد یہ ہے  
 کہ اس مجلس میں شیخ نصیرالدین چراغ دہلوی ، شیخ قطب الدین منور ،  
 شیخ شمس الدین یحییٰ اور دیگر مشایخ شریک تھے ۱۳۔ قوالوں نے سعدی  
 کی یہ غزل گائی :

غمی کز تو دارم بہ پیش کہ گویم  
 دوائِ دلِ دردمند از کہ جویم  
 اگر کشتہ گردم بہ تیغِ جفایت  
 بہ پیش کس این ماجرا را نگویم  
 طبیبم تو باشی علاج از کہ خواہم  
 اسیر تو باشم ، خلاص از کہ جویم  
 ز سعدی چہ گویم ، چہ ہویم ، چہ جویم  
 غمی کز تو دارم بہ پیش کہ گویم  
 یہ غزل سن کر شیخ شمس الدین یحییٰ کا حال دگرگوں ہو گیا۔ گھر آئے ،  
 ایسا معلوم ہوتا تھا کہ پیرہن میں وجود نہیں۔ اسی مستانہ حالت میں چند  
 روز زندہ رہ کر اصل بحق ہوئے۔

یہ امر قابل توجہ ہے کہ سعدی کی یہ غزل کلیات سعدی مرتبہ فروغی میں  
 موجود نہیں ۱۴۔

مشایخ ہند کی مجالس سماع میں سعدی کے کلام نے جو کیفیت و جذبہ پیدا  
 کیا وہ سعدی کے اس شعر کی یاد دلاتا ہے :

سماع اہل دل آواز نالہ سعدیست  
 چہ جای زمزمہ عندلیب و سجع حمام  
 حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء جمعہ کی نماز کے لئے کیلوکھڑی کی مسجد

جایا کرتے تھے۔ ایک بار گرمی کا موسم تھا۔ ایسی گرمی کہ بقول حضرت خواجہ نصیر الدین چراغِ دہلی: 'ہوای شہرِ دہلی در تابستان معلوم است، آتش میبارد۔ زمانِ زمانِ تشنگی اثر می کند' ۱۵ ایسی ہی گرمی میں آپ روزے سے تھے اور جمعہ کی نماز کے لئے کیلو کھڑی جارہے تھے۔ گرمی کی شدت اور روزے کی وجہ سے آپ کو چکر آنے لگے۔ آپ ایک دوکان پر بیٹھ گئے۔ اس وقت آپ کے دل میں خیال آیا کہ اگر کوئی سواری ہوتی تو اس پر سوار ہو کر جاتے۔ یہ خیال تصوف کے بنیادی اصول تسلیم، رضا و قناعت کے منافی تھا۔ فوراً سعدی کا یہ شعر آپ کے ذہن میں آیا:

ما قدم از سر کنیم در طلب دوستان

راہ بجایی نبرد ہر کہ باقدم رفت ۱۷

سعدی کے اس شعر نے آپ کو تسلیم، رضا، قناعت، توکل کی یاد دلا دی اور آپ کسی سواری کے دستیاب نہ ہونے پر مطمئن ہو گئے۔ امیر خرد نے اشعار کے علاوہ گلستانِ سعدی سے ایک حکایت بھی نقل کی ہے۔ وہ بتانا چاہتے ہیں کہ کچھ لوگوں کا باطن اچھا ہوتا ہے اور ظاہر خراب، اس کے برخلاف بعض لوگوں کا باطن خراب ہوتا ہے اور ظاہر اچھا، لیکن کچھ ایسے بھی ہوتے ہیں جن کا ظاہر و باطن آراستہ ہوتا ہے اور وہ مشایخِ کرام ہیں۔ اس ضمن میں گلستان سے یہ حکایت نقل کرتے ہیں ۱۸: یکی از مشایخ شام را پرسیدند کہ حقیقت چیست؟ گفت: ازین پیش طائفہ در جہان بودند بصورت پراگندہ و بمعنی جمع۔ اکنون خلقی اند بظاہر جمع و بباطن پراگندہ، چنانکہ درین معنی گوید۔ نظم

چو ہر ساعت از تو بجایی رود دل

بہ تنہایی اندر صفایی نہ بینی

گرت مال و جاہ است و زرع و تجارت ۱۹

چو دل با خداست خلوت نشینی

امیر خرد کے ان الفاظ اور خود گلستان میں اس حکایت کی عبارت میں زیادہ فرق نہیں ہے۔ اس کے علاوہ خود انداز بیان بھی اس امر کی گواہی دیتا ہے کہ امیر خرد نے یہ حکایت محض یادداشت سے بیان نہیں کی بلکہ گلستان کی اصل عبارت ان کے پیش نظر تھی۔ ۲۰

امیر خرد کی حضرت خواجہ سے حد درجہ دل بستگی تھی۔ وہ ان کا بے پناہ احترام کرتے تھے۔ یہی متوقع بھی ہے۔ وہ چاہتے تھے کہ ان کی آخری سانس سلطان المشایخ کی یاد میں نکلے۔ محبت کی اس شدت نے بھی انہیں اپنے اس احساس کے اظہار کے لئے سعدی ہی سے یہ شعر مستعار لینے پر مجبور کیا:

اگر جنازہ سعدی بکوی دوست برند

زہی کمال سعادت، زہی حیات نکو ۲۱

حضرت خواجہ نظام الدین اولیا کے خلیفہ خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی (م ۷۵۷ھ / ۱۳۵۶ء) کے ملفوظات 'خیر المجالس' میں بھی سعدی کا چند مرتبہ ذکر آتا ہے۔ آپ نے سعدی، خسرو اور حسن دہلوی کے کلام کی نسبت جو ایک اشارہ کیا ہے وہ فارسی ادب کے طالب علم کے لئے بنیادی اور تاریخی اہمیت کا حامل ہے۔ آپ نے ایک بار کہا:

'امیر خسرو و امیر حسن بسیار خواستند کہ بطریق خواجہ سعدی بگویند، میسر نہ شد۔ خواجہ سعدی آنچه گفت سر حال گفت' اس عبارت کی رو سے چراغ دہلی نے ایک بات تو یہ کہی کہ امیر خسرو اور حسن دہلوی نے سعدی کی پیروی کرنے کی کوشش کی۔ دوسری بات یہ کہ انہیں اس کوشش میں کامیابی حاصل نہیں ہوئی۔ تیسری بات یہ کہ سعدی نے جو کچھ نظم کیا وہ ان کے واردات قلب کی گونج ہے۔ ایک مخصوص حال و کیفیت اور جذبے کے عالم میں سعدی نے اپنا کلام نظم کیا ہے۔ چوتھی اور آخری بات جو نہایت دلچسپ اور قابل توجہ ہے وہ یہ ہے کہ خسرو اور

حسن کو اس مخصوص حال و جذبے میں شعر کہنا میسر نہیں آیا۔  
 اس ضمن میں کچھ جملے 'سیر الاولیا' سے نقل کرنا چاہتا ہوں۔ ایک  
 مرتبہ خواجہ نظام الدین اولیا نے خسرو کو یہ مشورہ دیا کہ:

طرز صفاہانیان بگوی یعنی عشق انگیز و زلف و خال آمیز۔ ازان روز باز کہ  
 امیر خسرو علیہ الرحمة در زلف و خال بتان پیچیدہ ، آن صفات دل آویز را  
 بنہایت رسانید۔ ۲۲

امیر خرد کے بقول حضرت خواجہ نظام الدین اولیا نے یہ حکم دیا کہ  
 خسرو کو طرز صفاہانیان میں شعر کہنا چاہیے۔ اس طرز صفاہانیان کی  
 خصوصیات بھی خود حضرت خواجہ ہی نے بیان کیں کہ عشق انگیز و زلف  
 خال آمیز۔ بظاہر کس قدر عجیب ہے یہ مشورہ۔ کہاں حضرت خواجہ نظام  
 الدین اولیا اور کہاں عشق انگیز اور زلف و خال آمیز مضامین شعر میں بیان  
 کرنے کی تجویز۔ جی چاہتا ہے کہ اس کے جواز میں بھی سعدی کا یہ شعر  
 آپ کی خدمت میں پیش کیا جائے کہ:

چشم کوتہ نظران بر ورق صورت خوبان

خط ہمی بیند و عارفِ قلم صنع خدا را

ظاہر ہے خسرو سے اپنے مرتبی، مرشد اور پیر کی حکم عدولی کا  
 تصور بھی بعید ہے۔ اس لئے امیر خرد نے خیال کیا ہے کہ خسرو نے اس طرز  
 کو اور اس کی صفات دلاویز کو نہایت تک پہنچا دیا، خال و زلف بتان میں  
 کھو کر رہ گئے۔ اب یاد کیجیے چراغِ دہلی کے الفاظ، انہوں نے اطلاع دی  
 ہے کہ خسرو، سعدی کے طرز کی پیروی کرتے رہے۔ ان دونوں بیانات میں  
 میری ناقص رائے میں کوئی اختلاف یا تضاد نہیں ہے۔ ان کی تطبیق اس  
 طرح کی جاسکتی ہے کہ حضرت خواجہ نے جس شاعری کو طرز صفاہانیان  
 کا نام دیا ہے وہ سعدی ہی کا اسلوب شاعری ہے جسے آج تاریخ ادب فارسی  
 میں سبک عراقی کا نام دیا جاتا ہے۔ مزید برآں سعدی کی غزلیات کا مطالعہ



کیجیے ، ان کے کلام میں مضامین عشق انگیز اور زلف و خال آمیز کی بہتات نظر آئے گی۔ سعدی کی غزلیات کا ناقدانہ تجزیہ کرنے والے علمائے ادب نے غزلیات سعدی کی یہی بنیادی خصوصیات بیان کی ہیں۔ ۲۳

اس گفتگو سے یہ بھی واضح ہوا کہ وہ طرز شاعری جسے آج سبک عراقی کہا جاتا ہے ، اسے معاصر ہندوستان میں سبک اصفہانی یا بقول خواجہ نظام الدین اولیاء دہلوی طرز صفاہانیان کا نام دیا جاتا تھا۔ اسی طرح یہ گمان کہ فارسی ادب کی تاریخ میں طرز ، اسلوب یا سبک آج جس عمومی مفہوم کے حامل ہیں ، وہ انیسویں صدی عیسوی کی دین ہے ، حقیقت پر مبنی نہیں۔ آٹھویں صدی ہجری / چودھویں صدی عیسوی میں خواجہ نظام الدین اولیا کا طرز صفاہانیان کی طرف اشارہ کرنا اس کا ثبوت ہے کہ اسلوب شاعری کی طبقہ بندی مثلاً سبک خراسانی ، سبک عراقی اور سبک ہندی کا تصور اس زمانے میں بھی موجود تھا۔ سبک شناسی کے سلسلے میں یہ ایک اہم اطلاع ہے۔

خواجہ برہان الدین غریب ( م ۷۳۸ھ / ۱۳۳۷ء ) سلطان المشایخ کے ایک خاص خلیفہ ہیں۔ آپ کے ملفوظات میں شہايل اتقيا میں سعدی کے اشعار نقل ہوئے ہیں۔ خواجہ برہان الدین غریب کے یہ ملفوظات خواجہ رکن الدین نے جمع کیے ہیں جو خواجہ برہان الدین کے مرید ہیں۔ خواجہ رکن الدین نے بھی ان ملفوظات میں اپنے پیر و مرشد کی گفتگو اور عقاید کی وضاحت و تائید کے طور پر سعدی کے کلام سے نقل و اقتباس کیا ہے۔

شہايل اتقيا میں معانی و فضائل تجرید و تفرید و کیفیت دنیا و مدح و ذم و نفع و ضرر و فضیلت ترک دنیا و تجرید و تفرید ، کی بحث کے بعد وہ سعدی کا یہ شعر نقل کرتے ہیں :

بدنیا توانی کہ عقبسی خری

بخر جان من ورنہ حسرت بری ۲۴

ایک دوسری جگہ خواجہ رکن الدین ' وصال از خود بریدن و با دوست پیوستن ' کی تشریح کر رہے ہیں ، لیکن ساتھ ہی آگاہ کرتے ہیں کہ : ہر کہ گوید رسیدم ترسید و ہر کہ گوید رسانیدند ، رسید ۔ اس ضمن میں وہ سعدی کے یہ دو شعر نقل کرتے ہیں اور اپنے مطمح نظر کی تصدیق کرتے ہیں :

تامیل نباشد بوصول از طرف دوست  
سودی نکند ۲۵ حرص و تمنا کہ تو داری ،  
سعدی تو نیارامی و کوتہ نکنی دست ،  
تا سر نرود در سرسودا کہ تو داری

حضرت چراغ دہلی کے خلیفہ سید محمد گیسو دراز ( م ۸۲۶ ہ / ۱۳۲۲ء ) نے متعدد تصانیف یادگار چھوڑی ہیں ۔ آپ کے مکتوبات میں فارسی شعرا کے بیشمار اشعار نقل ہوئے ہیں ۔ آپ نے کہیں نام لے کر اور کہیں اس کے بغیر سعدی کے متعدد اشعار بھی اپنے افکار و جذبات دونوں کی توانائی اور تقویت کے لیے نقل کیے ہیں ۔

گفتگو کے دوران آپ نے ایک بار سماع میں شریک لوگوں کے ذوق کے بارے میں بتایا :

اہل سماع کا حظ ( ذوق ) بھی مختلف ہوتا ہے ۔ یہ ہوسکتا ہے کہ ایک محفل سماع میں چند لوگ ایسے ہوں جن کا حظ دوسرے عالم کے متعلق ہو اور کچھ حضرات کا ذوق اس سے مختلف ہو ۔ اسی کی وضاحت کے طور پر آپ نے یہ واقعہ بیان کیا ہے کہ ایک روز سات صوفی جن میں خود ان کے والد محترم بھی شامل تھے ، مولانا برہان الدین کے گھر بیٹھے تھے ۔ سات شعر پڑھے گئے ۔ ہر ایک کو ایک ایک شعر پسند تھا اور ان میں سے ہر ایک اپنی پسند کے شعر کی تکرار چاہتا تھا ۔ وہ درج ذیل سات شعر سعدی کے تھے ۔

جان ندارد ہر کہ جانانیش نیست

تنگ عیش است ہر کہ بستانیش نیست

هر کرا با ماه رویی سر خوش است  
 دولتی دارد که پایانیش نیست  
 هر که را صورت نه بنده سر عشق  
 صورتی دارد ولی جانیش نیست  
 گر دلی داری به دلبندی بده  
 ضایع آن کشور که سلطانیش نیست  
 عارفان درویش صاحب درد را  
 بادشاه خوانند گر نانیش نیست  
 خانه زندانست و تنهائی ملال  
 هر که چون سعدی گلستانیش نیست ۲۶

یہ چھ شعر آپ نے پڑھے اور کہا کہ ساتواں شعر مجھے یاد نہیں رہا ہے۔ اس  
 غزل میں ان چھ اشعار کے علاوہ یہ چار شعر مزید ہیں جن میں سے نہ جانے  
 کون سا ایک شعر متذکرہ بالا مجلس سماع میں پڑھا گیا اور حضرت گیسو  
 دراز کے ذہن سے نکل گیا :

کامران آن دل کہ کہ محبوبیش هست  
 نیک بخت آن سر کہ سامانیش نیست  
 چشم نابینا زمین و آسمان  
 زان نمی بیند کہ انسانیش نیست  
 ماجرای عقل پرسیدم ز عشق  
 گفت معزولست و فرمانیش نیست  
 درد عشق از تندرستی خوشتر است  
 گرچہ بیش از صبر درمانیش نیست

حضرت گیسو دراز نے ایک بار سعدی کی ایک دوسری غزل پڑھی ۲۷۔ اس

کا مطلع ہے :

نرفت تا تو برفتی خیالت از نظرم

برفت در همه عالم زبیدلی بی خبرم

اس غزل کے چند اشعار پر آپ نے اپنے ذوق و سلیقے کے مطابق تبصرہ کیا اور چند الفاظ میں ترمیم کی رائے دی۔ آپ نے کہا: اس مطلع کے دوسرے مصرع 'برفت در همه عالم زبیدلی خبرم' میں اگر 'در' کے بجائے از ہوتا تو بہتر تھا۔ اس لئے کہ اس طرح اس کے یہ معنی ہوتے کہ تمام عالم میری بیدلی سے بے خبر ہے۔ اس کے برخلاف اگر لفظ در ہی رہے تو بے دلی میں مشہور ہونے کا مطلب نکلتا ہے۔ آپ نے اسی طرح یہ رائے دی کہ اس غزل کا درج ذیل شعر زیادہ بلیغ ہے:

اگر مرا تو بہ بینی زہجر شناسی

کہ ہر چہ در نظر آید ازان ضعیف ترم

اس غزل کا یہ شعر بھی آپ نے پڑھا اور دیر تک ذوق سے دہراتے رہے:

مرا بگوی کہ سعدی چرا پریشانی

خیال روی تو ہر روز می کند بترم

اس کے بعد آپ نے یہ شعر اسی غزل سے پڑھا:

نشان بیکر خوبت کہ می تواند گفت

کہ در تامل آن خیرہ می شود بصرم

اس شعر پر نہایت دلچسپ اظہار خیال کیا کہ تامل دل کی صفت ہے اور نظر

کا تاریک ہونا اس سے کیا تعلق رکھتا ہے۔ اگر ایسا لفظ ہوتا جو آنکھوں

کی بصارت سے مناسبت رکھتا تو نظر کا تاریک ہو جانا مناسب قرار پاتا۔

شاہ ولی اللہ دہلوی (م ۱۱۷۶ھ) نے اپنے والد شاہ عبدالرحیم (م

۱۱۳۱ھ) کے ملفوظات 'انفاس العارفین' میں جمع کیے ہیں۔ شاہ صاحب

نے اپنے والد سے سعدی کے بارے میں نہایت دلچسپ واقعہ نقل کیا ہے۔ اس

واقعہ سے سعدی کے سراپا کا ایک حد تک اندازہ ہوتا ہے اور پتہ چلتا ہے

کہ ہندوستانی علماء و مشایخ سعدی کے کلام پر غور و فکر کرتے تھے۔ سعدی کا کلام انہیں اپنی طرف متوجہ رکھتا تھا۔ سعدی کے کلام میں یہ غیر معمولی انہماک کبھی اس کا باعث بھی ہوتا تھا کہ عالم واردات میں وہ سعدی سے ملاقات کریں، اس سے بات کریں، شاہ عبدالرحیم نے بھی اپنی ایک ایسی ہی واردات قلبی کو اس طرح بیان کیا ہے:

در اکبر آباد، اثنای مراجعت از درس مرزا محمد زاہد، کوچہ دراز پیش آمد۔  
ابیات شیخ سعدی در آن حالت می خواندم و ذوقی میکردم:

جز یاد دوست ہر چہ کنی عمر ضایع است

جز سر عشق ہر چہ بخوانی بظالت است

سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر حق ۲۸

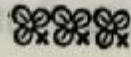
مصراع چہارم از خاطر م برفت و در من قلقی و اضطرابی ازین سبب پیدا شد۔  
ناگاہ مردی دو موی، فقیر وضعی، ملیح روی از جانب یمن من برآمد و گفت:

علمی کہ رہ بحق ننساید جہالت است

گفتم جزاک اللہ خیر الجزاء، چہ قدر قلق و اضطراب از دل من زایل نمودی۔ آن گاہ دو دستہ تنبول را برآورده بیش آن عزیز بردم۔ تبسم کرد و گفت: این اجر یاد دہانیدن است؟ گفتم: نہ ولیکن شکرانہ است۔ گفت: من نمی خورم۔ گفتم: از جہت شرع احتراز می نہائید یا از جہت طریقت؟ وایاماکان بیان فرمائید تا من ہم احتراز نہایم۔ گفت: از اینہا چیزی نیست و لیکن نمی خورم۔ آن گاہ گفت: مرا زود باید رفت۔ گفتم: من ہم ہشتاب می روم۔ گفت: شتاب تر می خواہم۔ پس قدم برداشت و آخر کوچہ نہاد۔ دانستم کہ روح مجسم است۔ ندا کردم کہ برنام خود ہم اطلاع دہید تا فاتحہ میخواندہ باشم۔ گفت: سعدی ہمین فقیر است۔ ۲۹

سعدی کو اگر یہ معلوم ہو جاتا کہ ہندوستانی مشایخ بھی ایرانی مشایخ کی طرح ان کے کلام کے شیدائی ہیں تو وہ ضرور اپنے اس شعر میں ترمیم

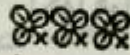
کرتے اور عارفانِ فارس کے ساتھ عارفانِ ہند کو بھی شامل کرتے  
سر می نھند پیش خطت عارفانِ فارس  
بیتی مگر زگفتہ سعدی بنشتہ ای



### حواشی

- ۱ - فوائد الفواد کی تکمیل ۲۲ھ / ۱۳۲۲ء میں ہوئی - تفصیل کے لئے رجوع کریں: فوائد الفواد اور اس کے اردو ترجمے (مطبوعہ پاکستان) کا مقدمہ، یہی ترجمہ پیش نظر رہا ہے۔
- ۲ - اس ضمن میں حضرت خواجہ نظام الدین اولیاء کے ارشادات گرامی 'فوائد الفواد' میں صفحہ ۳۲۳ پر ملاحظہ کریں۔
- ۳ - فوائد الفواد، ص ۱۰۵، یہ شعر کلیات سعدی مرتبہ فروغی میں پہلے مصرعے کے اختلاف کے ساتھ اس طرح نقل ہوا ہے:  
دگری حسین حکایت بکند کہ من . ولیکن  
جو معاملت مدارہ سخن آشنا نباشد
- ۴ - قرآن حکیم میں اسی طرف اشارہ کیا گیا ہے کہ: وَجُودٌ يَوْمِيذٍ نَّاضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (بہت سے چہرے تو اس روز بارونق ہوں گے (اور) اپنے پروردگار کی طرف دیکھتے ہوں گے) القیامت، آیت: ۲۲ - ۲۳
- ۵ - فوائد الفواد، ص ۳۵، یہ سعدی کی ایک غزل کا مقطع ہے۔
- ۶ - اگر مزید مآخذ پر توجہ سے نگاہ ڈالی جائے تو اس کا بہر حال امکان موجود ہے کہ خود سعدی شیرازی کی زندگی ہی میں ان کے کلام کا ہندوستان پہنچ جانا ثابت کیا جا سکے۔
- ۷ - سیر الاولیاء، اردو ترجمہ، مطبوعہ پاکستان، ص ۴۷
- ۸ - کلیات سعدی، مرتبہ فروغی و اقبال آشتیانی ص ۱۸
- ۹ - یہ مصرع کلیات میں معمولی اختلاف کے ساتھ اس طرح نقل ہوا ہے:  
سعدی تو کیستی کہ درین حلقہ کمنند
- ۱۰ - سیر الاولیاء، ص ۸۳
- ۱۱ - کلیات سعدی، ص ۳۵۲
- ۱۲ - سیر الاولیاء، ص ۳۹۶؛ کلیات سعدی، ص ۵
- ۱۳ - مرآة الاسرار، ص ۲۹
- ۱۴ - راقم نے سعدی کی مختلف مطبوعہ کلیات و دیوان پر بھی نگاہ ڈالی، لیکن یہ غزل کسی بھی مطبوعہ نسخے میں نظر سے نہیں گذری۔
- ۱۵ - خیرالمجالس، مرتبہ پروفیسر خلیق احمد نظامی، ص ۷۰
- ۱۶ - یہ واقعہ سیر الاولیاء، ص ۲۶۳ پر نقل ہوا ہے۔
- ۱۷ - کلیات سعدی، ص ۷۶
- ۱۸ - سیر الاولیاء ص ۶۸۵
- ۱۹ - کلیات، گلستان، ص ۶۹
- ۲۰ - اصل عبارت یہ ہے: یکی را از مشایخ شام برسیدند از حقیقت تصوف - گفت: بیش ازین طایفہ ای در جہان بودند بصورت پریشان وبمعنی جمع، اکنون جماعتی هستند بصورت جمع و بہ معنی پریشان (فروغی نے ایک جملے کی قرأت یہ بھی لکھی ہے: درجہان ہراگندہ بودند بصورت وبمعنی جمع، این ساعت بظاہر

- جمعند و بدل پراکنده (
- ۲۱ - سیر الاولیا، ص ۴۹
- ۲۲ - خیر المجالس، ص ۱۳۳
- ۲۳ - سیر الاولیا (فارسی) مطبوعہ پاکستان ص ۳۱۱
- ۲۴ - تفصیل کے لئے ملاحظہ ہو: تاریخ ادبیات در ایران (ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا) ج ۳، بخش اول، ص ۳۲۱
- ۲۵ - شہابیل اتقیا، ص ۱۳۱
- ۲۶ - کلیات سعدی، ص ۳۱۸، نکتہ کی بجائے نرود
- ۲۷ - جوامع الکلم مطبوعہ حیدر آباد، ص ۲۵۳
- ۲۸ - کلیات سعدی، ص ۲۳۱
- ۲۹ - جوامع الکلم، ص ۳۰۸: کلیات سعدی ص ۲۳۱
- ۳۰ - کلیات سعدی، ص ۳۲
- ۳۱ - انقاس العارفین، ص ۳۳ - ۳۵
- \* ڈاکٹر نذیر احمد: فوائد القواد اور شیخ نظام الدین اولیا کا ادبی اور شعری ذوق، سہ ماہی صحیفہ، لاہور، اپریل - جون ۱۹۸۷ء، ص ۱۳ - ۳۸ - [دانش]



### آغاز قصہ شوقی و انجام قصہ درد

این دیدہ های دُوده زانندوه و حُزن و کُرب

ز آلام و رنج و درد

این چشمهای آبی گوهر فشان من!

این محرمانِ مهر و وفا را کہ رنجہ کرد؟

این کشتزارِ خرم و شاداب و تازہ ای

سر سبز تر ز شاخچہ های بہار را

بادِ خزانِ جورِ کہ کردہ است رنگِ زرد؟

آغاز قصہ شوقی و انجام قصہ درد!

معین نظامی - معظم آباد - سرگودھا

غلام حسن بلتستانی

برات لائبریری - چنچن ، سکردو

## تحسین کشمیری کا فارسی کلیات

حال ہی میں مجھے میر عبدالعلی متخلص بہ تحسین کے فارسی کلیات کا ایک مخطوطہ دستیاب ہوا ہے جو ۳۰۶ صفحات پر مشتمل ہے اور ۱۱۷۱ھ میں بلتستان کے ایک نامور کاتب میر عبداللہ عراقی کا لکھا ہوا ہے۔ صفحہ ۲۳۲ اور آخری صفحہ یعنی ۳۰۶ پر تحسین کی مہر لگی ہوئی ہے اور مہر کے اوپر 'بنظر آمدہ' لکھا ہوا ہے۔ گمان یہ ہے کہ کتاب کتابت کا مرحلہ طے کر چکنے کے بعد تحسین کی نظر سے گذری ہو گی۔ کتاب کا آغاز تحسین کے دیوان سے ہوتا ہے جو اس کلیات میں صفحہ ۱ سے ۲۳۲ تک ہے۔ جس کے لیے تحسین نے 'گلشن اذہان' کا نام تجویز کیا ہے:

چو نامش 'گلشن اذہان' نہادم  
شود مقبول ذہن استواری  
برابر در عدد شد نام و تاریخ  
سزد دل شاد سازی از شماری  
چو جستم سال تاریخش خرد گفت  
'بہاند از من سخنہا یاد گاری'۲

'گلشن اذہان' اور 'بہاند از من سخنہا یاد گاری' دونوں سے ۱۱۳۷ھ برآمد ہوتا ہے۔ گویا تحسین نے اپنا دیوان ۱۱۳۷ھ میں مکمل کر لیا تھا اور زیر بحث کلیات ۱۱۷۱ھ میں کتابت ہوا۔ جسے شاعر نے پڑھا اور اپنی مہر



بھی لگانی۔ کلیات تحسین میں دیوان ۲۳۲ صفحات اور ۱۹۰۱ اشعار پر مشتمل ہے۔ اس میں ۲۳۸ غزلیات ہیں۔ دو غزلیں کتاب کے حاشیے پر ہیں وہ بھی اگر شمار کریں تو ۲۵۰ غزلیات بنتی ہیں اور اشعار کی تعداد ۱۹۱۳ تک پہنچ جاتی ہے۔ صفحہ ۲۳۲ سے ۲۶۰ تک مخمسات، رباعیات، لطیفے، چہستانیں اور فردیات ہیں۔ صفحہ ۲۶۱ سے ۲۷۶ تک 'قضا و قدر' کے عنوان سے کشمیر اور بلتستان کے درمیان تحسین کا منظوم سفر نامہ، صفحہ ۲۷۷ سے ۳۰۵ تک قطعات تاریخ اور صفحہ ۳۰۵ سے ۳۵۳ تک چند منظوم حکایات ہیں۔ صفحہ ۳۵۳ سے ۳۹۵ تک رقعات کے عنوان سے متعدد منظوم خطوط ہیں۔ لیکن افسوس کہ کسی پر مکتوب الیہ کا نام درج نہیں ہے، لیکن بعض مراسلات کے نفس مضمون سے مکتوب الیہ کا باآسانی تعین ہو جاتا ہے۔ صفحہ ۳۹۶ سے ۴۱۰ تک مناجاتیں ہیں اور صفحہ ۴۱۱ سے ۴۵۶ تک مراثی اور نوحے۔

تحسین پر گو شاعر تھا۔ ایک علمی گھرانے سے تعلق رکھتا تھا۔ اس کے نانا داراب جوہا اور والد مرزا مقیم ممتاز شاعر تھے۔ اس کے والد مقیم کا انتقال پاکستان کے شمالی علاقے میں سکر دو کے مقام پر ہوا اور وہیں دفن ہوا۔ تحسین خود لکھتا ہے:

متخلص شدہ باسم مقیم

ناظم چار نسخہ دیوان

مرقدش در سواد اسکر دو

قرب قلعه، کنار ریگستان ۳

تحسین کے آباء و اجداد ایران کے شہر قم کے رہنے والے تھے۔ میر حسین قمی ۴ سلطان زین العابدین کے زمانے میں ایران سے آکر کشمیر میں بس گئے تھے۔ تحسین اپنے اس بزرگ کے بارے میں لکھتا ہے:

ہست جدِ دیگرم با زیب و زین لیلۃ - راتِ لیلۃ  
 ساکنِ قُم حضرت سید حسین - راتِ رات  
 مرقدش درزینہ گیر کامراج - راتِ رات  
 در ارادت دادہ خلقان را رواج ۵  
 تحسین کے حالات زندگی تذکروں میں بہت کم پائے جاتے ہیں۔ تذکرہ  
 شعرائے کشمیر مرتبہ پیر حسام الدین راشدی میں کشمیر سے کسی قسم کا  
 تعلق رکھنے والے شعراء کا بھی تفصیل سے ذکر ملتا ہے لکین وہاں تحسین  
 کا سال ولادت اور تاریخ وفات درج نہیں ہے۔ البتہ راشدی مرحوم نے بعض  
 دوسرے ماخذ سے تحسین کا ذکر کیا ہے مثلاً:  
 ۱۔ ہمیشہ بہار:

جوانِ خوش خلق و آرمیدہ وضع است ، فکر رسادارد ، خوب و سنجیدہ

میگوید - ۶

۲۔ سفینہ خوشگو:

بہ فضائل اخلاق حمیدہ موصوف ، نہایت آدمیت و آرمیدگی و خوش

خلقی دارد - ۷

۳۔ عقد ثریا:

طبع وقادی و ذہن سلیمی داشت - ۸

۴۔ صبح گلشن:

دختر زادہ مرزا داراب جوہا است - خوش خلق و رنگین طبع بود -

بفصاحت و بلاغت گویا - ۹

۵۔ ریاض العارفین:

شاگرد جد ... خودش مرزا داراب جوہا بودہ ، درلکھنویا نواب - خدا

بیامرزد - برہان الملک سعادت خان نیشاپوری بسرمدی برد - از اوست:

دربرده بزرگ شمع فانوس  
 کارتو ہمیشہ خود نہانی است  
 تحسین بغممت ہلاک گردید  
 زین بعد تخلص فداستی است ۱۰

یہ اشعار مجھے کلیات تحسین میں نہیں ملے۔ مذکورہ اشعار سے پتہ چلتا ہے کہ تحسین نے بعد میں اپنا تخلص فدائی رکھ لیا۔ لیکن زیر نظر کلیات تحسین میں کوئی ایسا شعر موجود نہیں ہے جس میں فدائی استعمال کیا ہو۔ حالانکہ اس میں تحسین کے سال وفات یعنی ۱۱۹۰ھ تک کے اشعار موجود ہیں۔

تحسین کا گھرانہ ایک علمی گھرانہ تھا۔ اس نے اپنی ابتدائی تعلیم و تربیت اپنے نانا داراب جوہا اور والد مقیم سے حاصل کی۔ مقیم کی شاگردی کے بارے میں تحسین ان الفاظ میں اعتراف کرتا ہے:

تحسین زفیض فکر مقیم است کامیاب  
 ای مدعی زبانِ تولال است پیش ما

تحسین نے مرزا صائب اصفہانی کو بھی اپنا استاد مانا ہے۔ اور اس کا اپنے دیوان میں متعدد مقامات پر ذکر کیا ہے۔ دو جگہ اس کی شاگردی پر فخر کیا ہے:

درفن شعر و بند و بست سخن

صائب اوستاد تحسین است ۱۳

\*\*\*

چند تحسین ہی فطرت بزنی کام دو چند

ختم در صائب استاد شدہ خوش سخنی ۱۵

جوہا، مقیم اور صائب کے علاوہ ان کے ایک استاد بلتستان کی ممتاز شخصیت میرنجم الدین ثاقب بھی تھے جن کا تحسین نے بہت زیادہ احترام کے

ساتھ نام لیا ہے۔ کلیات میں ان کے نام تحسین کے کئی خطوط بھی ہیں۔

کلیات تحسین میں ثاقب کا متعدد جگہ پر نام آیا ہے:

ثاقب زنظم تست کہ تحسین کمال یافت

تابندہ باد نجم تو بر آسمان عمر ۱۷

\*\*\*

بودہ ام مقتبس از پرتو نجم الشاقب

زخم ناسور دل از فرقت او مشکین است<sup>۱۸</sup>

مذکورہ بالا اشعار کی روشنی میں ہم یقین کے ساتھ کہہ سکتے ہیں

کہ مرزا داراب جو یا اور مقیم، تحسین کے بچپن کے استاد ہیں، صائب قیام

کشمیر کے اور میر نجم الدین ثاقب قیام بلتستان کے۔

تحسین نے اپنی زندگی کا بیشتر حصہ بلتستان میں گزارا اگرچہ یہ

بات کسی تاریخی کتاب سے ثابت نہیں ہوتی لیکن تحسین کا کلیات اس

بارے میں ہماری رہنمائی کرتا ہے۔ اس کے کلیات میں ایک نظم 'قضا و قدر

کے عنوان سے موجود ہے جس سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ بلتستان میں پندرہ

سال رہ کر کشمیر واپس گیا اور اس طویل جدائی کے بعد اپنے رشتے داروں

سے ملا:

شدیم وقت ملاقات سال پانزدہم

زفرط شوق چو بادام توام کشمیر ۱۹

ابھی اسے کشمیر پہنچ کر تین چار ماہ ہی گذرے تھے کہ کشمیر فرقه

وارانہ فسادات ۲۰ کی زد میں آگیا۔ اس فساد کی تاریخ تحسین نے درج ذیل

تاریخی قطعے میں لکھی ہے:

بسال غارت سیم خرد خطابم کرد

'خراب کل شد' ازین ہر سہ کلمہ سال بگیری ۲۱

تحسین پندرہ سال بلتستان میں مقیم رہ کر ۱۱۵۷ھ میں کشمیر واپس

پہنچا۔ یعنی وہ ۱۱۴۲ھ میں بلتستان آیا تھا۔ کشمیر کے فسادات میں اس کا مکان نذر آتش ہوا تو وہ پھر بلتستان واپس آیا۔ بلتستان میں قیام کے دوران اس کا ادبی سفر جاری رہا۔ اس کے کلیات کا زیر بحث نسخہ بلتستان میں تیار ہوا، جس میں بلتستان کی اہم عمارات کی تعمیر ۲۲ و فیات اعیان ۲۳ اور دوسرے واقعات کے تاریخی قطعات موجود ہیں، جو صفحہ ۲۷۷ سے ۳۰۵ تک پھیلے ہوئے ہیں اور مدت کے لحاظ سے یہ ۱۱۴۷ سے ۱۱۹۰ھ تک کے سالوں پر محیط ہے۔ لطف کی بات یہ ہے کہ تحسین نے اپنی تاریخ وفات بھی پیشگی کہی ہے:

بناریخ خود گفت تحسین دعا

'الہی جمیع گناہم بخش ۲۳'

اس سے ۱۱۹۰ھ برآمد ہوتا ہے۔ اس کی جائے وفات کا ذکر نہیں ملتا۔ شاید وہ ۱۱۸۵ھ تک بلتستان میں رہنے کے بعد لکھنؤ گیا ہو گا اور ۱۱۹۰ھ میں وہاں فوت ہوا ہو گا۔ جیسا کہ راشدی اور آفتاب رائے کا خیال ہے ۲۵۔ واضح رہے کہ کلیات تحسین میں ۱۱۸۵ھ کے بعد پیش آنے والے کسی واقعے کا ذکر نہیں ہے۔

تحسین نے کافی مشکل اور تنگ دستی کی زندگی گذاری۔ کشمیر جیسے جنت نظیر وطن کو خیرباد کہہ کر بلتستان جیسے ہسماندہ، دور افتادہ اور دشوار گزار علاقہ میں رہنا پڑا۔ چار دفعہ پیش آنے والے کشمیر کے فرقہ وارانہ فسادات جس سے وہ بری طرح متاثر ہوا تھا، نے اسے حد درجہ تک آزرده خاطر کر دیا تھا جس پر وہ زندگی بھر کفِ افسوس ملتا رہا:

غریبی، ناتوانی، بیکسی، پیری و درویشی

بصد محنت مرا این دولت از دنیا میسر شد

به محنت خوگرم، وحشت ز راحت میکشم دائم

مگر این مشت خاک من بآب غم مجمر شد ۲۶

عمر بغصہ و غم و محنت گذشت حیف  
ایام راحتہم بمشقت گذشت حیف  
ہر شب بناخوشی جو شب اولِ حد  
ہر روز مثل روز قیامت گذشت حیف ۲۷

\*\*\*

شاکی ز حیاتیم درین گلشن فانی  
جز تلخی ازین نخل نخوردیم ثمرها  
المنۃ لله غم اسباب نداریم  
مائیم و دل خون شدہ و ذیدہ ترها  
چون نام زبی برگی خود چند بنالیم  
صد حیف کہ بانالہ ما نیست اثرها ۲۸

\*\*\*

اس قسم کے فکر و غم، افسوس و ندامت اور رنج و پریشانی میں ڈوبے  
ہوئے جذبات سے تحسین کا کلام بھرا پڑا ہے۔ خاص طور پر جب اسکی والدہ  
، والد، بھائی، چچا اور بیٹے ۲۹ کا انتقال ہوا اور دیگر بہت سے عزیز اس سے  
جدا ہوئے تو وہ خاموش نہ رہ سکا:

ننالم چون زدستت ای زمانہ  
زمن بردی حواس پنجگانہ  
زمرگت گشت ای شیرین ترانہ  
ترا زندان زمین، مارا زمانہ  
غمی غارت گر صبر و دل و ہوش  
غمی کزیاد آن شادی فراموش  
چہ غم طوفان نوح ہی قراران  
چہ غم سوهان روح سوگواران ۳۰

تحسین نے بڑی روان اور پُر تاثیر غزلیں کہی ہیں۔ بعض اشعار پڑھ کر حیرت ہوتی ہے کہ ایک ہی لفظ کی بار بار تکرار سے جو تراکیب اور استعارات بنا لئے ہیں ان سے کس قدر لطیف اور عمیق معنی و مفہوم پیدا ہوتا ہے؟ ایک غزل میں تحسین محبوب کے سراپا کی اس لطیف پیرائے میں تصویر کھینچتا ہے:

بود نامت پری پیکر چہ پیکر پیکر رعنا  
 قیامت قامتی داری چہ قامت قامتِ زیبا  
 دو ابرویت بیک صورت چہ صورت صورتِ جوہر  
 چہ جوہر جوہرِ خنجر چہ خنجر خنجرِ دلہا  
 دو چشمت آفتِ مردم چہ مردم مردمِ دیدہ  
 چہ دیدہ دیدہ نرگس چہ نرگس نرگسِ شہلا  
 دہانت منبع شربت چہ شربت شربتِ شکر  
 چہ شکر شکرِ مصری چہ مصری مصریِ اعلا  
 برویت عالمی عاشق چہ عاشق عاشقِ کامل  
 چہ کامل کاملِ والہ چہ والہ والہ شیدا  
 زدست دل زدم پنجه چہ پنجه پنجهِ مطلب  
 چہ مطلب مطلبِ دامن چہ دامن دامنِ صحرا  
 غرق تحسین درخواہش چہ خواہش خواہشِ یاری  
 چہ یاری یاریِ رحمت چہ رحمت رحمتِ فردا ۲۱

\*\*\*

تحسین نے مشکل سے مشکل ردیف اور قافیے میں مشقِ سخن کی ہے۔ اس نے صنعتِ مہملہ میں بھی دو غزلیں کہی ہیں:

درد دلہا را دوا دلدار داد  
 ہم دوا و ہم صلا درکار داد  
 سود در سودا دلم دارد مراد  
 کار عالم را روا سردار داد  
 ماہمہ در دام او گرد آمدہ  
 او گرہ را طرہ طرار داد  
 مو مسلسل ، رو مدور ماہ وار  
 وہ کہ آرام دلم دلدار داد  
 راہ دارم در سواد مہراو  
 ماہ ہر دل را مدد درکار داد ۲۲

شیخ سعدی کی پیروی کرتے ہوئے ایک غزل ایسی کہی ہے ، جس  
 کے ہر شعر کے پہلے مصرعے کا آغاز اور اسی شعر کے دوسرے مصرعے کا  
 اختتام حروف ابجد یا تہجی پر ہوتا ہے۔ سعدی کی غزل میں ۷ اشعار ہیں ،  
 جبکہ تحسین کی غزل میں کل ۱۱ اشعار ہیں۔ آخری شعر میں تحسین نے  
 سعدی کی پیروی کا اعتراف بھی کیا ہے:

جان من ہی مثلی اندر ص و ر و ت  
 عشوہ زن ، شیرین سخن ، شکر شکن ازل و ب  
 ل و ب چون میگشائی مردہ رابخشی حیات  
 از دم عیسی بصورت ی و و س و ف  
 ی و و س و ف رادر جہان بشنیدہ ایم  
 کی بود بشنیدہ ہمچون د و ی و د و ہ

د و ی و د و ہ داری چو نرگس ابروان  
 برخم و دنبالہ دارو رشکِ ق و م و ر



ق و م و ر جہان را گرچہ روشن می کند  
 کاکلت شبرنگ و زلفت هست س و ی و ہ  
 س و ی و ہ بعالم روئی بدخواہ تو باد  
 سروراہم نیست چون توق و ا و م و ت  
 ق و ا و م و ت داری قیامت آیتی  
 مست و بیباکی و بی پرواوش و و و خ  
 ش و و و خ سمنند طبع من در وصف تست  
 وصف تو روشن کند راہم جو ص و ب و ح  
 ص و ب و ح امید عاشقت تابندہ باد  
 از تو زیبا ناز و ازمان و ی و ا و ز  
 ن و ی و ا و ز باید پذیرائی قبول  
 ت و ح و س و ی و ن زتست ای ش و ہ  
 ش و ہ را بندہ مارا دوست آن عبدالعلی  
 شد محرک در کمال س و ع و د و ی ۳۳

تحسین نے بلتستان کے علم و ادب کو بے حد متاثر کیا ہے۔ تحسین  
 کے فارسی مرثی اور نوحے بلتستان بھر میں مجالسِ عزا میں پڑھے جاتے ہیں  
 - تحسین کی عبرت آموز نظمیں بلتستان میں تہجد گزار رات کے ثلثِ آخر  
 میں بطور اذان شب پڑھتے رہے ہیں۔ واضح رہے کہ بلتستان میں دو اذانیں  
 دی جاتی ہیں۔ ایک ثلثِ آخر میں تہجد (نماز شب) گزار لوگوں کے لئے جو  
 مقامی زبان میں ژھن بانگ یعنی اذانِ شب کہلاتی ہے۔ جبکہ دوسری عوام  
 الناس کے لئے صبح صادق کے وقت جو صلوٰۃ یعنی اذانِ صبح کہلاتی ہے۔  
 نماز شب کے علاوہ بلتستان میں ماہِ رمضان کے دوران سحری کے وقت بھی  
 یہ نظمیں پڑھی جاتی رہی ہیں۔ واضح رہے کہ بلتستان میں سحری کے لئے  
 لوگوں کو اٹھانے کی غرض سے مناجات، سبق آموز نظمیں، سلام وغیرہ

فارسی میں پڑھے جاتے ہیں۔ یہ سلسلہ اب تک جاری ہے۔ ذیل میں ایسی

ہی تحسین کی ایک طویل نظم سے چند اشعار دیے جاتے ہیں:

ای کشتہ عصیان خود سنگین تر از کوہ احد  
 از تو گمانم این نبود برخیز وقت صبح شد  
 وی مست خوابِ زندگی ، ہی بندگی شرمندگی  
 این نیست شرطِ زندگی برخیز وقت صبح شد  
 شرمی کن از مرغِ سحر تو آدمی او جانور  
 تویی خبر او باخبر برخیز وقت صبح شد  
 خیز و عبادت پیشہ کن، دیو ہوا در شیشہ کن  
 از خواب مرگ اندیشہ کن برخیز وقت صبح شد  
 وقت مناجات و دعا ، ہنگام عرضِ مدعا  
 خوابیدنت باشد خطا برخیز وقت صبح شد  
 خود ہم خدارا بندہ ای از آب و نانش زندہ ای  
 چون غافل از وی ماندہ ای برخیز وقت صبح شد  
 تحسین بوقت نیم شب از درگھش مطلب طلب

تا چند خوابِ ای بی ادب بر خیز وقت صبح شد<sup>۲۴</sup>

تحسین کے کلیات میں ۲۶ رباعیات ہیں۔ جن میں اس نے مختلف

خیالات اور مضامین پیش کیے ہیں۔ ایک رباعی میں اس نے سورہ

الاحلاص کو مہارت کے ساتھ پیش کیا ہے۔

جو درمائی بکاری قل هو الله احد

نست در هر محنتت یاری چو الله الصمد

لم یلد از وی کسی دیگر ولم یولد زکس

ولم یکن او را شریک و نی له کفواً احد<sup>۲۵</sup>

\*\*\*

تحسین کے کچھ متفرق اشعار پیش خدمت ہیں:

از ازل روزی مقسوم مقرر شدہ است

لیک ہی سعی محال است میسر باشد ۳۶

\*\*\*

تحسین بعمل کوش کہ از علم مراد است

شیریں نشود کام تو از نام شکر ہا ۳۷

\*\*\*

آنچہ اندوختہ بودیم درین دہر نہاند

حسرتی ماند ز عمر گذرا آخر کار

زادِ راہی ز نکوئی بکف آرتحسین

آید البتہ بکار تو همان آخر کار ۳۸

\*\*\*

فکر خود کن توشہ خود را تو پیش خود فرست

جز کفن مالک نخواہی شد بہال و زرمناز

گر قبول حق شود تحسین خلاصی ممکن است

ورنہ بر صوم و صلوة و دانش و دفتر نماز ۳۹

\*\*\*

توشہ راہی اگر خواہی بگیر از این جہان

بہر محتاج و مساکین نان مہیا کردن است ۴۰

\*\*\*

از بی گمانی آدمی محتاج درہامی شود

دارد ہنرور از ہنر ہر جا رود نان در بغل

از علم مجلس ای پسر خواہی کہ گردی برہ ور

باید سخنہا را زبر گیری نہ دیوان در بغل ۴۱

فارسى میں ہونے والے شرف ز علم و ادب گربہم رسد فخر است  
ہی تحسین کی لکھی گئی ہے۔

چرا بر اصل و نسب داری افتخار عبث ۳۲

### حواشی

۱۔ میر عبد اللہ عراقی کے آباء و اجداد ایران کے صوبہ لاهیجان کے رہنے والے تھے، وہاں سے کشمیر آئے اور پھر بلتستان کے علاقہ شکر میں آئے۔ میر عبد اللہ عراقی شکر میں پیدا ہوا۔ حالات زندگی کسی مآخذ سے دستیاب نہیں۔ وہ بلتستان کا مایہ ناز خطاط تھا۔ بلتستان میں پائے جانے والے اکثر مخطوطات اس کے لکھے ہوئے ہیں۔ راقم کے پاس اس کا لکھا ہوا اوراد فتحیہ مرقومہ ۱۱۳۹ھ، مرآة الثانیین مرقومہ ۱۱۳۷ھ، واردات امیریہ، چہل اسرار، ذکرہ، کشف الحقائق، انسان نامہ، صحیفہ اولیاء، وغیرہ موجود ہیں۔

۲۔ کلیات تحسین ص ۲۲۲

۳۔ کلیات تحسین ص ۲۹۲

۴۔ تفصیل کے لئے دیکھئے تاریخ کشمیر از محمود آزاد ص ۱۳۲ مطبوعات معارف باغ، (آزاد کشمیر)

۵۔ کلیات تحسین ص ۳۶۳

۶۔ تذکرہ شعرائے کشمیر ج ۱ ص ۱۶۳ شائع کردہ اقبال اکادمی لاہور ۱۹۶۸ء

۷۔ ۹۔ ایضاً ص ۱۶۳

۱۰۔ ریاض العارفین ج ۱ ص ۳۳ و ۱۳۳ شائع کردہ مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد ۱۹۷۶ء

۱۱۔ تفصیل کے لئے دیکھئے تاریخ کشمیر از محمود آزاد مذکور ص ۱۷۲

۱۲۔ کلیات تحسین ص ۱۳۱

۱۳۔ تفصیلی حالات کے لئے دیکھئے تذکرہ شعرائے کشمیر از حسام الدین راشدی ج ۲ ص ۵۱۸ تا ۶۰۷ اقبال

اکادمی لاہور ۱۹۸۲ء

۱۴۔ کلیات تحسین ص ۶۸

۱۵۔ ایضاً ص ۲۱۹

۱۶۔ میر نجم الدین ثاقب، شمس الدین عراقی کے اخلاف میں سے تھا۔ بڑا نامور عالم اور قادر الکلام شاعر

بلتستان کی فارسی زبان میں منظوم تاریخ 'زاد الجنان' لکھی۔ اس کتاب کا ایک قلمی نسخہ ۱۹۳۵ء

میں مولوی حشمت اللہ مؤلف 'تاریخ جموں' کو ملا تھا اور انہوں نے اس سے استفادہ کیا تھا؛ اب یہ

کتاب معدوم ہو گئی ہے۔ راقم السطور اس کتاب کو کافی تلاش کے باوجود حاصل کرنے میں ناکام رہا ہے

۔ البتہ یہ غنیمت ہے کہ اس کتاب کے اقتباسات مختلف کتابوں کی زینت ہیں۔ دیکھئے: نور المؤمنین ص

۴۳۳ تا ۴۴۷۔ ثاقب نے ۱۱۶۲ھ میں وفات پائی۔ اس کا مزار بلتستان کی خوب صورت ترین وادی شکر میں

اب تک مرجع خلائق ہے۔

۱۷۔ کلیات تحسین ص ۱۳۷

۱۸۔ ایضاً ص ۲۷۷

۱۹۔ ایضاً ص ۲۶۵

۲۰۔ ان فسادات کی تفصیل کے لئے رجوع فرمائیے: تاریخ کشمیر از محمود آزاد ص ۴۳۳ تا ۴۳۸ اور تاریخ

کشمیر مسلم عہد از صابر آفاقی ص ۲۳۱ تا ۲۳۳



سید محمد تقی علی عابدی

لکھنؤ

## رسالہ نخلبندیہ کا مصنف اور مأخذ

فلاحت و زراعت سے متعلق ایک رسالہ 'نخلبندیہ' کے نام سے ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال کلکتہ سے موصول ہوا۔ جس کے متعلق بعض جگہ مندرجہ ذیل اشارات ملتے ہیں :

- ۱۔ انڈین نیشنل سائنس اکادمی (انسا) کے جانب سے شائع شدہ ببلوگرافی میں مصنف کا نام احمد علی بن محمد خلیل جونپوری اور لکھے جانے کا سنہ ۹۱ - ۱۷۹۰ء (۱۲۰۵ھ) ہے۔ یہ (نخلبندیہ) دو حصوں 'شجرہ نہال' اور 'نسخہ خوشباد' پر منحصر ہے۔
- ۲۔ ڈاکٹر عرفان حبیب کی ترقی اردو بورڈ دہلی سے شائع شدہ کتاب 'مغل ہندوستان کا طریق زراعت' میں صفحہ ۶۳-۵۶۲ پر حسب ذیل عبارت آئی:

"نسخہ در فن فلاحت 1 7410 Or 4702.1.0 اوراق ۲۵ الف - ۳۸ الف علی گڑھ لٹن ، فارسیہ علوم ، ۵۱ ، یہ بات انڈیا آفس میوزیم کے مخطوطات کے متن کے ابتدائی الفاظ سے ظاہر ہوتی ہے کہ یہ کسی بڑی تصنیف کا گیارہواں باب ہے۔ مخطوطہ علی گڑھ کے خاتمہ پر جس کی نقل ۱۷۹۳ء میں اتاری گئی تھی ( لیکن جو شروع و آخر دونوں سروں پر نامکمل ہے ) یہ تحریر ہے کہ یہ داراشکوہ کے 'گنج باد آورد' کا ایک جزو ہے۔ سنہ ۱۲۰۵ھ (۹۱ - ۱۷۹۰ء) میں تحریر شدہ رسالہ

نخلبندیہ میں (Add 16,662 ورق ۹۵ ب) جو اس رسالہ کی تقریباً ایک نقل ہے، اس کی جدی تصنیف کا بھی نام بتایا گیا ہے، مگر اسے امان اللہ حسینی خانہ زاد خان سے منسوب کیا گیا ہے، یہ انتساب غالباً درست ہے، کیوں کہ جہانگیر کے مشہور امیر مہابت خان کے لڑکے امان اللہ حسینی خانہ زاد خان نے ایک مجموعہ موسومہ 'گنج باد آورد' چھوڑا ہے۔ (Rieu's British Museum Catalogue 2:509 ب)

اس کا مصنف ایک دوسری تصنیف جسے وہ کتاب 'شجرۃ النہال' کے نام سے پکارتا ہے، کے احسان کا معترف ہے۔ جو Lindesiawa Add 484 (جزو) اور Add 1771 میں محفوظ تصنیف کے تقریباً بالکل مماثل ہے۔ آخر الذکر تصنیف بظاہر فارس میں لکھی گئی تھی اور معلوم ہوتا ہے کہ امان اللہ نے نظر ثانی کے بعد ہندوستان کی پیداواروں (پھلوں اور فصلوں) کا اس میں اضافہ کیا۔ ان دونوں تحریروں اور رسالے کو دیکھنے کے بعد کچھ باتیں تحقیق طلب معلوم ہوئیں۔

۱۔ رسالہ کا اصل نام کیا ہے؟

۲۔ اس رسالہ کا مصنف کون ہے؟

یوں تو انڈین نیشنل سائنس اکادمی کی بیلوگرافی اور ڈاکٹر عرفان حبیب کی کتاب دونوں میں رسالہ کا نام 'نخلبندیہ' ہی لکھا ہے۔ لیکن کتاب کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ اس کا نام نخلبندی ہے۔ جو ۲۳ ذیقعدہ ۱۲۶۱ھ/۱۸۴۵ء میں نقل کیا گیا۔ کیوں کہ ترقیمہ میں یوں لکھا ہے:

''تمام شد رسالہ نخلبندی بتاریخ بست و سوم ماہ ذی قعدہ یوم دو شنبہ ۱۲۶۱ھ، تحریر شہر کانپور، بر مکان جناب برادر صاحب قبلہ و کعبہ محمد میرزا صاحب سلمہ تعالیٰ۔''

اس سے یہ معلوم ہوا کہ رسالہ کا نام 'نخلبندی' ہے۔ اسی طرح انڈین نیشنل سائنس اکادمی کی ببلوگرافی میں لکھے مصنف کا نام، موجودہ رسالہ میں کہیں نہیں ملتا۔ لیکن شروع میں یہ ضرور ملتا ہے کہ 'من مصنفات امان اللہ حسینی'۔ اس سے یہ نتیجہ نکلتا ہے کہ اس رسالہ کا مصنف امان اللہ حسینی ہے۔ جس کا اندازہ ڈاکٹر عرفان حبیب کی مذکورہ عبارت سے بھی ہوتا ہے اور یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ نخلبندی، گنج باد آورد کے گیارہویں باب کی نقل ہے۔

اس لئے ہم نے 'نخلبندی' کی جدی تصنیف 'گنج باد آورد' کے بارے میں معلومات حاصل کیں۔ جس کے مخطوطات این۔ بی۔ آر۔ آئی لکھنؤ، ندوۃ العلماء لکھنؤ، طبیبہ کالج علی گڑھ۔ میڈیکل کالج ریسرچ انسٹی ٹیوٹ ہمدرد دہلی، طبیبہ کالج دہلی، خانقاہ مجیبہ پھلواری، آصفیہ حیدرآباد اور رضا لائبریری رامپور، میں موجود ہیں۔

ہم نے اس کے دو نسخوں (این۔ بی۔ آر۔ آئی لکھنؤ اور طبیبہ کالج علی گڑھ) کا مطالعہ کیا۔ جس سے یہ واضح ہوا کہ 'نخلبندی' کا موجودہ حصہ اور 'گنج باد آورد' کا گیارہواں باب قریب قریب ایک ہی ہے۔ لیکن اس سے کچھ سوال سامنے آتے ہیں۔

- ۱۔ 'گنج باد آورد' کا مصنف کون ہے؟
- ۲۔ 'گنج باد آورد' کا صحیح نام کیا ہے؟
- ۳۔ نخلبندی، گنج باد آورد کے گیارہویں باب کی نقل ہے یا گنج باد آورد کا گیارہواں باب نخلبندی کا۔

'گنج باد آورد' کا مصنف کون ہے؟ یہ سوال اس لئے اٹھتا ہے کہ اس کے دو مصنف بتائے جاتے ہیں داراشکوہ اور امان اللہ حسینی۔

جہان تک داراشکوہ کا نام بتایا جاتا ہے، وہ غالباً ان وجوہ سے ہو:

الف: مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ میں موجود مخطوطہ 'کتاب فلاح' (



جو تقریباً نخلبندیہ کے مثل ہے ) کے آخر میں لکھا ہے ' تمام شد کتاب فلاح  
بتاریخ پنجم شہر ذی قعدہ ۱۲۰۷ ہجری منقول از کتاب گنج باد آورد کہ  
تالیف داراشکوه نموده دران علوم طب وغیرہ لواحق درج کرده '۔

ب۔ طبیبہ کالج علی گڑھ کے مخطوطہ کے آخری ورق ۵۳۳ پر یہ الفاظ ملتے  
ہیں: 'تمت داراشکوهی'

اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ اس کتاب کا نام ' داراشکوهی ' ہے۔  
شاید اسی وجہ سے اس کے مصنف کا نام بھی داراشکوه لکھ دیا گیا ہو۔

لیکن خیال یہ ہے کہ ' گنج باد آورد ' کا مصنف داراشکوه نہیں ہے  
۔ کیوں کہ طبیبہ کالج ، علی گڑھ کے مخطوطہ کے ورق ۳ اور این۔ بی۔ آر  
۔ آئی لکھنو کے مخطوطہ کے صفحہ ۵ پر ہے :

" دریں عہد کہ کار دانش جہل و سرمایہ جہل دانش شدہ بود  
فراہم آرنده این گنج دانش امان الله المخاطب بخان زمان فیروز  
جنگ ابن مہابت خان خانخانان بہادر سپہ سالار سید محمد غیور  
الحسینی --- "

اور علیگڑھ کے مخطوطہ کے آخری ورق ۵۳۳ پر یہ عبارت ملتی ہے:  
" صاحب تالیف این تصنیف شریف امان الله مخاطب بخان زمان  
فیروز جنگ بن مہابت خان خانخانان بہادر سپہ سالار "۔

لیکن ' گنج باد آورد ' میں داراشکوه کا نام کہیں نہیں دکھائی دیتا  
۔ اس کے ساتھ ساتھ خود رسالہ نخلبندی ( جو کہ گنج بادر آورد کے گیارہویں  
باب کی نقل ہے ) میں بھی یہ الفاظ آئے ہیں ' من مصنفات امان الله حسینی '  
۔ اس سے واضح ہوتا ہے کہ اس ( گنج باد آورد ) کا مصنف امان الله حسینی  
ہے۔

اب جہان تک ' گنج باد آورد ' کے صحیح نام کا سوال ہے تو علی گڑھ  
کے مخطوطہ میں اس کا نام ' قرابادین خانزمانی مشہور بگنج باد آورد دارا

شکوہی و قرابادین دارا شکوہی ' ملتا ہے - اور اسی مخطوطہ میں ورق ۶

پر ہے:

" این دفتر شگرف را بگنج باد آورد صاحب قرانی موسوم گردانید -"

کیا صاحب قرانی سے خیال ہوتا ہے کہ یہ کتاب شاہجہان کے عہد میں مکمل

ہوئی - اور اسی مخطوطہ کے ورق ۵۴۳ پر الفاظ ہیں: ' تمت داراشکوہی '

لیکن یہ نام صحیح نہیں معلوم ہوتے کیونکہ علی گڑھ اور لکھنؤ کے دونوں

مخطوطات کے شروع میں یہ عبارت آئی ہے: ' گنج باد آورد حکمت الہی

ترکیب ہیولائی انسانی است -

اور یہی یعنی ' گنج باد آورد ' ہی صحیح معلوم ہوتا ہے کیونکہ گنج

باد آورد صاحبقرانی میں صاحبقرانی کا استعمال غلط معلوم ہوتا ہے اور

قرابادین خانزمانی، گنج باد آورد ' کے نام سے مشہور ہوئی - یعنی خانزمان

کی قرابادین ہی ' گنج باد آورد ' ہے - اس لئے اس کا صحیح نام ' گنج باد

آورد ' ہی معلوم ہوتا ہے -

یہ گنج باد آورد طب پر ہے - جس میں مصنف نے زراعت سے متعلق

بھی کچھ لکھا ہے اور علی گڑھ کے مخطوطہ میں تو وزن سے متعلق بھی

ملتا ہے -\*

آخری اور سب سے اہم سوال یہ اٹھتا ہے کہ نخلبندی، گنج باد آورد

کے گیارہویں باب کی نقل ہے یا گنج باد آورد کا گیارہواں باب نخلبندی کا

- کیوں کہ مطالعہ سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ نخلبندی کے ورق ۶۱ پر کچھ

تجربہ کی بات لکھی ہے:

" و چون شاخ امرود بر درخت شاہ توت پیوند کنند میوه آن سرخ

\* احمد منزوی نے فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان ۱: ۴۰۰ میں ' گنج باد آورد ' صاحب

قرانی ' (کذا) کو حکیم امان اللہ خان فیروز جنگ ہی کی تصنیف بتایا ہے - اس میں طب، طلسم، کیمیا

، مفرد و مرکب ادویہ اور ہندوستانی نباتات کے بارے میں بحث کی گئی ہے - دانش

شود و همچنین اگر شاخ سیب بر درخت شاہ توت پیوند کنند میوہ آن سرخ شود و شاخ جوز بر درخت دیگر پیوند نتوان کرد۔“  
جب کہ گنج باد آورد ( لکھنؤ ) کے مخطوطہ میں صفحہ ۶۳۲ پر یہ عبارت آئی ہے :

” و چون شاخ امرود بر درخت شاہ توت پیوند کنند میوہ آن سرخ شود و شاخ جوز بر درخت دیگر پیوند نتوان کرد۔“

ان تحریروں کو دیکھنے پر یہ معلوم ہوتا ہے کہ نخلبندی میں ' و همچنین اگر شاخ سیب بر درخت شاہ توت پیوند کنند میوہ آن سرخ شود ' عبارت زیادہ ہے جو ایک تجربہ کی بات ہے۔ اب سوال یہ اٹھتا ہے کہ یہ تجربہ کی بات صاحب نخلبندی نے کیسے لکھ دی۔ یہ بھی ممکن ہے کہ ' گنج باد آورد ' کا کوئی ایسا نسخہ نقل کرنے والے کے پاس ہو ، جس میں یہ تجربہ کی بات لکھی ہو۔ لیکن جب آگے بڑھ کر آم کی بحث ملتی ہے ، تو آم کی قلم سے متعلق بات ' نخلبندی ' کے مصنف نے لکھی ہے۔ جب کہ ' گنج باد آورد ' کے مصنف نے قلم لگانے کی باتیں تو تفصیل سے لکھی ہیں ، لیکن آم کی قلم کی بات نہیں لکھی۔

اس بحث کے ساتھ ساتھ ایک بحث اور سامنے آتی ہے۔ وہ یہ کہ ' نخلبندی ' کے مصنف نے بینگن کی بحث میں ورق ۸۱ پر ایک کتاب ' شجرہ نہال ' کا بھی ذکر کیا ہے

” و آن بر انواع است بدور و مستطیل و سفید و بنفشجی و شیرین و تلخ و سرد و آبدار و رقیق و غلیظ ، این است آنچه از کتاب شجرہ نہال نقل برداشته شد۔“

اس سے یہ معلوم ہوتا ہے کہ نخلبندی کے مصنف نے شجرہ نہال ( جو انڈین نیشنل سائنس اکادمی ، نئی دہلی ، سے شایع شدہ ببلوگرافی کے مطابق امان اللہ حسینی کی تصنیف ہے ) سے استفادہ کیا ہے۔ یہی ذکر گنج باد

آورد ( لکھنؤ ) میں بھی ملتا ہے۔ لیکن گنج باد آورد ( لکھنؤ ) کے صفحہ ۶۳۳ پر قلم لگانے کی بحث میں ایک دوسری کتاب ' کتاب فلاح ' کا بھی ذکر ہے:

" چون این درخت بار آورد شفتالو را دانه نباشد و صحت این

تجربہ معلوم شدہ است از کتاب فلاح "

یہی عبارت مولانا آزاد لائبریری ، علی گڑھ میں موجود مخطوطہ '

کتاب فلاح ' کے صفحہ ۳ پر بھی ملتی ہے اور آخر میں اس کتاب کا نام

بھی ' کتاب فلاح ' لکھا ہے۔

معلوم یہ ہوا کہ ' گنج باد آورد ' کا مصنف ' کتاب فلاح ' کا احسان

مند ہے اور علی گڑھ میں موجود ' کتاب فلاح ' کا مخطوطہ جس کا نمبر

علوم فارسیہ ۵۱ ہے۔ خود گنج باد آورد کے گیارہویں باب کی نقل ہے '

کتاب فلاح ' کا ذکر ملنے پر ضروری ہوا کہ کتاب فلاح ، گنج باد آورد

اور نخلبندی کا سنہ معلوم کیا جائے۔ جس کے بارے میں انڈین نیشنل

سائنسی اکادمی ، نئی دہلی سے شایع شدہ بیلوگرافی سے معلوم ہوا کہ ان کا

سنہ بالترتیب ( ۱۲۰۷ھ ) ۱۷۹۳ء ، سترہویں صدی اور ۱۲۰۵ھ ( ۹۱ - ۱۷۹۰ء )

ہے۔ اب سوال یہ اٹھتا ہے کہ اگر ' نخلبندی ' ' گنج باد آورد ' کی نقل ہے

تو ' گنج باد آورد ' کے مصنف نے ' کتاب فلاح ' ، جو ' نخلبندی ' کے بعد

کی ہے ، کا ذکر کیسے کیا ؟ اگر یہ نقل شدہ کتاب کا سنہ ہے تو ' کتاب

فلاح ' کا اصل نسخہ کب ، کہاں اور کس نے لکھا ؟ جہاں تک ' گنج باد

آورد ' کے لکھے جانے کا سنہ کا تعلق ہے وہ طبیبہ کالج علی گڑھ کے مخطوطہ

کے ورق ۵۲۲ پر لکھے ایک شعر سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ ۱۱۰۳۰/۱۶۳۰ء

ہے:

سال ختمش از خرد جستم و گفت

' ختم ' شد تاریخ ختم این کتاب

ختم = ۱۰۳۰

اس سے یہ واضح ہوتا ہے کہ گنج ' باد آورد ' سب سے پرانی تصنیف ہے۔ لیکن اگر ' نخلبندی ' کو بعد کی نقل شدہ کتاب مانتے ہیں تو یہ ظاہر ہے کہ یہ ۱۰۳۰ھ/۱۶۳۰ء میں لکھی گئی طب کی عظیم کتاب ' گنج باد آورد ' کا گیارہواں باب ہے۔ جس کا مصنف امان اللہ حسینی ہے۔ جس نے زراعت و فلاح پر لکھی جانے والی کتاب نخلبندی میں ' کتاب فلاح ' سے استفادہ کیا ہے اور نخلبندی کے لئے انڈین نیشنل سائنس اکادمی کے بیلوگرافی میں ملتا ہے کہ نخلبندی خود دو حصوں یعنی ' شجرہ نہال ' اور ' نسخہ خوش باد ' پر منحصر ہے اور جو حصہ گنج باد آورد میں ملتا ہے وہ ' نسخہ خوش باد ' کے مثل ہے۔ اس لئے یہ ماننا غلط نہ ہو گا کہ پوری نخلبندی گیارہویں باب کی نقل نہیں ہے بلکہ صرف ایک حصہ ' نسخہ خوش باد ' ہے جو گنج باد آورد کے گیارہویں باب کی نقل ہے۔ ان دونوں حصوں میں شجرہ نہال کے لئے ملتا ہے کہ یہ کتاب فارس میں لکھی گئی اور بعد میں امان اللہ حسینی نے اس کتاب میں ہندوستانی پھلوں اور پھولوں کے ذکر کا اضافہ کیا۔ اس لئے یہ واضح ہوا کہ شجرہ نہال اور نسخہ خوش باد یعنی نخلبندی کا مصنف احمد علی بن محمد خلیل جونپوری نہیں بلکہ امان اللہ حسینی ہی ہے۔

زراعت و فلاح سے متعلق اس کتاب کو امان اللہ حسینی کی تصنیف ماننا اس لئے بھی ضروری ہے کہ ان کی کھیتی پر ایک دوسری کتاب کا ذکر ڈاکٹر عرفان حبیب نے اپنی تصنیف کے صفحہ ۵۰ پر کیا ہے اور اسے سترہویں صدی کے شروع کی تصنیف بتایا ہے۔ جس میں بیج ڈالنے کے طریقہ کا ذکر کیا گیا ہے۔ مصنف نے یہ بھی لکھا ہے کہ ڈرل (Drill) کی مدد سے بیج ڈالنا اور ڈہلنگ کے طریقہ پر بوائی ہندوستان کا ایک پرانا اور عام معمول تھا۔

اس لئے ان سبھی باتوں کے بعد آخر میں یہ لکھا جا سکتا ہے کہ موجودہ نسخہ 'نسخہ خوش باد' ہے۔ جس کا مصنف امان اللہ مخاطب بخان زمان فیروز جنگ بن مہابت خان خانخانان بہادر سپہ سالار سید محمد غیور الحسینی ہے۔ جو ممکن ہے کہ 'گنج باد آورد' سے پہلے لکھا گیا ہو اور بعد میں طب سے متعلق سمجھتے ہوئے امان اللہ حسینی نے اپنے نسخہ (نسخہ خوش باد) کو اپنی بڑی کتاب 'گنج باد آورد' میں نقل کر دیا ہو اور دوسری کتابوں (یعنی شجرہ نہال اور رسالہ زراعت) کی باتوں کو طب سے غیر متعلق سمجھتے ہوئے چھوڑ دیا ہو۔

بہر حال موجودہ نسخہ ۲۷ اوراق پر مشتمل ہے۔ جس میں زمین کے اچھے اور برے ہونے کی پہچان، خراب زمین کو ٹھیک کرنا، بیج بونے کا وقت، زمین سے کھر بتوار صاف کرنا، پیڑ لگانے کا وقت، بڑے پیڑ کو ایک جگہ سے دوسری جگہ منتقل کرنا، قلم باندھنا اور اس کا وقت اور فصل پر آنے والی بیماریوں کو دور کرنے کے ساتھ ساتھ بھل، پھول، اناج اور ترکاری سے متعلق تفصیل سے لکھا گیا ہے۔ مصنف نے ہر کھیتی کے لئے اس کی زمین، آب و ہوا، وقت اور کھاد سے متعلق لکھا اور کچھ کی یکسانی کو بھی بتایا ہے۔ جس میں بعض کا تفصیلی اور بعض کا مختصر ذکر ہے۔

اس نسخہ میں سب سے اہم بات یہ ہے کہ قدرتی کھاد پر زیادہ زور دیا گیا ہے، مصنوعی کھاد پر نہیں۔ اس کے لئے یہ ممکن ہے کہ اس وقت سائنس نے اتنی ترقی نہ کی ہو کہ نئی نئی کھادیں بنائی جاتیں۔ نسخہ میں لکھی کھادوں میں ہودوں کے خراب ہونے، گائے، سنور، بھیڑ وغیرہ کے گوبر سے بنی کھادوں اور انسان کے پیشاب و پاخانے جیسی کھاد کے استعمال کو ہی بتایا گیا ہے۔ ممکن ہے کہ اس قسم کی کھادوں کے استعمال سے زمین کی قوت بڑھتی اور مصنوعی کھاد کے استعمال سے زمین کی قوت گھٹتی ہو۔

## احتجاجات و استدراکات

- \* دانش میں مطبوعہ ہر مقالے پر اظہارِ رائے کیا جاسکتا ہے۔
- \* رد و قبول، منانت اور علمی دلائل کے ساتھ ہونا چاہیے اور کسی طرح بھی مقالہ نگار کی ذات کو مخاطب اور ملوث نہ کیا جائے۔
- \* ہر مقالہ نگار کو اپنے دفاع کا حق حاصل ہے۔

### فارسی زبان اور متعربین

[ یہ بحث مندرجہ ذیل دو خطوط کی اشاعت

کے ساتھ ختم کی جارہی ہے۔ - دانش - ]

[ ۱ ]

جناب الیاس عشقی کے پیش کردہ نکات کے متعلق مجھے زیادہ نہیں کہنا ہے، کیونکہ موصوف نے میرے موقف سے کم از کم نظریاتی طور پر بڑی حد تک اتفاق کیا ہے۔ موصوف نے زبان میں رواج اور چلن پر زیادہ زور دیا ہے۔ میں زبان میں رواج اور چلن کی اہمیت کا منکر نہیں ہوں۔ میں نے خود بھی اپنے مضمون میں اس طرف اشارہ کیا تھا۔ چلن یا رواج سے کسی لفظ کے بصورت موجودہ استعمال کا جواز تو مل جاتا ہے، مگر اس کی اصل و حقیقت تبدیل نہیں ہوتی مثلاً 'صد' بصاد مہملہ لکھنے کا جواز تو مل سکتا ہے، مگر سد کو غلط قرار نہیں دیا جاسکتا۔ غیر مروج ہونے کے باوجود صحیح 'سد' ہی تسلیم کیا جائے گا۔ 'صد' اور اسی قبیل کے دوسرے غلط الفاظ کو 'غلط العام' سمجھا جائے گا۔ یہ الگ بات ہے کہ زبان میں غلط العام کا اپنا ایک مقام ہے اور بعض اہل زبان تو 'غلط العام' کو فصیح قرار دیتے ہیں، باین ہمہ یہ حقیقت علیٰ حالہ قائم رہے گی کہ اس کی اصل 'سد' ہے اور یہی صحیح صورت ہے۔ خواہ اس کا رواج ہو یا نہ ہو۔ میں نے اپنے مضمون میں صرف ان الفاظ کی اصل اور حقیقت واضح کی تھی۔ جہاں تک

فارسی میں ذال کا تعلق ہے ، تو فارسی میں اس کا کوئی وجود نہیں ہے اور نہ اس کی آواز فارسی کے صوتی نظام میں شامل ہے۔ یہ متعربین کی بدعت تھی کہ انہوں نے تعریب کے انداز یا قاعدہ کو ان الفاظ پر بھی عاید کر دیا جو معرب نہیں تھے۔ چونکہ متعربین کی جاری کردہ یہ بدعت فارسی میں رواج پا گئی تھی ، اس لئے محقق طوسی نے اپنی رباعی میں اس کا ایک قاعدہ بھی بیان کر دیا۔ یہ رباعی عشقی صاحب نے فرہنگ عمید کے حوالہ سے اپنے مکتوب میں نقل کر کے 'عمید' کی یہ رائے بھی نقل کر دی ہے کہ 'اما امروز این قاعدہ رعایت نمی شود'۔

عمید کی اس رائے سے واضح ہو جاتا ہے کہ جب فارسی اہل زبان نے اس بدعت کو محسوس کیا تو اسے ترک کر دیا اور آج کوئی بھی گنبد، نمود ، کشود وغیرہ کو ذال معجمہ سے لکھتا یا بولتا نہیں ہے۔ جن الفاظ کو فارسی میں ذال معجمہ سے لکھا جاتا ہے اگر ان کی اصل کی تلاش کی جائے تو معلوم ہو گا کہ وہ یا تو تائے مثناة فوقانیہ سے ہیں یا دال مہملہ سے۔ کیونکہ دال مہملہ سے لکھے یا بولے جانے والے الفاظ معرب صورت میں عموماً ذال معجمہ سے لکھے اور بولے جاتے ہیں مثلاً فارسی 'استاد' عربی میں 'استاذ' کی صورت میں بطور معرب لفظ مستعمل ہے۔ اس لئے متعربین نے یہ قاعدہ تعریب ان الفاظ پر بھی جاری کر دیا جو معرب صورت میں نہیں بلکہ اپنی اصلی صورت میں فارسی میں موجود تھے۔ حالانکہ یہ روش قاعدہ کے لحاظ سے غلط بھی تھی اور گمراہ کن بھی۔ متعربین نے تو اس سلسلہ میں اتنے غلو سے کام لیا کہ جو الفاظ عربی میں دال مہملہ سے مستعمل تھے ان کو بھی فارسی میں ذال معجمہ سے رائج کر دیا۔ اس کی مثال میں لفظ 'کاغذ' پیش کیا جاسکتا ہے۔ اسی طرح کے بعض اور الفاظ کے سلسلہ میں بھی متعربین کی عربوں سے بڑھ کر عربی زدگی کا ثبوت ملتا ہے مثلاً LATIN کو اردو میں طائے حطی سے



'لاطینی' لکھا جاتا ہے، حالانکہ عربی میں یہ تاء قرشت سے 'لاتینی' مستعمل ہے۔ جہاں تک 'طیار' کا تعلق ہے تو یہ اپنی اصل کے لحاظ سے 'طیار' ہی ہے۔ اردو میں اب 'تیار' لکھا جاتا ہے تو اسے تسہیل املا کی سعی ہے جا سمجھنا چاہیے۔ چونکہ 'تیار' اردو میں رواج پا چکا ہے، اس لئے اس کا استعمال ایک غلط العام لفظ کی حیثیت سے جائز سمجھا جائے گا۔

دانش کے شمارہ ۵ء میں ابو سعادت جلیلی کے مضمون 'کمیائے سعادت کا نسخہ بانکی پور' میں ذال معجمہ پر جو ضمنی بحث شامل ہے، اس سے بھی یہی ثابت ہوتا ہے کہ ذال معجمہ کا رواج ابتدائی دور کی فارسی کتابوں میں ملتا ہے، لیکن بعد میں یہ رواج بتدریج کم ہوتا چلا گیا۔ اب یہ رواج قریب قریب ختم ہو چکا ہے اور چند الفاظ اس دور کی یادگار کے طور پر باقی رہ گئے ہیں جو ذال معجمہ سے لکھے جاتے ہیں۔ لیکن اس تہام بحث سے یہ کہیں ثابت نہیں ہوتا کہ ذال معجمہ فارسی کی اصلی آوازوں میں شامل ہے۔ جیسا کہ پہلے عرض کر چکا ہوں کہ اسے الفاظ کی اصلی صورتوں میں دال مہملہ یا تاء قرشت استعمال ہوتی ہیں۔ تاء قرشت اور دال مہملہ ہم مخرج حروف ہیں اور فارسی میں ان کا تبادلہ عام ہے۔ جب تاء قرشت دال مہملہ میں تبدیل ہوتی تو متعربین نے اسے ذال معجمہ سے بدل دیا۔

میان محمد سعید نے میرے اعتراضات کو ایک علاقائی مسئلہ کا حل قرار دے کر فرمایا ہے کہ اس طرح میں مشکل مخارج کو زبان سے خارج کر دینا چاہتا ہوں۔ اگر میرا یہ مقصد ہوتا تو میں اردو میں رائج عربی الفاظ کے سلسلہ میں بھی یہ روش اختیار کرتا۔ جیسا کہ بعض لوگ اردو میں تسہیل زبان کے شوق میں عین، طا اور صاد جیسے حروف کو الف، تا اور سین سے کہنے پر اصرار کرتے رہے ہیں۔ حالانکہ میں اس کے سخت خلاف ہوں اور

عربی الفاظ کی اصلی املا برقرار رکھنے پر مصر ہوں۔ میں تو انجمن ترقی اردو کی ایک زمانہ میں پیش کردہ اس تجویز کے بھی خلاف ہوں کہ اعلیٰ ، ادنیٰ جیسے الفاظ کو اعلا ، ادنا لکھا جائے۔

اگر عربی مخارج مشکل ہیں اور میں ان کو زبان سے خارج کر کے اس مسئلہ کا حل تلاش کرنا چاہتا ہوں تو کم از کم فارسی کے معاملہ میں منفرد نہیں ہوں۔ یہ کام خود فارسی اہل زبان نے کیا ہے۔ اور فارسی سے ایسے غلط املا کو خارج کر دیا گیا ہے۔ فارسی اہل زبان ہی اب طہیدن کی جگہ تہیدن ، ظہران کی جگہ تہران لکھتے ہیں۔ اگر یہ گناہ ہے تو اس کے مرتکب خود فارسی اہل زبان ہیں

ابن گناہیست کہ در شہر شما نیز کنند

اب ایک سوال باقی رہ جاتا ہے کہ اگر فارسی میں ذال معجمہ کا وجود نہیں ہے اور فارسی اہل زبان نے بیشتر ایسے الفاظ کو جو ذال معجمہ سے لکھے جاتے تھے ، ذال مہملہ سے بدل دیا ہے تو ایسے الفاظ کیوں باقی رہ گئے جو اب بھی ذال منقوطہ سے لکھے جاتے ہیں۔ اس کا جواب یہ ہے کہ جب کوئی بدعت عام ہو جائے تو اصلاح کے بعد بھی کہیں کہیں اس کے اثرات باقی رہ جاتے ہیں۔ اس کی مثال میں اردو سے پیش کروں گا۔ اردو میں متقدمین کے دور میں یہ عام رجحان رہا ہے کہ عربی اور فارسی الفاظ بالخصوص اسما و مصادر پر بلا ضرورت خواہ مخواہ یاے مصدری کا اضافہ کر لیا جاتا تھا۔ مثلاً دیری ، انتظار ، انکساری ، تقرری اور اسی طرح کے دوسرے الفاظ پر یاے مصدری کے غیر ضروری بلکہ غلط اضافہ کی مثالیں قدیم اردو میں عام ہیں۔ بعد میں ناسخ اور ان کے متبعین کی اصلاحی کوششوں سے یہ گمراہ کن روش بڑی حد تک ختم ہو گئی اور اب پڑھے لکھے لوگ ایسے الفاظ پر یاے مصدری کا اضافہ نہیں کرتے اور محولہ بالا الفاظ کو دیر ، انتظار ، انکسار اور تقرر لکھتے اور بولتے ہیں۔ مگر اب بھی بعض

لوگ انکساری اور تقرری استعمال کرتے ہیں۔ اس طرح تبدیلی اور غلطی کا استعمال تو اب تک عام ہے۔ لیکن اس چلن سے ان الفاظ کی صحت ثابت نہیں ہوتی۔ البتہ رواج کی بنا پر ان کا استعمال غلط عام الفاظ کی حیثیت سے جائز قرار دیا جاسکتا ہے فارسی میں بھی ایسا ہی ہوا ہے کہ بعض الفاظ اب بھی رواج کے بل بوتے پر ذال معجمہ سے استعمال ہوتے ہیں۔ ایسے الفاظ کو غلط عام کے طور پر قبول کیا جاسکتا ہے، مگر ان سے فارسی کے صوتی نظام میں ذال معجمہ کا نہ تو ثبوت ملتا ہے اور نہ ان کی صحت کی سند حاصل ہوتی ہے۔

جہاں تک خسروی صاحب کے نامہ گرامی کا تعلق ہے تو انہوں نے محض رواج کو وجہ جواز قرار دیا ہے۔ رواج کا میں بھی قائل ہوں، اور اس پر اس عریضہ میں اپنا نقطہ نظر واضح بھی کرچکا ہوں، اس لئے مزید کچھ کہنا تحصیل حاصل ہو گا۔

وارث سرہندی

کنجروڑ۔ ضلع سیالکوٹ

[ ۲ ]

دال اور ذال معجمہ کی بحث میں کراچی سے میاں محمد سعید نے دانش کے شمارہ ۸ میں جو اظہار خیال کیا ہے اس میں چند باتیں محل نظر ہیں وہ فرماتے ہیں۔

ان کا (یعنی وارث سرہندی کا) مولد سرہند مشرقی پنجاب میں

'گرمکھی' بولنے والے سکھوں میں گھرا ہوا ہے۔

پڑھکر تعجب ہوا 'گرمکھی' پنجابی کا کوئی لہجہ نہیں بلکہ سکھوں کا

'رسم الخط' ہے، جس علاقے کا ذکر ہے اس علاقے کے پنجابی لہجے غالباً

'دوآبہ' اور 'ماجھا' کہلاتے ہیں اور اسی مناسبت سے وہاں کی زبانیں دوآبی

اور ماجھی کہلاتے ہیں۔ رسم الخط کو لہجوں سے مخلوط کر دینے سے بڑی

الجهنیں پیدا ہو سکتی ہیں۔ اور بات میں وزن بھی نہیں رہتا۔ جس چیز کو 'تساہل' سے تعبیر کیا گیا ہے وہ لسانیات کی اصطلاح میں سہولت کا قانون (یا Rule of Convinience) کہلاتا ہے یعنی کسی بھی زبان کے بولنے والے کیوں نہ ہوں ان کی صوتیات مخصوص ہوتی ہے وہ بعض آوازیں ادا کر سکتے ہیں اور بعض ادا نہیں کر سکتے۔ یعنی ان کے فطری آلات صوت کا دائرہ محدود ہوتا ہے۔ چونکہ وہ ہر قسم کی آوازیں نہیں نکال سکتے اس لئے انہیں قریبی مخرج کی آوازوں سے بدل دیتے ہیں، کیونکہ یہ ان کے لئے سہل (یا Conviniient) ہوتا ہے۔ یہ لسانیات کا فطری اصول ہے اور صوتیات کا مسلمہ قانون۔ اس لئے عدم ادائیگی اصوات کو مورد طعن بنانا درست نہیں ہے۔ میان صاحب نے ہندی بہاشا اور لہندا کا خود ذکر کر دیا ہے۔ یہ بات کسی خاص علاقے تک محدود نہیں ہے عام اردو بولنے والے بھی ا، ع، ح، ہ، ت، ط، ث، ص اور ز ذ ض ظ کے مخارج میں کب فرق کر سکتے ہیں۔ اور جب وہ فرق نہیں کر سکتے تو خ، کھ، غ، گ، اور ق، ک وغیرہ کے درمیان فرق نہ کرنے یا کر سکنے کے سلسلے میں کسی مخصوص خطے یا علاقے کے لوگوں کی فطری معذوری کا ذکر اس طرح کرنا جیسے وہ ان کا کوئی ناقابل معافی قصور ہو، کہاں تک حق بجانب ہو سکتا ہے۔

یہ بات بھی درست نہیں ہے کہ دیوناگری میں صوتی علائم موجود نہیں ہیں۔ سینکڑوں سال ایک ساتھ رہنے اور دونوں (اردو اور دیوناگری) رسوم الخط استعمال کرنے کے باوجود یہ زبانیں لکھنے اور بولنے والوں میں اس قدر مغائرت ہو گئی خصوصاً اس صورت حال میں کہ ہندو اردو الفاظ کے مخارج کو مسلمانوں سے کم اہمیت نہ دیتے تھے عجیب بات نظر آتی ہے۔ اردو ہندی زبانوں کا لسانی جھگڑا بہت بعد کی بات ہے۔ ہندی رسم الخط کو صوتی اعتبار سے اردو کے قریب لانے کی کوششیں ہوتی رہی ہیں۔ اور

عربی فارسی صوتیات کو دیوناگری میں درست لکھنے اور ادا کرنے کی کامیاب کوششیں بھی ہونی ہیں ، دیوناگری میں صوتی علائم میں ترمیم اس طرح کی گئی ہے۔

' گے ' ( گاف دیونا گری ) کے نیچے ایک نقطہ لگا کر ( गे ) اسے غ ، ' جے ' ( ج دیونا گری ) کے نیچے ایک نقطہ لگا کر ( जे ) اسے ز - ذ - ض - ظ اور ' کے ' ( ک دیونا گری ) کے نیچے ایک نقطہ لگا کر اسے ( के ) یعنی ( क ) ق کا ہم آواز بنا دیا گیا ہے۔ علیٰ ہذا القیاس اور بھی مثالیں ہیں۔ بھ کو نقطہ لگا کر ( के ) بنا دیا گیا ہے۔ اس صورت میں یہ نہیں کہا جا سکتا کہ دیونا گری لپی میں اس قسم کے ہم آہنگ مخارج کے لئے علائم موجود نہیں ہیں ، یہ درست ہے اردو میں عربی زبان سے مناسبت والے ح اور ع کی آوازیں تو نکال لیتے ہیں۔ ص ز ذ ض ظ کی آوازوں کو درستی کے ساتھ کون نکال سکتا ہے اور ان حروف کے صحیح مخرج اور لہجے سے بولا جائے تو کیا وہ لہجہ اردو کا لہجہ ہو گا؟ نہیں! اردو زبان کی صوتیات ان آوازوں سے عاری ہے۔ بھر بھی ان مخصوص آوازوں کو ادا کرنے کے لئے علائم یا حروف کی موجودگی ضروری ہے تا کہ ان کی موجودگی سے یہ دریافت کیا جاسکے کہ ان سے ادا ہونے والی آوازوں سے مرکب الفاظ کس زبان سے تعلق رکھتے ہیں۔ یہی ان کی موجودگی کا جواز ہے۔

ایرانی ، افغانی اور برصغیر کی فارسی کا ذکر بھی غیر ضروری ہے اس لئے کہ ان کا صوتیاتی مسائل کی موجودہ بحث سے براہ راست کوئی تعلق نہیں ہے۔ یہ بھی درست نہیں ہے کہ برصغیر پاک و ہند کے فارسی دان کو ایران میں ترجمان کی ضرورت ہوتی ہے۔ اس میں صرف اتنی سی صداقت ہے کہ بعض اوقات دقتیں پیدا ہوتی ہیں لیکن مطلب سمجھ لیا جاتا ہے۔ صحیح مخرج ہر زبان کا معیار ہوتا ہے یہ بات صرف عربی فارسی ہی

سے مخصوص نہیں ہے سندھی ، ملتانی یا سرائیکی زبان کی چھے مخصوص آوازوں میں سے چار آوازوں کو اردو یا دیگر علاقائی زبانیں بولنے والوں میں سے کوئی ادا نہیں کر سکتا۔ لیکن ادا نہ کر سکتا نہ ان زبانوں کا قصور ہے اور نہ ادا کر لینا ان بولیوں کے تفوق کو ظاہر کرتا ہے۔ اسی طرح عربی تعلیم یافتہ لوگوں کا ح یا ع کو کو درست تلفظ کر لینا عربی کا دوسری بولیوں پر تفوق ثابت نہیں کرتا۔ زبانوں کے درمیان صوتیاتی فرق فطری ہے۔ ادا ہو سکے تو فہما نہ ہو سکے تو کوئی مضائقہ نہیں۔

یہ باتیں مذکورہ مسائل سے علی الرغم ہیں جو وارث سریندی صاحب اور میاں محمد سعید صاحب کے درمیان موضوع بحث ہیں ، جو باتیں عرض کی گئیں عام ہیں لیکن ان کا اطلاق ان مسائل پر ہوتا ہے۔ رہا خسروی صاحب کے طوطا اور توتا یا گذارش اور گزارش کا معاملہ تو غالب کے خرشید اور خورشید کی طرح اس کا تعلق زبان کی رد و قبول کی صلاحیت سے ہے۔

الیاس عشقی - حیدر آباد

ضرب الامثال مشترک زبان فارسی و پنجابی  
دانش ۵۔ کے نقش اول صفحہ نمبر ۱۰ پر چچ نامہ کے متعلق ایک فقرہ ' قدیمی ترین مأخذ فارسی در تاریخ سند کہ در اوائل قرن ہفتم تالیف شدہ ' یہ تاثر دیتا ہے کہ چچ نامہ کی تالیف ہی فارسی زبان میں ہوئی تھی۔ یہ وضاحت ضروری ہے کہ فتح نامہ سند المعروف بہ چچنامہ کا اصل نسخہ تیسری صدی ہجری میں بزبان عربی ترتیب دیا گیا تھا۔ علی بن حامد بن ابی بکر الکوئی نے ساتویں صدی ہجری میں اس قیمتی دستاویز کا فارسی ترجمہ افادہ عام کے لئے کیا تھا اور یہی ترجمہ اب اصل کی جگہ دستیاب ہے۔

دانش کے تمام مضامین ہی معیاری اور عمدہ ہیں جن سے تفصیلی استفادہ ایک دائمی مطالعہ چاہتا ہے۔ سب مضامین پر رائے دینا ممکن ہے نہ مفید۔ اس لئے محترم محمد سرفراز ظفر کے ' ضرب الامثال مشترک

زبان فارسی و پنجابی ' کے متعلق اپنی حقیر رائے پیش کرنے کی جسارت کر رہا ہوں۔ متحدہ ہند و پاکستان میں وارد ہونے والے فارسی گو فاتحین نے زیادہ تر شمال مغربی سرحد اور جنوب مغربی سرحد کا راستہ اختیار کیا۔ یہی وجہ ہے کہ پشتو، بلوچی اور مکرانی زبانوں میں فارسی لغت کا وافر حصہ موجود ہے، لیکن ان نو واردوں کا عمومی ہدف ہند اور اس سے بڑھ کر پنجاب رہا ہے جسے بیشتر شمشیر زنوں نے اپنا مسکن اور پایہ تخت بنایا۔ صدیوں پر پھیلی ہوئی اس نقل مکانی اور رزم و بزم کے نتیجہ میں فارسیوں کے تمدن اور زبان کا اثر پانچ دریاؤں کی سرزمین پر ہونا لازمی تھا۔ اثر و تاثیر کے اس فطری عمل کے آثار پنجاب کے موجودہ تمدن اور لسانیات میں بڑے نمایاں ہیں۔ ظفر صاحب نے منتخب ضرب الامثال کے ذریعے فارسی اور پنجابی کے ہم معنی محاوروں کا ایک خوبصورت گلدستہ سجایا ہے۔ ان دو بظاہر اجنبی زبانوں میں روزمرہ تکلم کی اس حیران کن مماثلت کا تاریخی پس منظر کیا ہے؟ یہ ایک علیحدہ موضوع ہے جو اپنی تفصیل کے لئے ایک بسیط جائزے کا متقاضی ہے۔ زیر نظر مقالے میں پیش کئے گئے ہم معنی محاوروں سے قطع نظر فارسی ضرب الامثال کی ایک خاصی تعداد اپنی اصل صورت میں بھی پنجابی بول چال میں مستعمل ہے۔ شہری آبادیوں میں مندرجہ ذیل فارسی کلمات اکثر سننے میں آتے ہیں:

نیم حکیم خطرہ جان

اول خویش بعد درویش

ہمہ یاراں دوزخ ہمہ یاراں بہشت

آواز خلق نقرہ خدا است

یک انار و صد بیہار

پنجاب کے تعلیم یافتہ طبقے میں محولہ بالا کے علاوہ بھی اچھے خاصے

فارسی محاورے بولے جاتے ہیں۔ مثال کے طور پر:

چشم ما روشن دل ما شاد  
 چاہ کن را چاہ در پیش  
 این ملک ملک ماست کہ ملک خدائے ماست  
 زبان یار من ترکی و من ترکی نمی دانم  
 من خوب می شناسم پیران پارسا را  
 خوئے بد را بہانہ بسیار  
 خود را فصیحت دیگران را نصیحت

فارسی شوق اور نیم زبان دانی پر طنز کے طور پر ایک پنجابی بین بہت مشہور ہے :

'آب آب کر مویوں وے بچڑا فارسیاں گھر گالے' (اے میرے مرحوم بچے تم نے شدت پیاس کے عالم میں 'بانی بانی' کہنے کی بجائے 'آب آب' پکارتے ہوئے دم توڑ دیا۔ اس فارسی لغت نے تو بہارے گھر تباہ کر دئے)

اس جملہ معترضہ کے بعد ذیل میں ان الفاظ کا انتخاب دیا جاتا ہے جو اپنی اصل فارسی شکل میں پنجابی بولی میں روانی کے ساتھ بولے جاتے ہیں :

خدا - فرشتہ - بانگ - نماز - روزہ - پارسا - بزرگ - پیر - نیک - بد - پرہیز  
 گار - پاک - ہستی - گناہ - روزی - نان - شکر - گوشت - ناشتہ - تازہ - میز  
 - تخت - دستر خوان - رومال - نانباتی - شاہ نشین - روشندان - بارہ دری -  
 سیاہی - سفیدی - گلاب - چرخی - مرد - مردہ - بابا - ببلہ - سخت - بازی -  
 بخینہ - ہاجی - پل - پار - پنج - پنجاہ - تیر - تیز - توپرا - جادو - جان - جانور  
 - کبوتر - کنارہ - گردہ - گز - گند - گواہ - مزدور - مست - نمونہ - نہر - واپس  
 - بر - ہزار - ہوش - ہفتہ - یاد - یار - بدلہ - بند - خزانچی - خوشی -

روزمرہ استعمال میں آنے والے بیشمار فارسی الفاظ ہیں جو اپنے اصل تلفظ اور مفہوم کے ساتھ پنجاب میں رائج ہیں۔ بعض الفاظ بولے تو



درست جاتے ہیں لیکن امتداد زمانہ نے ان کا مفہوم مسخ کر دیا ہے۔ مثال کے طور پر دبده، خانگی، گشتی وغیرہم۔ ان کے علاوہ صحیح مفہوم اور غلط تلفظ کے ساتھ ادا کئے جانے والے الفاظ کی فہرست تو بہت طویل ہے۔ یہاں پر چند الفاظ اپنے اصل فارسی اور رائج تلفظ کے ساتھ تقابل کے طور پر پیش کئے جاتے ہیں:

(آبخورہ: بخورہ)۔ (کوزہ: کجا)۔ (ریزہ: ریجا)۔ (تہ بند: تہمت)۔ (پلید: پلیت)۔ (ناپاک: نپاک)۔ (چوبارہ: چبارہ)۔ (چوبچہ: چبچہ)۔ (شاباش: شاوا)۔ (گاؤ: گائیس)۔ (بدذات: بذات)۔ (پازیب: بجیب)۔ (سر: سر)۔ (شوربا: شورا)۔ (گزرک: گجک)۔ (گاؤزبان: کاپزبان)۔ (جوشاندہ: دشاندہ)۔ (توشہ: توسہ)۔ (بالائی: ملائی)۔ (باغ: باگ)۔ (برآمدہ: برانڈہ)۔ (بید: بیت)۔ (ہاتلہ: ہتیلہ)۔ (ہائجامہ: ہجامہ)۔ (ہاسنگ: پاسگو)۔ (ہالان: ہلانہ)۔ (تیشہ: تیسہ)۔ (کوس: کوہ)۔ (کُند: کُھنڈا)۔ (کشکول: کچکول)۔ (کارندہ: کرندا)۔ (گرز: گرج)۔ (مادہ: مادی / مدین)۔ (مرہم: ملہم)۔ (نام: نان)۔ (نیام: میان)۔ (یک: اک)۔ (دالان: دلان)۔ (دبلیز: دلہیج)۔ (راستا: رستہ)۔ (مفت: مخت)۔

ان نظائر سے یہ امر واضح ہو جاتا ہے کہ پنجابی لغت میں فارسی اصطلاحات و مصادر کا عمل دخل بہت زیادہ ہے۔ اور یہ دخل صرف بولی کی حد تک ہی نہیں بلکہ پنجابی تحریر کے لئے بھی فارسی نستعلیق رسم الخط کو اختیار کیا گیا ہے حالانکہ یہ خط قدیم براکرتوں کے عہد سے دیوناگری لپیوں کے زیر اثر رہا ہے۔ مغلیہ دور میں سکھ گرو نے ہندی دیوناگری میں معمولی ردوبدل کر کے گورمکھی لپی ایجاد کی۔ اس طرح کاروباری مہاجنوں نے لُنڈے / ٹھاگری کو اختیار کیا۔ لیکن علمی حلقوں اور مسلم اکثریت نے نستعلیق فارسی خط کو حرز جان بنائے رکھا اور یہ

وابستگی اب تک پوری آب و تاب سے قائم ہے۔ اسی پنجابی زبان نے مزید فارسی اور عربی الفاظ کی آمیزش سے برصغیر کی عظیم زبان 'اردو' کو جنم دیا۔ اس میں شک نہیں کہ اردو کی تشکیل و ترویج میں دکھنی کا بھی عمل دخل ہے لیکن پنجابی کی اساسی حیثیت اور بالا دستی بہر حال مسلم ہے۔

یہاں یہ وضاحت مفید ہو گی کہ پنجابی و اردو میں عربی الفاظ کی آمد بھی زیادہ تر فارسی کے ذریعے ہوئی۔ عربوں کی فتوحات اور حکومتیں مکران، سندھ و ملتان تک رہیں۔ عرب آباد کار بھی انہی علاقوں میں رہے۔ پھر صدیوں بعد جب بعض عرب قبائل اچھ اور ملتان اور دریائے گھگر کے دامن سے نقل مکانی کر کے پنجاب کے وسطی اضلاع میں آباد ہونا شروع ہوئے تو اس وقت تک ان کی زبان اور خط مکمل طور پر بدل چکے تھے۔ ادھر پنجاب میں فارسی گو فاتحین، حکمران اور عساکر کے لسانی اثر کے علاوہ دفاتر اور علمی و ادبی حلقوں میں عربی آمیز فارسی کی عملداری تھی۔ اس میں شک نہیں کہ دینی درسگاہوں اور اسلامی شعائر و تعلیمات نے عربی لغت کی ترویج میں حصہ لیا، لیکن اس کا دائرہ کار محدود تھا۔ اصل کام فارسی کے ذریعہ ہی انجام پایا۔ قدیم آثار و الواح، مخطوطات، دستاویزات، و تمسکات کا ذخیرہ اس تاریخی لسانیاتی عمل پر شاہد ہے۔ ضرورت ہے کہ پاکستان کی علاقائی زبانوں، بالخصوص پشتو، کشمیری، پنجابی، سندھی، بلوچی و مکرانی کی ساخت و پرداخت اور موجودہ ذخیرہ الفاظ میں فارسی عنصر کا تجزیہ کیا جائے اور اس قدیم لسانی اشتراک کی تفصیل کو مستند حوالوں کے ساتھ سامنے لایا جائے۔

میان محمد سعید - کراچی

آٹھویں صدی ہجری میں ایران اور ہندوستان

میں ابن عربی کے افکار پر ردّ عمل

مقالہ مذکور میں ایک مقام پر فاضل مقالہ نگار نے علامہ ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ سے متعلق ارشاد فرمایا ہے :

'' اگرچہ علامہ ابن تیمیہ (۱۲۶۳ - ۱۳۲۸) نے بھی ابن عربی کی مخالفت بڑی شدت سے کی ہے لیکن یہاں ان کا انداز بڑا غیر سنجیدہ ہے۔ اس کے علاوہ ابن تیمیہ تصوف ہی کے سرے سے مخالف ہیں، اس لئے وہ ہماری بحث سے خارج ہیں۔ ابن تیمیہ اور شیخ علاء الدولہ سمنانی دونوں معاصر ہیں لیکن معلوم ہوتا ہے کہ ابن عربی سے ابن تیمیہ کی مخالفت کا حال نہ شیخ علاء الدولہ کو معلوم ہو سکا اور نہ حضرت سید اشرف کو، ورنہ توقع تھی کہ ابن تیمیہ کے قول پر بھی کچھ بحث ہوتی۔''

اس سلسلے میں گزارش یہ ہے کہ عہد حاضر میں اس ضمن میں جو معلومات فراہم ہوئی ہیں ان سے یہ مترشح ہوتا ہے کہ علامہ ابن تیمیہ پر تصوف (احسان) کی مخالفت کا جو قیاس قائم کر لیا گیا ہے وہ درست نہیں اور اب یہ امر ناگزیر ہو گیا ہے کہ علامہ ابن تیمیہ سے متعلق قیاسات کا از سر نو جائزہ لیا جائے۔

حال ہی میں مجلہ 'روایت' لاہور میں، ج - مقدیسی کا ایک تحقیقی مقالہ شائع ہوا ہے۔ مترجم ہیں محمد سہیل عمر صاحب۔ مقالہ نگار ج - مقدیسی صاحب نے ثابت کیا ہے کہ اسلامی فقہ کا حنبلی مکتب فکر اسلامی طریقت و سلوک معروف بہ تصوف کا مخالف نہیں تھا اور خود علامہ ابن تیمیہ جنہیں تصوف کے ایک شدید مخالف کے طور پر پیش کیا گیا ہے نہ صرف یہ کہ تصوف کے اولین سلسلہ یعنی سلسلہ قادریہ میں بیعت تھے بلکہ اس سلسلے میں خرقہ خلافت کے امین تھے۔ ج - مقدیسی کا اقتباس پیش کیا جاتا ہے :

'عبدالقادر الجیلانی نے جن سے قادریہ سلسلہ منسوب ہے ابو عمر بن قدامہ (وفات ۶۰۷ / ۱۲۱۰) اور ان کے بھائی موفق الدین بن قدامہ (وفات ۶۲۰ / ۱۲۲۳) دونوں کو خرقہ خلافت عطا کیا۔ اول الذکر کے فرزند اور مؤخر الذکر کے بھتیجے ابن ابی عمر بن قدامہ (وفات ۶۸۲ ھ) کو اپنے والد اور چچا دونوں سے براہ راست خرقہ ملا اور یہ ابن قدامہ ہیں جنہوں نے ابن تیمیہ کو خرقہ خلافت عطا کیا' (مجلہ روایت لاہور شمارہ (۱) ۱۹۸۳ء ص ۱۶۳)

اسی ضمن میں فاضل مقالہ نگار، ج۔ مقدیسی کا ایک اور اقتباس پیش خدمت ہے جو قطعی غیر مبہم اور بے غبار ہے۔

"یہ شجرہ ایک حنبلی عالم یوسف بن عبدالہادی کی تصنیف میں محفوظ ہے جس کا عنوان ہے بداء العلقہ بلبس الخرقہ۔ اس کا مخطوطہ پرنسٹن یونیورسٹی کی فائر سٹون لائبریری میں موجود ہے، جہاں دوسرے مخطوطات کے ساتھ اسے بھی ابھی فہرست سازی کے عمل سے گزارا جا رہا ہے جسٹریٹی لائبریری ڈبلن میں موجود ایک اور مخطوطے سے ابن تیمیہ کے اس شجرہ تصوف کی ایک اور شہادت فراہم ہوتی ہے۔ مذکورہ تصنیف کا عنوان ہے۔ ترغیب المتحابین فی لبس خرقہ المتمزین۔ مصنف ہیں جمال الدین الطیلیانی۔ اس میں ابن تیمیہ کے اپنے فقرے کا حوالہ ہے کہ 'مجھے سیدنا عبدالقادر (الجیلانی) کا با برکت خرقہ تصوف نصیب ہوا۔ اور میرے اور ان کے ما بین دو (صوفی مرشد) تھے"۔

مزید تائید ناصر الدین کی اطفاء الحركات الحویة بلباس خرقہ التوبة سے ہوتی ہے۔ یہ کتاب گو مفقود ہو چکی ہے لیکن اس کے بعض حصے یوسف بن عبدالہادی کی بداء العلقہ بلبس الخرقہ میں محفوظ ہیں اس میں ابن تیمیہ کا ایک بیان درج ہے جس میں انہوں نے اپنی ایک سے زیادہ سلاسل تصوف میں نسبتوں کا اثبات کیا ہے اور قادریہ سلسلے کی سب پر عظمت کا اعتراف

کیا ہے۔ ان کی عبارت یوں ہے۔ 'میں نے متعدد شیوخ کا خرَقہ خلافت حاصل کیا جو مختلف طریقوں (سلاسل) سے متعلق تھے ان میں شیخ عبدالقادر جیلانی بھی ہیں جن کا طریقہ معروف طریقوں میں عظیم ترین ہے۔'

(مجلہ روایت لاہور شمارہ (۱) ۱۹۸۳ء ص ۱۶۳، ۱۶۴)

اس اقتباس سے علامہ ابن تیمیہ سے متعلق تمام احتمالات اور مفروضات کی تردید ہو جاتی ہے کہ علامہ تصوف کے مخالف تھے۔ اسی ضمن میں بعض دیگر شواہد بھی پیش کئے جا سکتے ہیں جن سے ان بے بنیاد قیاسات کی تردید ہوتی ہے۔ ان میں سرفہرست خود علامہ ابن تیمیہ کی ایک تصنیف 'العقیدۃ الاصفہانیۃ' ہے جس میں علامہ نے صوفیہ کی جا بجا تعریف کی ہے اور ان کو سادات مومنین اور خیار مسلمین میں شمار کیا ہے۔

(امام ابن تیمیہ تصنیف محمد یوسف کوکن عمری لاہور ۱۹۶۰ء ص ۲۶۰)  
مولانا محمد اویس ندوی نگرانی علیہ الرحمۃ نے ایک مقالہ بعنوان 'تصوف اور شیخین' تحریر فرمایا ہے جو ایک کتابچہ 'تصوف کیا ہے' میں شامل ہے۔ اسے ادارہ اسلامیات لاہور نے ۱۹۸۱ء میں شائع کیا ہے اس مقالے کا ایک اقتباس پیش خدمت ہے۔ شیخین سے مولانا محمد اویس مرحوم و مغفور کی مراد علامہ ابن تیمیہ اور حافظ ابن قیم رحمۃ اللہ علیہم ہیں۔

''بے شبہ شیخین کی کتابوں میں تصوف کے بعض مسائل پر سخت تنقید ملتی ہے اسی طرح متصوفین پر وہ سخت دار و گیر بھی کرتے ہیں۔ لیکن سوال یہ ہے کہ یہ تنقید کن صوفیہ اور کس تصوف پر ہے؟ کیا اس تصوف پر جو کتاب و سنت کا اصل مقصد ہے؟ جس کا منتہی رضائے حق ہے۔ جس میں قدم قدم پر کتاب و سنت کے اتباع کی تاکید ہے؟ جس کی تعلیم حسن بصری، ابراہیم بن ادہم، فضیل بن عیاض، معروف کرخی، بشر حانی، شقیق بلخی، جنید، سہل تستری، ابو طالب مکی، اور شیخ عبدالقادر جیلانی نے دی ہے، جن کے متعلق شیخ الاسلام ابن تیمیہ فرماتے ہیں: یہ اسلام

کے مشایخ ہیں ، ائمہ ہدایت ہیں ، خدا نے ان کے حق میں امت کے اندر  
'لسان صدق' رکھ دیا ہے (جلاء العینین ص ۵۹) ۔  
( تصوف کیا ہے مطبوعہ ادارہ اسلامیات لاہور ، ۱۹۸۱ء ، ص ۹۱ )  
بہر حال یہ امر قطعی واضح ہے کہ علامہ ابن تیمیہ نفس تصوف کے مخالف  
نہیں تھے اور کیوں ہوتے جب کہ وہ خود تصوف کے ایک عظیم سلسلے یعنی  
سلسلہ قادریہ میں مجاز بیعت تھے البتہ ان کی مزاجی شدت جس طرح  
مسائل فقہیہ میں ان کو انتہا پسندی پر مجبور رکھتی ہے ، اس طرح تصوف  
اور صوفیہ کے بارے میں بھی ان کے ہاں اعتدال گریزی ملتی ہے ۔ وہ تنقید پر  
آتے ہیں تو صاحب کرامات بزرگ کو 'مخدوم الجن' اور ان کی کرامات کو  
جنوں کی کرشمہ سازی قرار دیتے ہیں (۱) یہاں تک کہ رأس الصوفیہ حضرت  
شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ بھی ان کی سخت تنقید سے محفوظ  
نہیں ہیں ۔ اللہ تعالیٰ انہیں معاف فرمائے ۔ ہم تو یہ دیکھتے ہیں کہ وہ خود  
نفس کرامات کے بھی قائل ہیں اور صوفیہ کے خوانِ فیض کے زلہ ربا بھی  
ہیں اس لئے ہمیں ان کے بارے میں راہ اعتدال اختیار کرنی چاہئے ۔

مقصد من خیر خواہی ہست و بس

بو کہ بارغبت فتد در گوش کس

لطیف اللہ ۔ شعبہ اردو ، گورنمنٹ کالج ، ناظم آباد ، کراچی

(۱) از مولانا ماسٹر احسن گیلانی نور انہ مرقدہ ، اشاعت دوم کراچی ۱۳۹۹ھ ص ۲۵۹

شہباز خان ملہی سے منسوب مثنوی 'عجیب منظر' :

ایک غلطی کا ازالہ

جناب ڈاکٹر ظہور الدین احمد کی کتاب 'پاکستان میں فارسی ادب

' جلد چہارم پر تبصرہ کرتے ہوئے میں نے مرحوم شرافت نوشاہی کے تتبع \*

میں لکھا تھا کہ ڈاکٹر صاحب موصوف نے اپنی کتاب میں شہباز خان ملہی

کی ایک تصنیف 'عجیب منظر' کا ذکر نہیں کیا ۔ ( دانش ش ۳ ص ۲۲۳

\* شرافت نوشاہی : شریف التواریخ جلد سوم حصہ ہفتم ص ۱۲۹ - ۱۳۰

( ڈاکٹر صاحب نے اپنے جوابی تبصرے میں فرمایا کہ شہباز خان ملبھی کی کوئی مثنوی اس نام سے موجود نہیں۔ ( دانش ش ۸ ص ۱۸۳ )۔

میرا جولائی ۱۹۸۷ء میں لاہور جانا ہوا تو وہاں جامعہ پنجاب کے ذخیرہ شیرانی میں موجود مثنوی عجیب منظر کا قلمی نسخہ خاص طور پر دیکھا تا کہ اختلاف نظر دور کیا جاسکے۔ مطالعہ کے بعد معلوم ہوا کہ ڈاکٹر صاحب ہی کا موقف درست ہے۔

ذخیرہ شیرانی میں شماره ۱۰۷۱ کے تحت جو مخطوطہ موجود ہے اس میں دو مثنویاں ہیں۔ جن کا موضوع مشترک مگر وزن الگ الگ ہے۔ دونوں مثنویاں عورتوں کے مکر و فریب اور بے وفائی کے قصوں پر مشتمل ہیں۔

پہلی مثنوی کے سرورق پر عنوان 'قصہ شہباز خان' موجود ہے۔ اسی عنوان کا اعادہ ترقیمے میں بھی ہوا ہے: تمام شد نسخہ بدیعہ قصہ شہباز خان بتاریخ غرہ محرم الحرام ۱۲۹۰ھ۔

اس مثنوی کا سال تصنیف ۱۲۷۳ھ ہے جیسا کہ ص ۵۶ پر درج اس شعر سے معلوم ہوتا ہے:

درست آمد موافق بر مثالش

'قضا حکم قدر' تاریخ سالش

قضا حکم قدر = ۱۲۷۳

مثنوی کے شاعر کا نام معلوم نہیں ہے البتہ اس نے ایک مقام پر ذکر کیا ہے کہ وہ کسی دور دراز گاؤں میں ان پڑھ لوگوں کے درمیان مقیم ہے اور یہ قصہ اُس نے پڑھے لکھے لوگوں کے لیے تیار کیا ہے:

من مسکین درین سرحد فتادہ

اسیر دام دام و دد فتادہ

درین جنگل کہ خرس بی شمار است

مرا با بوعلی سینا چه کار است  
 اس مثنوی کے ' شہباز خان ' سے انتساب کا اشتباہ اس لیے ہوا ہے  
 کہ اس میں بیان شدہ قصے کا مرکزی کردار ' شہباز خان ' ہے۔ شاعر نے یہ  
 قصہ اپنے کسی دوست سے سنا۔ اُس دوست نے یہ قصہ کسی بوڑھے شخص  
 سے سنا تھا جو سیر کرتا ہوا پشاور پہنچا اور وہاں ایک باغ میں شہباز خان  
 نامی شخص سے ملا جو کتے کی قبر کا مجاور تھا اور اُس نے اپنی آپ بیتی  
 مذکورہ بوڑھے شخص کو سنائی۔ یہ تمام مثنوی اسی شہباز خان پشاوری  
 کی سرگذشت پر مبنی ہے۔ میں کچھ عنوانات اور اشعار نقل کرتا ہوں :

[ص ۳] در بیان اظہار کردن این قصہ پر غصہ ، احوال آن شخص  
 سگ پرست کہ بسبب بیوفائی زن پر مکر و فن اختیار کرده بود ( کذا )

درین ایام نوری نوشخندی  
 عزیزی پرتمیز و ہوشمندی  
 [ص ۴]

عجایب داستانی نقل کردہ  
 کزان صد آفرینش عقل کردہ  
 کہ از پیری شنیدم داستانی

سخن پرور \* . . . . .

کہ گفتا بر سبیل سیر چون باد

بیآغات پشاور راہ افتاد

بیستانی رسیدم زان گذرگاہ

کنار شہر دیدم بر سر راہ

نشستہ ماہرونی نوجوانی

مجاور گشتہ بر یک آستانی

\* یہاں سے الفاظ بڑھے نہیں جا سکتے



[ص ۵] بہ پیش رفتہ کردم اختلاطی  
 \*... بہم از انبساطی

[ص ۶]  
 تو ای مرد یگانہ زین تمامی  
 بخوشروئی و خوشخوئی چہ نامی ؟  
 جوابم داد پرخوش تکلم (کذا)  
 بخوش خلقی و خندان از تبسم  
 کہ نامم هست در مشہور شہباز  
 درین شہر از سرافرازان سرافراز

اصل قصہ ص ۷ سے شروع ہوتا ہے جس کا عنوان یہ ہے : بیان کردن  
 شہباز خان افسانہ بیوفائی زن مکارہ -  
 دوسری مثنوی کا نام 'عجیب منظر' ہے - یہ نام مثنوی کے سرورق  
 ، متن اور ترقیمے میں تینوں جگہ پر مذکور ہے - متن میں اس طرح ذکر ہوا  
 ہے :

تاریخ شروع و نام دفتر

بشمار و بخوان 'عجیب منظر' (ص ۱۶۲)

عجیب منظر سے ۱۲۷۵ھ سال تصنیف برآمد ہوتا ہے -

اس مثنوی کا مطلع اور مقطع بالترتیب یوں ہے :

بِسْمِ اللّٰهِ اَفْتٰحِ عَنوٰنِ

گنجور کنوز باغِ رضوان

پرواز حریم خاطر از غیر

دربارِ خودم ختم بالخیر

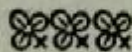
مثنوی میں شاعر کے نام کا کہیں ذکر نہیں ہوا - دونوں مثنویات میں

موضوع کے اشتراک اور سالہائے تصنیف میں نزدیکی کی بنا پر میرا یہ قیاس ہے کہ یہ دونوں مثنویاں ایک ہی شاعر کی کہی ہوئی ہیں۔  
 شریف التواریخ میں مثنوی عجیب منظر کے ذکر کے ضمن میں مصنف سے مندرجہ ذیل سہو واقع ہوئے ہیں۔

۱۔ یہ مثنوی قطعاً غلط طور پر شہباز خان ملہی مصنف وقایع بنوں سے منسوب ہو گئی ہے۔

۲۔ عجیب منظر کے جو ابتدائی اشعار اور مقطع نقل کیا گیا ہے اُس کا تعلق اول الذکر مثنوی 'قصہ شہباز خان' سے ہے۔ عجیب منظر کا مقطع اور مطلع وہی ہے جو میں نے اوپر درج کیا ہے۔  
 ڈاکٹر ظہور الدین احمد صاحب کے جواب تبصرہ سے مترشح ہوتا ہے کہ نسخہ شیرانی میں ایک ہی مثنوی موجود ہے جس کا نام 'قصہ شہباز خان یا قصہ عجیب منظر' ہے۔ حالانکہ یہ دو الگ الگ کتابیں ہیں۔ ڈاکٹر صاحب کی تحریر سے یہ گمان بھی پیدا ہوتا ہے کہ بقول ان کے 'قصہ شہباز خان یا قصہ عجیب منظر' کا مصنف شہباز خان ملہی مصنف وقایع بنوں تو قطعاً نہیں ہے البتہ کوئی دوسرا شہباز خان ہے جو گھڑ سوار، نیزہ باز اور ماہر شکاری تھا۔ جیسا کہ میں نے سیاق و سباق کے ساتھ اس قصے کو پڑھا ہے، یہ تمام صفات اور کوائف اس شہباز خان کے ہیں جو اس کہانی کا مرکزی کردار ہے اور اس کا بحیثیت شاعر یا مصنف اس مثنوی سے کوئی تعلق نہیں ہے۔

عارف نو شاہی



# **DANESH**

Quarterly Journal  
of the  
Cultural Consulate the Islamic Republic of Iran

Chief Editor :           Dr. S. Ahmad Hosseini  
Editor :                    S. Arif Naushahi  
Honorary Advisor :      Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:  
Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran  
House No. 25, Street No. 27, F-6/2, Islamabad, Pakistan

# **DANESH**

Quarterly Journal  
of the  
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

A collection of research articles  
with background of Persian language  
and literature and common cultural heritage  
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

